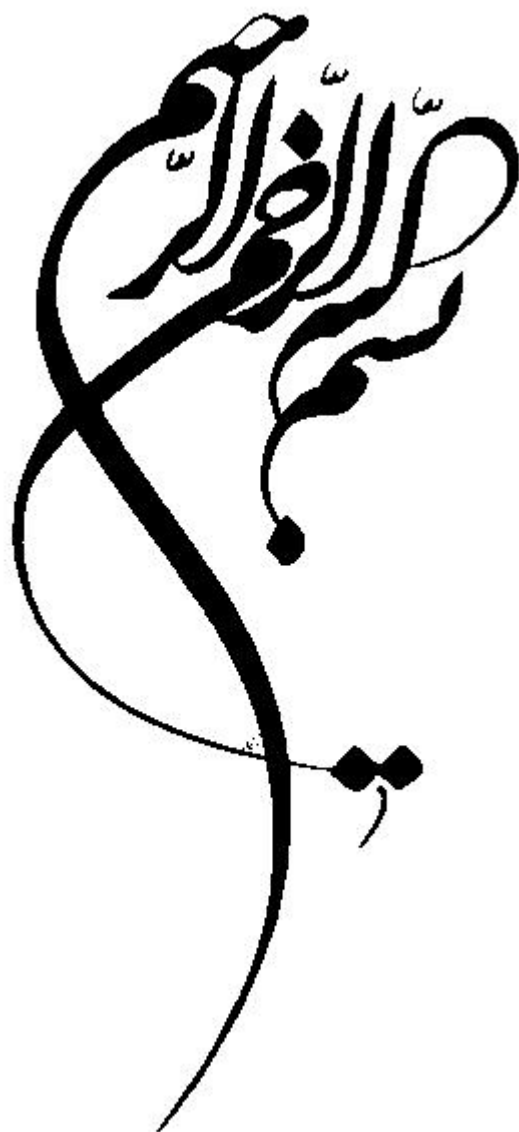




عرفان اسلامی جلد 7

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 7

عرفان اسلامی جلد هفت

باب 22

در آداب حج

قال الصادق عليه السلام:

إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَخَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَحِجَابٍ كُلِّ حَاجِبٍ وَفَوِّضْ أُمُورَكَ كُلَّهَا إِلَى خَالِقِكَ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا يَظْهَرُ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسَكَنَاتِكَ وَسَلِّمْ لِقَضَائِهِ وَحُكْمِهِ وَقَدْرِهِ وَدَعِ الدُّنْيَا وَالرَّاحَةَ وَالْخَلْقَ، وَاخْرُجْ مِنْ حُقُوقِ تَلَزُّمِكَ مِنْ جِهَةِ الْمَخْلُوقِينَ.

وَلَا تَعْتَمِدْ عَلَى زَادِكَ وَرَاحِلَتِكَ وَأَصْحَابِكَ وَقُوتِكَ وَشَبَابِكَ وَمَالِكَ مَخَافَةَ أَنْ يَصِيرُوا لَكَ عَدُوًّا وَوَبَالًا.

فَإِنَّ مَنْ ادَّعَى رِضَا اللَّهِ وَاعْتَمَدَ عَلَى شَيْءٍ صَيَّرَهُ عَلَيْهِ عَدُوًّا وَوَبَالًا لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَلَا حِيلَةٌ وَلَا لِأَحَدٍ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ.

وَاسْتَعِذْ إِسْتِعْدَادَ مَنْ لَا يَرْجُو الرُّجُوعَ وَأَخْسِنِ الصُّحْبَةَ وَرَاعِ أَوْقَاتِ فَرَائِضِ اللَّهِ وَسُنَنِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا يَحِبُّ عَلَيْكَ مِنَ الْأَدَبِ وَالِإِحْتِمَالِ وَالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ وَالشُّفَقَةِ وَالسَّخَاءِ وَابْتِثَارِ الزَّادِ عَلَى دَوَامِ الْأَوْقَاتِ.

ثُمَّ اغْسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ دُنُوبَكَ وَالْبَسْ كِسْوَةَ الصَّدَقِ وَالصَّفَاءِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ. وَأَحْرِمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَيَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ.

وَلَبَّ بِمَعْنَى إِجَابَةِ صَافِيَةِ زَاكِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكاً بِعُرْوَتِهِ الْوُثْقَى.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 8

وُطِفَ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ.

وَهَرُولُ هَرُولَةٍ مِنْ هَوَاكَ وَتَبَرِّيًّا مِنْ جَمِيعِ حَوْلِكَ وَتَوْتِكَ. فَاخْرُجْ مِنْ عَقْلَتِكَ وَزَلَّاتِكَ بِخُرُوجِكَ إِلَى مِنَى وَلَا تَتَمَنَّ مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَلَا تَسْتَحِقُّهُ.

وَاعْتَرِفْ بِالْخَطَايَا بِعَرَفَاتٍ وَجَدِّدْ عَهْدَكَ عِنْدَ اللَّهِ بِوَحْدَانِيَّتِهِ. وَتَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ ذَا ثِقَةٍ بِمُزْدَلِفَةٍ.

وَاصْعَدْ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُغُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ، وَادْبَحْ حَنْجَرَتِي الْهَوَى وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ، وَارْزُ الشَّهَوَاتِ وَالْخَسَاسَةِ وَالذَّنَائَةَ وَالذَّمِيمَةَ عِنْدَ رُمَى الْجَمَرَاتِ، وَاخْلُقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَالْبَاطِنَةَ بِخَلْقِ رَأْسِكَ.

وَادْخُلْ فِي أَمَانِ اللَّهِ وَكَنْفِهِ وَسِتْرِهِ وَكَلائِثِهِ مِنْ مُتَابَعَةِ مُرَادِكَ بِدُخُولِكَ الْحَرَمِ.

وُزِرَ الْبَيْتَ مُتَحَقِّقًا لِتَعْظِيمِ صَاحِبِهِ وَمَعْرِفَةِ جَلَالِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَاسْتَلِمَ الْحَجَرَ رِضَىً بِقِسْمَتِهِ وَخُضُوعًا لِعِزَّتِهِ، وَودَّعَ مَا سِوَاهُ بِطَوَافِ الْوُدَاعِ.

وَصَفَّ رُوحَكَ وَسِرَّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصَّفَاءِ، وَكُنْ ذَا مُرُوءَةٍ بِفَنَاءِ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمُرُوءَةِ.

وَاسْتَقِمَّ عَلَى شُرُوطِ حَجِّكَ هَذَا وَوَفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ بِهِ مَعَ رَبِّكَ وَأَوْجِبْتُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَلَمْ يُخَصِّصْهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ إِلَّا بِالْإِضَافَةِ إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: [وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا] «1».

(1) - آل عمران (3): 97.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 9

وَلَا سَنَ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَمَنَاسِكَ إِلَّا لِلِاسْتِعْدَادِ وَالْإِشَارَةِ إِلَى الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَالْبَعْثِ وَالْقِيَامَةِ وَفَصَّلِ بَيَانِ السَّابِقَةِ مِنَ الدُّخُولِ فِي الْجَنَّةِ أَهْلِهَا وَالدُّخُولِ النَّارِ أَهْلِهَا بِمُشَاهَدَةِ مَنَاسِكَ الْحَجِّ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا لِأَوَّلِي الْأَبَابِ وَأَوَّلِي النُّهَى.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 10

[إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَحِجَابٍ كُلِّ حَاجِبٍ وَقَوِّضْ أُمُورَكَ كُلَّهَا إِلَى خَالِقِكَ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا يَظْهَرُ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسَكَنَاتِكَ وَسَلِّمْ لِقَضَائِهِ وَحُكْمِهِ وَقَدَرِهِ وَدَعِ الدُّنْيَا وَالرَّاحَةَ وَالْحُلُقَ، وَأَخْرِجْ مِنْ حُقُوقِ تَلَزُّمِكَ مِنْ جِهَةِ الْمَخْلُوقِينَ]

حقیقت حج

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: چون آهنگ حج خانه حق کردی، دل خود را برای خدا از هر شاغل و حاجب تنها کن، آن چنان که در این سفر گرانقدر روحانی و معراج پر ارزش ملکوتی جز به حضرت دوست توجهی نداشته باشی، تمام امور خویش را اعم از مادی و معنوی به آفریننده خود واگذار و در تمام حرکات و سکنات خود بر او تکیه کن و در برابر قضا و حکم و قدر او تسلیم محض باش و دنیا و راحتی و آن مردمی که مانع از این حرکت معنوی تو هستند رها کن و خویش را از تمام حقوق خلق آزاد نما.

مسئله با عظمت حج از اعظم مسائل الهیه و از مهم‌ترین برنامه‌های عالی مکتب انسان ساز اسلام است.

مسلمانان جهان اگر به حقایق پرقیمت این عمل عبادی اسلام توجه کنند و برنامه‌های این سفر آسمانی را، چنان که شایسته است انجام دهند، به رفع

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 11

بسیاری از مشکلات دنیایی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و آخرتی خود موفق خواهند شد.

رابطه معنویت قلب با کعبه

معنویت کعبه دورنمایی از عظمت و جلال و جبروت صاحب آفرینش و خالق هستی است، مسلمانان اگر شرایط واقعی حج را در اعمال خود تحقق دهند، به عظمتی ما فوق تمام عظمت‌ها و جلالی ما فوق تمام جلالت‌ها می‌رسند.

در مناسک حج تمام عوامل تکامل انسان قرار داده شده و حاجی باید با انجام مناسک تمام خلأهای فکری و روحی و اخلاقی و به خصوص ایمانی خود را جبران نماید و اگر بدین صورت در اتصال به خانه حق از آن جایگاه باعظمت استفاده ننماید، حج خانه را بجای نیاورده و اعمالی هماهنگ با واقعیت‌های الهی از او بروز و ظهور نکرده است.

کعبه، قبله دل‌ها و ارواح و افکار است و علامتی برای جهت‌دادن تمام موجودیت انسان به سوی الله.

کعبه، محوری است که باید انسان با گردش به دور آن محور از تمام رذایل بیرون آمده و به تمام حسنات آراسته گردد.

کعبه، خانه عبادت و بندگی و مرکز عشق و عاشقی و جایگاه پاکان و نیکان و مرکز به خاک افتادن صالحان و صدیقان است.

کعبه و مسجد الحرام جایگاه با عظمتی است که انبیای بزرگ الهی و امامان بزرگوار، به آن روی عشق داشته و شب‌های عمر خود را تا صبح در آن مکان مقدس با کمال خضوع و خشوع به عبادت گذرانده‌اند.

زائر بیت الله قبل از حرکت به آن مکان شریف، واجب و لازم است که دل از

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 12

تمام کدورت‌ها پاک و از همه آرایش‌ها صاف کند.

کعبه، قلب معنویت و مرکز عبودیت و جایگاه خلوص و محل خضوع و خشوع است و دل که از این اوصاف عالی رنگ ندارد در آنجا جای ندارد، بدون نفس ترکیه شده و قلب آراسته به حقایق و اوصاف الهی، نمی‌توان راهی به آن حریم مقدس و حرم با عظمت پیدا کرد که راه واقعی انسان به سوی حضرت معبود فقط از راه قلب سلیم است و بس و قلب سلیم، قلب خاشع و خاضع و مؤمن و متقی و رقیق و رحیم و رؤوف و کریم و آراسته به یقین است.

تا از خودیت‌های شیطانی بی‌خود نگردی و از شرارت‌های نفس پاک نشوی و از چاه تاریک رذایل بیرون نیایی و خودیت الهی خود را باز نیایی و خویش‌تن را از بیگانگان و دشمنان بی‌نیاز نسازی، به خانه حق راه پیدا نکنی.

آری، چون دل از غیر فارغ ساختی و نفس از رذایل پرداختی و لباس شیطنت از تمام وجود انداختی و هویت خود را به تمام معنی به حضرت مولا باختی، لیاقت ورود در حرم را برای خود ساختی که بدن و جسم را به آن حریم دعوت نکرده‌اند، بلکه دعوت از بارگاه قدس متوجه به انسان است و انسان آن موجودی است که به صفات حضرت دوست متصف باشد.

فیلسوف و فقیه بزرگ، مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی در خطاب به انسان می‌فرماید:

گاهی به کعبه جانان سفر توانی کرد که در منای وفا ترك سرتوانی کرد

به راه عشق توانی که رهسپر گردی
اگر که سینه خود را سپر توانی کرد

به چار بالش خواب آنگهی تو تکیه زنی
که تن نشانه تیر سه پر توانی کرد

نسیم صبح مراد آنگهی کند شادت
که خدمت از سر شب تا سحر توانی کرد

جدا مشو زدر دوست مفتقر هرگز
که چاره دل ازین رهگذر توانی کرد

کعبه و رابطه معنویت قلب با آن محور با عظمت هدایت و شرح آن از حدود این کتاب محدود خارج است؛ تماشای عظمت کعبه و معنویت قلب و رابطه این دو حقیقت با یکدیگر چشمی الهی و قلبی پاک از تمام شوائب لازم دارد که با کمال تأسف این فقیر خاک‌نشین از هر دو بی‌بهره است چه بهتر که از اینجا به شرح ظاهر حدیث بپردازم، باشد که در مسیر شرح، خداوند مهربان قلبی پاک برای دریافت حقایق و چشمی الهی برای تماشای وقایع اصلی هستی به همه ما عنایت بفرماید که این عنایت از لطف و کرم حضرت دوست دور نیست.

تصفیه قلب از غیر حق

نتیجه فرامین ملکوتی حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب حج این است که قبل از شروع سفر به داد قلب برسید و این بیت معنوی را از تمام آلودگی‌ها و عیوب و قیود پاک کنید که دل گرفتار هوا و محبت‌های غیر خدایی و دچار هم و غم دنیا و وابسته به مردم شیطان صفت و اسیر حقوق مالی مردم، لایق قرار گرفتن در حضور دوست نیست که حضرت یار حقیقت قلب و پاکی جان می‌خواهد، نه آرایش ظاهر و قیافه جسم.

قبل از حرکت از وطن، در مقام کسب معرفت برآیید و دل را به نور صفات حضرت دوست منور کنید و این مطاف عظیم حقایق ربانیه و حسنات ملکوتیه را از قیود شیطانی و طواف جنود ابلیسی برهانید.

چون کسب معرفت کردید، قلب غرق در عشق حضرت حق می‌شود و عشق هم چون قوی‌ترین موتور، اعضا و جوارح شما را در راه خدمت حضرت یار به حرکت آورده و شما را لایق حضور آن جناب می‌نماید و هم چون بنیانگذار حج حضرت ابراهیم خلیل الرحمن به دیدار حقایق ملکوتی با چشم قلب و دیده سر

نایل خواهید گردید.

[وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ] «1».

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمانها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.
در کتب روایی ما آمده که:

انسان مؤمن و تصفیه شده و آراسته به حسنات و پیراسته از رذایل، عزیز الوجودتر از کبریت احمر و برتر از ملائکه حتی ملائکه مقرب و دارای حرمتی بزرگتر از حرمت کعبه است «2».

و این همه عظمت و حرمت و فضیلت در سایه حرکت معنوی قلب و آراستگی دل بدست می آید.

کعبه دل

عین القضاة، عارف معروف در «تمهیدات» می گوید:

ای عزیز! بدان که راه خدا نه از جهت راست است و نه از جهت چپ و نه بالا و نه زیر و نه دور و نه نزدیک و راه خدا در دل است و یک قدم است. «دَعُ نَفْسَكَ وَتَعَالُ» خود را از همه آلودگی ها بری و پاک کن و بالاترین رذیلت که منیت است و آن اساس تمام بدبختی هاست از خود بریز و آن گاه به جوار قرب حرکت کن.

مگر از مصطفی نشنیده ای که او را پرسیدند:

(1) - انعام (6): 75.

(2) - الکافی: 4/ 567، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 14/ 537، باب 76، حدیث 19775.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 15

أین الله؟ فقال صلى الله عليه و آله: عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ «1».

خدا کجاست؟ پس فرمود: نزد قلب های شکسته مؤمنان.

ای عزیز! حج صورت کار همه کس باشد، اما حج حقیقت نه کار هر کسی باشد. در راه حج زر و سیم باید فشاندن، در راه حق جان و دل باید فشاندن، این که را مسلم باشد؟ آن را که از بند جان برخیزد، [مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا] «2» این باشد.

در هر فعلی و حرکتی در راه حج سری و حقیقتی باشد، اما کسی که بینا نباشد خود نداند.

طواف کعبه و سعی و حلق و تجرید و رمی حجر و احرام و احلال و قارن و مفرد و ممتنع در همه احوال هاست.

[وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ] «3».

و هر کس شعائر خدا را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای دل هاست.

هنوز قالب‌ها نبود و کعبه نبود که روح‌ها به کعبه زیارت می‌کردند، دریغ که بشریت نمی‌گذارد که به کعبه ربوبیت رسیم و بشریت نمی‌گذارد که ربوبیت رخت بر صحرای صورت نهد!

هر که نزد کعبه گل رود خود را ببندد و هر که به کعبه دل رود خدا را ببندد، ان شاء الله که خدا ما را حج حقیقی روزی کند.

(1) - بحار الأنوار: 157 / 70، باب 125.

(2) - آل عمران (3): 97.

(3) - حج (22): 32.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 16

چون دل تصفیه کردی و آن را به نور معرفت آراستی و بر یقین و عشقش استوار نمودی، حرمتی ما فوق حرمت کعبه برای آن کسب کردی، با چنین دل به حج خانه حق برو که خود را با معنویت کعبه یعنی آن نوری که در قیامت از حقیقت آن خانه به شفاعت آید هماهنگ نموده و به موقفی عظیم و مقامی جلیل دست یافته‌ای و بدان که حرمت دل در صورتی که به حقیقت بیت الله و عرش الله گردد با حرمت کعبه قابل نسبت نیست.

پروین اعتصامی در این زمینه چه نیکو سروده:

سختن می گفت با خود کعبه زین سان	گه احرام روز عید قربان
عروس پرده بزم وصالم	که من مرآت نور ذوالجلالم
خداوند عزیزم نامور داشت	مرا دست خلیل الله برافراشت
مکانی هم چو من فرخنده و پاک	نباشد هیچ اندر خطه خاک
چو ملک من سرای ایمنی نیست	چو بزم من بساط روشنی نیست
بسی قربانیان خاص داریم	بسی سرگشته اخلاص داریم
بنای شوق را بنیاد از ماست	اساس کشور ارشاد از ماست
خداوند جهان را خانه ماییم	چراغ این همه پروانه ماییم
حقیقت را کتاب و دفتر اینجاست	پرستشگاه ماه و اختر اینجاست
بسی گردن فرازان سر نهادند	در اینجا بس شهان افسر نهادند
خدا را سجده آرد گاه و بیگاه	در این درگاه هر سنگ و گل و کاه
ستایش می کنند اجسام و اجرام	انا الحق می زنند اینجا در و بام
سختن گویان معنی بی زبانند	در اینجا عرشیان تسبیح خوانند
پر روح الامین فرش ره ماست	بلندی را کمال از درگاه ماست
کسی را دست بر کس تاختن نیست	در اینجا رخصت تیغ آختن نیست

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 17

شکار آسوده است و طائر آزاد	نه دام است اندرین جانب نه صیاد
خوش آن معمار کاین طرح نکو ریخت	خوش آن استاد کاین آب و گل آمیخت
خوش آن بازارگان کاین حله بفروخت	خوش آن درزی که زرین جامه ام دوخت
به گردون بلندم برتری هاست	مرا زین حال بس نام آوری هاست

زنیکان خود پسندیدن نه نیکوست	بدو خندید دل آهسته کای دوست
که گوپی فارغی از کعبه دل	چنان رانی سخن زین توده گل
مبارك کعبه ای مانند دل نیست	ترا چیزی برون از آب و گل نیست
مرا بفراشت دست حی داور	تراگر ساخت ابراهیم آذر
مرا از پرتو جان آب و رنگ است	تراگر آب و رنگ و خاک و سنگ است
مرا آرامگاه از سینه دادند	تراگر گوهر و گنجینه دادند
مرا باز است در هرگاه و بی گاه	ترا در عیدها بوسند درگاه
مرا معمار هستی کرد آباد	تراگر بنده ای بنهاد بنیاد
مرا تفسیری از هر دفتر آرند	ترا تاج ار زچین و کشمر آرند

زدياگر تو را نقش و نگاری است	مرا در هر رگ از خون جويباری است
تو جسم تيره‌ای ما تابناکیم	تو از خاکی و ما از جان پاکیم
تراگر مروه‌ای هست و صفایی	مرا هم هست تدبیری و رایی
در اینجا نیست شمعى جز رخ دوست	وگر هست انعکاس چهره اوست
تراگر دوستدارند اختر و ماه	مرا یارند عشق و حسرت و آه
تراگر غرق در پیرایه کردند	مرا با عقل و جان همسایه کردند
در این عزلتگه شوق آشناهاست	در این گم گشته کشتی ناخدا ماست
به ظاهر ملك تن را پادشاییم	به معنی خانه خاص خداییم

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 18

در اینجا رمز، رمز عشق بازی است	جز این يك نقش هر نقشی مجازی است
در این گرداب قربان‌هاست ما را	بخون آلوده پیکان‌هاست ما را
تو خون کشتگان دل ندیدی	از این دریا بجز ساحل ندیدی
کسی کاو کعبه دل پاك دارد	کجا زآلودگی‌ها باك دارد

چه قندیلی است از جان روشناتر	چه محرابی است از دل با صفاتر
خوش آن مرغی کزین شاخ آشیان کرد	خوش آن کو جامه از دیبای جان کرد
کند در سجده گاه دل نمازی	خوش آن کس کز سر صدق و نیازی
که دل چو کعبه زآلایش تھی داشت	کسی بر مهتران پروین مھی داشت

آری، در این سفر معنوی و سیر ملکوتی دل از غیر خدا بردار و هر شاغل و حاجبی که تو را از دوست باز می‌دارد از خود نفی کن و امورت را به حضرت او واگذار و در تمام حرکات و سکنات بر او تکیه کن و تسلیم قضا و حکم و قدر او باش و دنیا و راحت آن را در این مسافرت رها کن و از معاشرت ناباب پرهیز و از حق الناس خود را پاک کن.

حق الناس و اهمیت آن

حق معنوی و حق مالی مردم دو حق بسیار مهم است که اسلام برای هر دو حق ارزش فوق العاده قائل است.

از نظر قرآن و روایات مسلمان واقعی کسی است که از حقوق معنوی و اقتصادی مردم پاک باشد.

دارنده حیات طیبه کسی است که حق معنوی و مادی مردم را ادا کند و به وقت مرگ، آزاد از حقوق مردم بمیرد.

در باب چهل و پنجم کتاب «مصابح الشریعة» حدیثی در باب معاشرت از

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 19

حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در ضمن شرح آن، به حقوق معنوی مردم از نظر قرآن و سنت اشاره خواهد شد، در توضیح حق الناس در این فصل لازم است به روایات مهم اسلامی از معتبرترین کتب حدیث و داستان‌هایی آموزنده در این زمینه توجه داده شود.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُّ ذَنْبٍ يُكْفَرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا الدِّينَ فَإِنَّهُ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ أَوْ يُقْضَى صَاحِبُهُ أَوْ يُعْفُو الَّذِي لَهُ الْحَقُّ «1».

امام باقر علیه السلام فرمود: شهادت در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر بدهکاری مالی که کفاره آن ادای آن، یا پرداختش به وسیله آشنا و همراه او یا بخشش طلبکار.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالذَّنِّ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْعِدِلُ الذَّنِّ بِالْكُفْرِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ «2».

أبو سعيد خدری می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: خداوندا پناه به تو از کفر و بدهکاری، عرضه داشتند: یا رسول الله! آیا بدهی انسان با کفر برابر است؟ فرمود: آری.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السُّرَاقُ ثَلَاثَةٌ مَانِعُ الزَّكَاةِ وَمُسْتَحِلُّ مَهْوَرِ النِّسَاءِ وَكَذَلِكَ مَنْ اسْتَدَانَ وَلَمْ يَنْوَ قَضَاءَهُ «3».

(1) - الکافی: 94 / 5، باب الدین، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 324 / 18، باب 4، حدیث 23771؛ الخصال: 1 / 12، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 10 / 97، باب 1، حدیث 13.

(2) - علل الشرایع: 527 / 2، باب 312، حدیث 3؛ الخصال: 44 / 1، حدیث 39؛ وسائل الشیعة: 317 / 18، باب 1، حدیث 23753.

(3) - تهذیب الأحکام: 153 / 10، باب 10، حدیث 42؛ الخصال: 153 / 1، حدیث 190؛ بحار الأنوار: 100 / 146، باب 3، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 20

امام صادق علیه السلام فرمود: دزدان سه نفرند، منع کننده زکات و آن کس که عدم پرداخت مهر زنان را حلال شمارد و هر کس که پولی قرض کند و نخواهد آن پول را به صاحبش برگرداند.

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي أَنَّهُ قَالَ: مَنْ مَطَّلَ عَلَى ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أدَاءِ حَقِّهِ فَعَلَيْهِ كُلُّ يَوْمٍ خَطِيئَةٌ عَشْرًا «1».

در حدیث مناهی از رسول اسلام صلی الله علیه و آله آمده: کسی که حق صاحب حقی را امروز و فردا کند، در حالی که به پرداخت آن قدرت دارد، هر روز در پرونده اش معادل گناه يك گمركچی دولت ظالم ثبت می شود.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِذُنُوبِهِ إِلَّا الدِّينَ فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ قَضَائُهُ «2».

امام باقر علیه السلام فرمود: اولین قطره خون شهید کفارۀ گناهان اوست مگر مسئله بدهکاری که کفارۀ آن ادای آن است.

در روایت آمده:

مردی از انصار فوت کرد در حالی که دو دینار بدهکار بود، نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر او نماز نخواند، تا بعضی از اقوامش ضامن ادای دین او شدند، آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند «3».

(1) - مجموعة ورام: 263 / 2؛ وسائل الشیعة: 333 / 18، باب 8، حدیث 23790؛ بحار الأنوار: 336 / 73، باب 67، حدیث 1.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 183 / 3، باب الدین والقرض، حدیث 3688؛ وسائل الشیعة: 326 / 18، باب 4، حدیث 23775.

(3) - الکافی: 93 / 5، باب الدین، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 422 / 18، باب 2، حدیث 23965.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 21

أبو ثمامه یکی از شیعیان حضرت جواد علیه السلام است، به آن جناب عرضه داشت:

می خواهم معتکف مکه و مدینه شوم، ولی بدهکارم، حضرت فرمود:

به منطقه خود برگرد تا بدهی خود را پردازی، سعی کن خدا را با قرض داشتن ملاقات نکنی که مؤمن خیانت نمی کند «1».

عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُؤَسِّرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِينَ «2».

علی علیه السلام می فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: مسامحه و امروز و فردا کردن کسی که توانایی پرداخت بدهی دارد ستم به مسلمانان است.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

شدیدترین حال انسان در قیامت وقتی است که مستحقین زکات و خمس جلوی انسان را بگیرند و بگویند: خداوندا! این شخص خمس یا زکات ما را به ما نپرداخته، پس خداوند از حسنات این شخص به آن‌ها عوض می‌دهد «3».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

اهل آتش از بوی چهار نفر در اذیت و آزارند، اینان از حمیم جهنم می‌آشامند و فریادشان به اوایلا بلند است، یکی از آن‌ها در صندوقی از آتش است و آن کسی است که از دنیا رفته و حقی از حقوق مردم برگردن او مانده «4».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(1) - الکافی: 94 / 5، باب الدین، حدیث 9؛ تهذیب الأحکام: 184 / 6، باب 81، حدیث 7.

(2) - الکافی: 412 / 7، باب أدب الحكم، حدیث 1؛ تهذیب الأحکام: 225 / 6، باب 88، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 343 / 18، باب 11، حدیث 23809.

(3) - لآلی الأخبار: 214 / 3.

(4) - لآلی الأخبار: 197 / 3.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 22

کسی که حق مؤمنی را حبس کند خداوند وی را در قیامت پانصد سال سر پا نگاه می‌دارد، در حدی که از رگ‌هایش خون بریزد، سپس يك منادی از جانب حق ندا کند، این ستمگری است که حق مؤمن را حبس کرده، آن گاه به مدت چهل روز او را تویخ کنند، سپس به آتش ببرند «1».

بنابر روایات بسیار مهم، اگر کسی در زمان حیاتش مال مردم را به مردم برگرداند، یا پس از مرگش وارثانش حق مردم را به مردم بدهند از عذاب الهی در برزخ و قیامت در امان خواهد بود.

کسی که اراده حج دارد باید برابر با دستورهای عالی اسلام خود را از حقوق معنوی و مادی مردم پاك کند، ورنه حج او ارزش چندانی نخواهد داشت، در زمینه حق الناس به چند داستان واقعی توجه کنید.

مؤاخذه برای يك قلم

عارف بزرگوار، مرحوم حاج شیخ محمود یاسری که بارها برای استفاده معنوی به محضر او مشرف شدم، می فرمودند: در محل ما مردی زندگی می کرد که به حسنات اخلاقی آراسته بود و دارای يك زندگی سالم و با نشاط بود، تنها چیزی که او را رنج می داد نداشتن اولاد بود.

سال ها به پیشگاه مقدس حضرت حق ناله کرد تا خداوند مهربان پسری به او عنایت کرد. از این نعمت بسیار دلشاد شد، هفت بهار از عمر طفل گذشت، او را به مدرسه فرستاد، تا سال چهارم دبستان را طی کرد.

این پسر برای خانواده هم چون چراغ روشنی بود که پدر و مادر در کنارش

(1) - وسائل الشیعة: 388 / 16، باب 39، حدیث 21837؛ لآلی الأخبار: 198 / 3.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 23

فوق العاده در خوشحالی بودند، ولی دست تقدیر آن طفل را به آستانه مریضی کشید.

اطبای زمان از علاجه عاجز شدند. کودک در سن بین یازده و دوازده از دنیا رفت و او را در ابن بابویه نزدیک مرقد شیخ صدوق دفن کردند. پدر بر اثر شدت علاقه به فرزند، یکی از قاریان قرآن را برای قرآن خواندن جهت شادی روح طفل اجیر کرد.

پدر هر روز کنار مرقد فرزند می رفت، ساعتی را بر سر خاک طفل می گریست سپس برمی گشت. يك روز وقتی به سر قبر فرزند رفت قاری قرآن به او گفت: شب گذشته فرزندت را به خواب دیدم، گفت: به پدرم بگو: در مدرسه يك خودنویس از یکی از بچه ها گرفتم، نه آن را به او دادم و نه پولش را و اکنون به خاطر آن قلم مورد مؤاخذه ام، مرا نجات بده.

پدر از شنیدن این خواب فوق العاده ناراحت شد به سرعت به تهران آمد و به مدرسه کودک رفت و از مدیر مدرسه تقاضا کرد طفلی را که با فرزندش دوست بوده و خودنویس به کودکش داده معرفی کند، طفل معرفی شد، پدر صاحب قلم را خواستند و از حق آن قلم، کودک خویش را پاك كرد، تا در آخرت از مؤاخذه راحت شود!!

آری، طبق فرهنگ با کمال اسلام حق الناس ارتباطی به ایام تکلیف ندارد، بلکه از هر زمان انسان دست به مال مردم ببرد، حق مردم بر عهده اش تعلق می گیرد، اگر در ایام کودکی ولی آدمی مال مردم را به مردم برگرداند انسان از حق مردم پاك می شود و اگر خود آدمی در همان ایام یا ولی انسان اقدام به برگرداندن حق نکرد، وقتی انسان به تکلیف رسید واجب است دینی که بر عهده اش آمده ادا کند، اسلام هیچ گونه رضایت به بودن مال مردم نزد انسان ندارد، چه نیکوست مسلمان از ابتدا تا آخر عمر خود را گرفتار حق الناس نکند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 24

نجات با پرداخت هفده ریال

دوستی داشتم دارای کمالات ایمانی و فوق العاده عاشق حضرت سیدالشهداء علیه السلام، نزدیک عید غدیر از دنیا رفت، خودم متکفل کفن و دفن و غسل او بودم.

با وصیت جالبی که داشت تصور می کردم در عالم برزخ از هر جهت آزاد است، ولی چند روز پس از مرگش، به خواب یکی از عاشقان حق که وصی او نیز بود آمد و به او گفت: گوشه یکی از دفاتر مغازهام هفده ریال مربوط به حساب فلان شخص است که از قلم افتاده، آن را بپردازید، دفاتر را بررسی کردند همان طور بود که گفته بود؛ هفده ریال را به صاحبش برگرداندند و او را از رنج آن راحت کردند.

حلالیت به خاطر خراش کتاب

شبی در مجلس فرزند بزرگوار محدث قمی صاحب «سفینه البحار» و «مفاتیح الجنان» بودم، می فرمودند:

روزی که پدرم از دنیا رفت و او را در کنار مرقده مطهر حضرت شاه اولیا امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کردیم، شب آن روز برادرم پدر را در خواب دید که فرمود:

يك جلد از كتاب «بحار الأنوار» علامه مجلسی رحمه الله متعلق به فلان عالم پیش من امانت بود، آن را به صاحبش نداده ام، هر چه سریع تر آن را به مالکش بدهید، صبح آن شب در حالی که کتاب را برای تحویل به صاحبش می بردم،

کنار درب خانه از دست ما روی زمین افتاد، آن را برداشته و گرد و غبار از روی جلدش زدوده سپس به صاحبش برگرداندم، شب آن روز پدر بزرگوار در عالم خواب به ما فرمودند: امروز «بحار الأنوار» از دست شما افتاد و بر جلد آن خراش وارد شد، روزی که من آن را

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 25

به امانت گرفتم جلد آن سالم بود، مسئله خراش روی جلد را حتماً از صاحب آن حلالیت بطلبید!!

گرفتاری به خاطر چربی مقداری گوشت

در اکثر سخنرانی‌های مذهبی خود، پیرمرد سالخورده‌ای را می‌دیدم که چهره شکسته او نشان دهنده مسائل بسیار مهمی بود!

يك روز در کنار او نشستم و از او خواهش کردم قسمتی از حقایقی که در مدت حیات خویش آموخته برایم بازگو کند.

پاسخ داد نزدیک به صد سال عمر دارم، شصت سال قبل وجه مختصری فراهم کردم و به زیارت عتبات مشرف شدم.

سه ماه بنا داشتم در نجف اشرف بمانم، پولم تمام شده بود، با خود وسایل پینه‌دوزی همراه داشتم، به مغازه‌داری در بازار نجف گفتم: اجازه بده در کنار جرز مغازات مدتی مشغول کسب باشم، با خوشرویی پذیرفت.

چند روزی گذشت، بین من و صاحب مغازه دوستی گرمی برقرار شد، روزی از او پرسیدم: نکته مهمی که در مدت عمرت بیاد داری برایم بگو، گفت: دوستی داشتم کامل و جامع، با یکدیگر بنا گذاشتیم هر يك زودتر از دنیا رفت، به خواب دیگری بیاید و از اوضاع برزخ خبری بدهد.

او زودتر از دنیا رفت. شبی او را به خواب دیدم، در حالی که از چهره او رنج و ناراحتی می‌بارید، سبب پرسیدم، گفت: يك بار به قصابی محل رفتم و چند لاشه گوشت او را با دست ارزیابی کردم، هیچ قسمتی را نپسندیدم، بدون این که به صاحب مغازه بگویم از چربی گوشت مغازات به دستم رسیده از مغازه بیرون رفتم. اکنون در برزخ ناراحت آن مقدار چربی منتقل شده به دستم هستم، از تو

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 26

می‌خواهم دوستی خود را با رضایت گرفتن از قصاب، در حق من کامل کنی.

ناراحتی از يك خلال دندان

یکی از عباد شهر کربلا، پس از انتقال به عالم برزخ، به خواب دوستش آمد و به او گفت:

روزی از يك مهمانی برمی گشتم، ذره‌ای از غذا در لابه لای دندانم مرا رنج می داد، از حصیر خرما فروشی که روی سکوی درب صحن امام حسین علیه السلام جای داشت به اندازه يك خلال برداشتم، دندان خود را پاك کرده، سپس خلال را به زمین انداختم، صاحب حصیر حاضر نبود که از او حلالیت بطلبم، از مسئله غافل ماندم تا از دنیا رفتم، اکنون ناراحت آن خلال هستم، از آن خرما فروش جهت من رضایت بگیر تا با رضایت او از رنج و سوز رهایی یابم.

او لایق دیدار حجت خدا نیست

در کتاب «الواعظ» نوشته عالم بافضیلت حاج شیخ محمد علی ربانی اصفهانی که در چند جلد تدوین شده و محصولی از آیات قرآن و روایات است، خواندم:

دو نفر تصمیم قطعی گرفتند خود را برای دیدن ولیّ زمان امام دوازدهم آماده کنند، به تزکیه نفس مشغول شدند، چون در خود لیاقت زیارت آن جناب را یافتند به مکه شتافتند، یکی از آنان به وقت طواف به محضر مقدس ولی امر رسید، عرضه داشت: اگر اجازه بفرمایید دوستم نیز خدمت شما برسد، حضرت فرمود:

او لایق دیدار من نیست؛ زیرا در راه سفر به مکه به زمین گندم‌زاری رسیدید، او يك دانه گندم از خوشه چید برای این که ببیند گندم رسیده یا هنوز خام است، پس از بررسی کردن، آن يك دانه گندم را به همان زمین انداخت، کسی که بدون اذن

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 27

صاحب مال به مال دست‌درازی کند لایق دیدار حجت خدا نیست!!

ناراحتی به خاطر يك دانه گندم

دو نفر از عباد حضرت حق با یکدیگر پیمان بستند هر يك زودتر از دنیا رفت، خبری از عالم برزخ در عالم خواب به دوست خود بدهد. یکی از آنان از دنیا رفت، پس از مدتی به خواب دوستش آمد، به او گفت: در برزخ گرفتارم، علت گرفتارم این است که روزی به مغازه عطاری محل رفته بودم، ساعتی کنار عطار نشستم در جنب من يك ظرف گندم بود، ناخودآگاه يك عدد گندم برداشتم و با دندان پیشین خود آن را نصف کردم سپس هر دو نصفه را به ظرف برگرداندم، این

مسئله را با صاحب گندم در میان نگذاشتم، اکنون در برزخ ناراحت آن مسئله‌ام، برای خدا پیش صاحب مغازه برو و برای رهایی من از او رضایت بگیر.

نجات از حق الناس

محدث خبیر، مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» به نقل از «الکافی» از علی بن ابی حمزه حکایت می‌کند: دوستی داشتم از کاتبان حکومت ننگین بنی‌امیه بود، روزی به من گفت: علاقه دارم شرفیاب محضر مقدس حضرت صادق شوم، برای من جهت زیارت آن جناب از آن حضرت اجازه بگیر.

از امام صادق علیه السلام اجازه گرفتم، حضرت اجازه دادند، مشرف حضور حضرت صادق شد و پس از سلام نشست، سپس گفت: فدایت شوم، من دفتردار این قوم بودم و از این راه به ثروت سنگینی رسیده‌ام و در تحصیل این ثروت حلال و حرام خدا را رعایت نکرده‌ام.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 28

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر برای بنی‌امیه کاتب و آورنده غنیمت و مدافع نبود، حق ما از بین نمی‌رفت، اگر مردم آنان را رها می‌کردند آنان به چیزی از مال و حکومت نمی‌رسیدند.

آن مرد به حضرت عرضه داشت: تکلیف من چیست؟ آیا برای من راه نجاتی هست؟

حضرت فرمود: اگر تو را راهنمایی کنم به راهنمایی من توجه می‌کنی؟

گفت: آری.

حضرت فرمود: از آنچه با تکیه بر بنی‌امیه جمع کرده‌ای خود را آزاد کن، هر کس را می‌شناسی، مالی از او پیش تست آن را به او برگردان و هر که را نمی‌شناسی از جانب او در راه خدا صدقه بده، اگر این چنین برنامه‌ای که گفتم انجام دهی بهشت را برای تو ضامن می‌شوم.

علی بن ابی حمزه می‌گوید: آن جوانمرد با ما به کوفه برگشت و چیزی در دست خود بفرمان حضرت صادق علیه السلام باقی نگذاشت، حتی لباس بدن خود را هم از خود دور کرد.

من چیزی به او دادم و لباسی برای او خریدم و برایش خرجی فرستادم، چیزی بر او نگذشت که مریض شد، از او عیادت کردیم، پس از آن روزی به سراغش آمدم که در حالت نزع بود، چشمش را گشود و گفت: ای علی بن حمزه! به خدا قسم امام صادق به عهدش وفا کرد، آن گاه از دنیا رفت، تا دفن او متولی امرش شدم، پس از مدتی به محضر امام صادق علیه السلام شتافتم، به من نظر کرد و فرمود: واللّه نسبت به دوستت به عهدهم وفا کردم.

عرضه داشتم: فدایت درست می گوئی، به خدا قسم همین مسئله را وقت

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 29

مرگش گفت «1».

ای کسانی که اراده حج دارید، هم چون این جوانمرد، خود را از حقوق معنوی و مالی مردم پاك كنيد كه پاك شدن از حق مالی مردم ثوابش بسیار عظیم و اجرش بسیار بزرگ است و نیز مقدمه‌ای برای قبولی حج است.

به انسانیت احترام کنید، به حقایق توجه نمایید، از ظلمت‌ها خویش را رها کنید و به نور واقعیت‌های اسلام منور شوید.

چند جویی که می نیابی باز

چند گوئی که نشنوندت راز

ناز کم کن که آز گردد ناز

بد مکن خو که طبع گیرد خوی

تا نسازد زمانه با تو بساز

تا نیابی مراد خویش بکوش

ور پلنگی مگیر خوی گراز

گر عقابی مگیر عادت جغد

بین که گنجشك را نگیرد باز

به کم از قدر خود مشو راضی

شرم دار و بخوشتن پرداز

چند باشی به این و آن مشغول

به حقیقت تویی و خلق مجاز

شرف دودمان آدم را

همه انجام تو به از آغاز «2»

همه فردای تو به از امروز

سوزش آتش جهنم از اثر حق الناس

حاج میرزا حسین نوری صاحب «مستدرک الوسائل» از دارالسلام نوری حکایت می کند:

از عالم زاهد سید هاشم حائری که مبلغ يك صد دینار که معادل ده قران عجمی

(1) - الکافی: 106 / 5، باب عمل السلطان و جوائزهم، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 199 / 17، باب 47، حدیث 22343؛ بحار الأنوار: 382 / 47، باب 11، حدیث 105.

(2) - مسعود سعد سلمان.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 30

بود از يك نفر یهودی به عنوان قرض گرفتم که پس از بیست روز به او برگرداندم، نصف آن را پرداختم و برای پرداخت بقیه آن او را ندیدم جستجو کردم، گفتند: به بغداد رفته.

شی قیامت را در خواب دیدم، مرا در موقف حساب حاضر کردند، خداوند مهربان به فضلش مرا اذن رفتن به بهشت داد.

چون قصد عبور از صراط کردم، زفیر و شهیق جهنم مرا بر صراط نگاه داشت و راه عبورم را بست، ناگاه طلبکار یهودی چون شعله ای از جهنم خارج شد و راه بر من گرفت و گفت: بقیه طلب مرا بده و برو. من تضرع کردم و به او گفتم: من در جستجوی بودم تا بقیه طلبت را بپردازم ولی تو را نیافتم. گفت: راست گفتم ولی تا طلب مرا ندهی از صراط حق عبور نداری. گریه کردم و گفتم: من که در اینجا چیزی ندارم که به تو بدهم. یهودی گفت: پس بجای طلبم بگذار انگشت خود را بر يك عضو تو بگذارم. به این برنامه راضی شدم تا از شرش خلاص شوم، چون انگشت بر سینه ام گذاشت از شدت سوزش آن از خواب پریدم «1»!!

ابتلای به سوء حساب در برزخ

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله از شهید اول از احمد بن ابی الجوزی نقل می کند که:

آرزو داشتم در عالم خواب ابو سلیمان دارانی را که از عباد و زهاد بود ببینم، پس از گذشت یکسال از فوتش او را دیدم و گفتم: خداوند با تو چه معامله کرد؟ گفت:

ای احمد! وقتی در دنیا بودم از باب صغیر می آمدم بار شتری را دیدم يك چوب كوچك به اندازه خال از آن گرفتم، نمی دانم با آن خال کردم یا دور افکندم، اکنون

(1) - دارالسلام: 268.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 31

یکسال است که مبتلا به سختی حساب آن هستم «1».

آری، امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ سَائِلُكُمْ عَنِ الصَّغِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ وَالْكَبِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ «2»:

ای بندگان خدا! بدانید که خداوند عزوجل از کوچک و بزرگ عمل شما در قیامت خواهد پرسید.

عذاب به خاطر هیچده تومان

شهید بزرگوار مرحوم دستغیب از جناب سید حسن بن سید علی اصفهانی نقل می‌کند که فرمود:

هنگام فوت پدرم در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم و کارهای پدرم بدست بعضی از برادرانم برگزار شده بود و مرا هیچ اطلاعی از گزارش آن‌ها نبود. چون هفت ماه از فوت پدرم گذشت، مادرم در اصفهان درگذشت و جنازه‌اش را به نجف اشرف حمل کردند.

در آن اوقات، شبی پدرم را در خواب دیدم و گفتم: شما در اصفهان فوت کردید، اکنون در نجف هستید؟ فرمود: بلی، پس از فوت مرا اینجا جای دادند.

پرسیدم: مادرم نزد شماست؟ فرمود: در نجف است اما در مکان دیگری

(1) - بحار الأنوار: 17.

(2) - بحار الأنوار: 387 / 74، باب 15، حدیث 11.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 32

است، دانستم که هم درجه پدرم نیست.

گفتم: پدر حال شما چگونه است؟ فرمود: در شدت و سختی بودم و الان بحمد الله راحتم.

تعجب کردم، گفتم: آیا مثل شما گرفتار بودید؟ فرمود: آری، حاج رضا پسر آقا بابا مشهور به نعلبند از من طلبی داشت و مطالبه می کرد به آن خاطر حالم بد بود.

از ترس بیدار شدم و به برادرم که وصی پدر بود صورت خواب را نوشتم و سفارش کردم تحقیق کند چنین شخصی از پدرم طلب داشته یا نه. در جواب نوشت: دفترها را تفتیش کردم، اسم حاج رضا جزء طلبکاران نبود.

دوباره نوشتم آن شخص را پیدا کن و از خودش سؤال نما آیا از پدرم طلبی داشته؟ در جواب نوشت: او را یافتم و از او پرسیدم، گفت: آری، مبلغ هیجده تومان از پدر شما طلب داشتم و جز خداوند کسی را بر آن اطلاع نبود، پس از فوت آن مرحوم از شما سؤال کردم نام من جزء طلبکاران هست؟ شما گفتید: نه، من هم سندی برای اثبات نداشتم از این که چرا نام مرا در دفتر ننوشته دلتنگ شدم.

خواستم هیجده تومان را به او بدهم قبول نکرد، گفت: پدر شما را از بدهی ای که بمن داشت حلال کردم «1».

پیاپی به این گفتار با عظمت حضرت صادق علیه السلام که ضامن نجات شماست و آن جناب در باب حج به آن سفارش فرموده عمل کنید:

[وَأَخْرِجْ مِنْ حُقُوقِ تَلَزُّمِكَ مِنْ جَهَةِ الْمَخْلُوقِينَ]

خود را با تمام وجود از حقوق مردم خلاص کن و از این بار سنگین خویش را در دنیا و آخرت راحت کن.

(1) - گناهان کبیره: 15/1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 33

[وَلَا تَعْتَمِدْ عَلَى زَادِكَ وَرَاحِلَتِكَ وَأَصْحَابِكَ وَقُوَّتِكَ وَشَبَابِكَ وَمَالِكَ مَخَافَةَ أَنْ يَصِيرُوا لَكَ عَدُوًّا وَوَبَالًا فَإِنَّ مَنْ ادَّعَى رِضَا اللَّهِ وَاعْتَمَدَ عَلَى شَيْءٍ صَيَّرَهُ عَلَيْهِ عَدُوًّا وَوَبَالًا لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَلَا حِيلَةٌ وَلَا لِأَحَدٍ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ]

توشه حج

حکیمانه‌تر از جملات بالا نمی‌توان سخن گفت، امام صادق علیه السلام کامل‌ترین مفاهیم و مفیدترین ارشادات و بهترین راهنمایی‌ها را در زیباترین کلمات در میدان حیات انسان قرار داده است.

آن حضرت علاقه دارند انسان خود را از انواع ظلمت‌ها برهاند و به نور صدق و صفا، و عشق و علاقه به حقایق آراسته کند و جز الله محوری در زندگی برای خود باقی نگذارد، از خودیت خود خویش را نجات داده و با تمام وجود در حرارت حقیقت آب شود.

از وادی حدود به در آید و به فضای بی‌کران معنی قدم گذاشته، شربت فنای فی الله را بچشد و به بقای حضرت سرمد باقی شود.

امام صادق علیه السلام در قسمت دوم روایت چنین می‌فرمایند:

در این سفر با عظمت معنوی بر توشه راه و مرکب سواری و دوستان و قدرت و جوانیت و مالت اصلاً تکیه مکن چه بسا آنچه را به زحمت تحصیل کرده‌ای و بر

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 34

آن اعتماد نموده‌ای دشمن تو گردند و وبال تو شوند و حاصل آن‌ها برای تو جز زحمت و مرارت و رنج و مشقت و عذاب آخرت چیزی نباشد.

آری، کسی که ادعا کند من به داده او خشنودم و جز رضای حق چیزی نخواهم ولی اعتماد و دلگرمیش به غیر باشد، خداوند عالم آن غیر را دشمن او می‌نماید و وبال او می‌کند تا هم چون آفتاب برای او روشن شود که نه برای او و نه برای غیر او قوت و قدرت و نقشه و حيله‌ای در هیچ‌کاری نیست، آنچه قدرت و قوت است مخصوص به جناب اوست، باید با تکیه بر حول و قوت او حرکت کرد که اعتماد بر غیر، اعتماد بر هوا و آب است.

بی‌اعتمادی به توشه‌های دنیایی

در کلام امام صادق علیه السلام چند قسمت لازم به تذکر است:

1- دوستان

2- قوت و قدرت

3- طروحات جوانی

4- ثروت و مال

در ادوار تاریخ بسیاری از مردم، این چهار مرحله را برای خود تکیه‌گاه گرفتند و بر اثر تکیه کردن به این چهار ناحیه از وجود مقدس حضرت غافل شده و چنان غرق در هوا و هوس گشتند، به طوری که برای خود در عاقبت امر ساحل نجاتی نیافتند، در آلودگی‌های عملی و اخلاقی خود آن قدر دست و پا زدند تا دچار هلاکت ابدی شدند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 35

دوستان

اگر رفیق شفیقی که واجد شرایط الهی باشد و دوستی با او باعث ازدیاد ایمان و هدایت گردد و دوستی و رفاقتش فقط و فقط برای خدا باشد، اعتماد بر او در حقیقت اعتماد بر خداست.

این چنین دوست و دوستی با او لذت دنیا و آخرت است و اسلام سفارش به چنین دوستی را به انسان نموده و دوستی با او را کلید خوشبختی دنیا و آخرت می‌داند.

اما دوستی که دوست هوا و هوس و دوست شکم و سفره و دوست سیاست غلط و ریاست پوشالی است و دوستی او مایه اتلاف عمر و فساد عمل و اخلاق است، اعتماد بر او زندقه و فسق و تکیه بر او گناه و معصیت است و این دوستی نه این که پایدار نیست، بلکه روزی فرا خواهد رسید که این دوستی نقطه دشمنی و عامل هلاکت خواهد شد.

تاریخ آل برمک را بخوانید تا بر شما معلوم شود که دوستی‌هایی که بر اساس مسائل الهی پایدار نیست چه اندازه سست و بی‌پایه است، آل برمک هارون و حکومت او را برای خویش قوی‌ترین تکیه گاه می‌دانستند، ولی شمشیر تیز هارون در چند شبانه روز به عمر آنان بی‌رحمانه خاتمه داد که گویی چنین خاندانی اصلاً وجود خارجی نداشتند.

قائم مقام فراهانی آن مرد سیاست و کیاست، برای به سلطنت رساندن محمد شاه قاجار به اندازه يك عمر خون دل خورد، ولی پس از این که محمد شاه بر تخت سلطنت استقرار یافت، وزیر دانشمند خود را در باغ نگارستان با کمال شقاوت خفه کرد و آن چراغ روشن سیاست و درایت را از لباس هستی عریان نمود.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 36

میرزا تقی خان امیرکبیر برای به تخت نشاندن ناصر قاجار کمال زحمت و مشقت را بر خود هموار کرد، اما ناصر قاجار در همان اوائل صدارت امیر در کمال ناجوانمردی آن مرد بزرگ را در حمام فین کاشان کشت.

اینگونه مسائل در تاریخ بشر آنقدر زیاد است که برای بازگو کردن آن‌ها دفاتری جداگانه و کتاب‌هایی مفصل لازم است.

قوت و قدرت

اگر با دیده تحقیق و با چشم بصیرت بر اوضاع هستی و به خصوص زندگی آدمیان بنگریم به این حقیقت واقف می‌شویم که در تمام جهان حول و قوه‌ای به جز حول و قوه حضرت حق نیست و آنچه قوه و قدرت در اختیار موجودات است از آن خداست.

ما باید قوه و قدرت خود را امانتی الهی بدانیم و از این سرمایه خدایی در راه خدا و خدمت به خلق خدا استفاده کنیم.

به قوه و قدرت خویش مغرور نشویم که اگر ابر غرور نسبت به قوه و قدرت خویش بر زندگی ما سایه بیندازد، صاعقه آتش‌زایی از آن بیرون می‌آید و به خرمن هستی ما آتشی می‌اندازد که ذره‌ای از خاکستر ما برای تماشای تماشاگران بر جای نماند.

تمام ستمگران تاریخ بدون استثنا در آتش ستم خویش سوختند و قدرت و قوت آنان مهم‌ترین عامل هلاکت و نابودی آنان گشت.

قدرت کدامیک از قلدران تاریخ به قوت حوادث روزگار رسید و چه قدرتمندی توانست در برابر امراض غیر قابل علاج، یا انقلاب ملل مظلوم یا مرگ، از خود دفاع کند؟

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 37

چهره و طراوت جوانی

زیبایی صورت در ادوار حیات مایه غرور و کبر و نخوت و روگردانی از حق برای بسیاری از فرزندان آدم بوده.

چهره زیبا برای کسی ماندنی نیست، خوشبخت آن انسان زیبا چهره‌ای که، زیبایی خود را نعمت خدا و زمینه‌ای برای ابتلا و آزمایش خویش بداند.

در روایت‌های کتب عالی اسلامی آمده:

آن کس که نشاط جوانی را صرف عبادت و بندگی کند، در قیامت در سایه رحمت حق قرار خواهد داشت «1».

به زیبایی صورت و طراوت و نشاط جوانی، به عنوان بهره‌ای الهی نظر کنید و مواظب باشید، این نعمت برای شما تبدیل به نعمت و این عنایت نسبت به شما تبدیل به بلا و مصیبت نگردد. آنان که با چهره زیبای خود، به فریب دیگران دست‌آلودند و به خاطر جذابیت خود، هزاران بستر گناه برای دیگران پهن کردند، پس از فرو ریختن کاخ جمال به خاک پشیمانی و حسرت دچار شدند و از آن حسرت و اندوه سودی نبردند.

جوانی را هم چون بهار طبیعی حساب کنید که باید در فضای آن با کمک هدایت الهی تمام استعدادهای شما ظهور و بروز کند، نه قدرتی مستقل و فضایی از نخوت که در آتش آن تمام قوای شما بسوزد و در ایام پیری جز بدبختی و فلاکت و هزاران رنج و محنت و امراض مهلك برای شما به جای گذارد و علاوه بر همه آن‌ها در دادگاه عدل الهی، دچار شدیدترین پیرش نسبت به ایام جوانی شوید، ولی از

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 38

پاسخ دادن به صاحب خلقت عاجز باشید و در برابر حضرت او سر ننگ بزر بیندازید.

ای به خدا پشت کرده رو به خدا کن	راه تو خطاست ترك خطا كن
روی زتسبیح ذوالجلال چه پوشی	پشت به درگاه لایزال دوتا كن
كعبه توحید را به خلق نشان ده	در ره ارشاد كار قبله نما كن
در ره آن كافریده هر دو سرا را	خاك شو و خاك بر سر دو سرا كن
چهره اخلاص را چو بنده مخلص	پاك زگرد و غبار چون و چرا كن
تا زر و مال تو ارث غیر نگشته	خود همه را صرف جود و وقف سخا كن

ثروت و مال

تکیه بر مال و مغرور شدن بر ثروت، کار مردم نادان و بی خبر از حقایق است، ثروت امانتی است الهی که از آن باید به عنوان وسیله برای رسیدن به لقای حق استفاده کرد.

از مال و ثروت اگر در راه خدا استفاده نکنید، جز وزر و وبال برای شما نخواهد داشت، قرآن مجید در آیات نورانی و سعادت بخشش برای مال و ثروت برنامه های بسیار مهم و مفیدی قرار داده که اگر با ثروت و مال هماهنگ با آن آیات عمل شود، علت تأمین خیر دنیا و آخرت می گردد.

با خواست حضرت حق در باب سی ام «مصابح الشریعة» که در ارتباط با حرص است، توضیح مفصلی در باب مال و ثروت خواهد آمد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 39

[وَأَسْتَعِدُّ اسْتِعْدَادَ مَنْ لَا يَرْجُو الرُّجُوعَ وَأَخْسِنِ الصُّحْبَةَ وَرَاعِ أَوْقَاتِ فَرَائِضِ اللَّهِ وَسُنَنِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا يَحِبُّ عَلَيْكَ مِنَ الْأَدَبِ وَالِإِحْتِمَالِ وَالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ وَالشَّفَقَةِ وَالسَّخَاءِ وَابْتَارِ الزَّادِ عَلَى دَوَامِ الْأَوْقَاتِ]

آمادگی در سفر حج

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

در این سفر وضع خود را آن چنان قرار بده که انگار برای تو بازگشتی از این سفر نیست، کسی که خبر مرگش را می‌دهند، چگونه به تدارک و جبران گذشته برمی‌خیزد و سعی می‌کند از حقوق الله و حقوق الناس خود را پاك کند، تو هم با سفر حج همین معامله را انجام بده.

اوقات واجبات حضرت حق را با کمال جدیت رعایت کن که چیزی در این عالم ارزش واجبات الهی را ندارد که هرکس به هر جا رسید از ادای واجبات و ترك محرمات رسید. به تمام برنامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و آداب و سنن آن جناب احترام کن که نجات و سعادت در سایه هماهنگی با برنامه‌های پیامبر گرامی میسر است.

سختی‌ها و مشقت‌های این سفر را، چه سختی راه، چه آزاری که از هم‌سفران می‌بینی برای خدا تحمل کن و راه صبر و شکر و مهربانی و سخا پیشه کن و در تمام اوقات آنچه در قدرت داری در گردونه ایثار قرار بده.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 40

[ثُمَّ اغْسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ ذُنُوبَكَ وَأَلْبَسْ كِسْوَةَ الصَّدَقِ وَالصَّفَاءِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ]

توبه خالص، شرط سفر حج

سفر بسیار مهمی در پیش‌داری، نتیجه این سفر دخول در حرم قدس دوست و ملاقات با حضرت اوست، ورود به آن حرم با معنی و رسیدن به نقطه باعظمت لقای کار هر کس نیست، این سفر و نتیجه آن که وصول به مقام لقای است مقدماتی لازم دارد، اولین مقدمه آن پاك شدن از گناهان نمان و آشکار به وسیله آب توبه خالص است، پس به حقیقت توبه کن، توبه‌ای که قابل پذیرش دوست باشد و ترا از تمام گناهان اخلاقی و عملی و مالی پاك کند که اگر بدین صورت توبه کنی به حریم حضرت یار راه پیدا نمی‌کنی و از لقای آن حضرت محروم خواهی ماند و از سفر خویش جز خرج کردن مقداری مال و خستگی راه، چیزی نصیبت نخواهد شد.

به طواف کعبه رفتیم به حرم رهم ندادند که تو در برون چه کردی که درون خانه آبی

امروز این سفر به نظر آسان می آید، انجام مراسم و مناسک و اعمال با آسایش و رفاه کامل طی چند روز و بازگشت به شهر و دیار، ولی این حج نیست، حج اگر از دیدگاه قرآن و روایات به خصوص آیات و روایات عرفانی دیده شود، دریای

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 41

پرموجی از معنویت مشاهده می شود که ساحلش ناپیداست و سفری دیده می شود که پایانش مهمانی حضرت حق است و هر کس به طور عادی لایق این مهمانی نیست.

مهمان باید دارای شرایطی باشد که لیاقت حضور برای او محقق گردد و آن شرایط یا آن مقدمات به فرموده امام صادق علیه السلام غسل فکر و نفس با توبه خالص است و پوشیدن لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع.

در اینجا لازم است به واقعیت های این سفر و مناسک آن اشاره رود تا بر زائران بیت یا در حقیقت زائران صاحب بیت معلوم شود که کجا می روند و برای چه می روند و به خاطر که می روند.

در این زمینه ناصر خسرو قصیده زیبایی دارد که ذکر آن قصیده بدون سود نیست.

شاکر از رحمت خدای کریم

حاجیان آمدند با تعظیم

برده لبیک عمره از تعظیم

آمده سوی مکه از عرفات

بازگشته به سوی خانه سلیم

یافته حج و عمره کرده تمام

پای کردم برون زحد گلیم

من شدم ساعتی به استقبال

دوستی مخلص و عزیز و کریم

مر مرا در میان قافله بود

گفتم او را بگوی چون رستی	زین سفر کردن به رنج و به بیم
شاد گشتی از آن که حج کردی	چون تو کس نیست اندرین اقلیم
بازگوتا چگونه داشته‌ای	حرمت آن بزرگوار حریم
چون همی خواستی گرفت احرام	چه نیت کردی اندر آن تحریم
جمله بر خود حرام کرده بدی	هر چه مادون کردگار عظیم
گفت نی، گفتمش زدی لبیک	از سر علم و از سر تعظیم

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 42

می شنیدی ندای حق و جواب	باز دادی چنان که داد کلیم
گفت نی، گفتمش چو در عرفات	ایستادی و یافقی تقویم
عارف حق شدی و منکر خویش	به تو از معرفت رسید نسیم
گفت نی، گفتمش چو می رفتی	در حرم هم چو اهل کهف و رقیم
ایمن از شر نفس خود بودی	در غم حرقت عذاب جحیم
گفت نی، گفتمش چو سنگ جمار	همی انداختی به دیو رجیم
از خود انداختی برون یکسو	همه عادات و فعل‌های ذمیم

گفت نی، گفتمش چو گشتی تو	گوسپند از پی اسیر و یتیم
قرب حق دیدی اول و کردی	قتل قربان نفس دون و لئیم
گفت نی، گفتمش چو گشتی تو	مطلع از مقام ابراهیم
کردی از صدق اعتقاد و یقین	خویشی خویش را به حق تسلیم
گفت نی، گفتمش به وقت طواف	که دویدی به هروله چو ظلم
از طواف همه ملائکیان	یاد کردی به گرد عرش عظیم
گفت نی، گفتمش چو کردی سعی	از صفا سوی مروه بر تقسیم
دیدی اندر صفای خود کونین	شد دلت فارغ از جحیم و نعیم
گفت نی، گفتمش چو گشتی باز	مانده از حجر کعبه دل به دو نیم
کردی آنجا به گور مر خود را	هم چنانی کنون که گشته رمیم
گفت از این باب هر چه گفتی تو	من ندانستم از صحیح و سقیم
گفتم ای دوست پس نکردی حج	نشدی در مقام محو مقیم
رفته و مکه دیده آمده باز	محت بادیه خریده به سیم
گر توخواهی که حج کنی پس از این	این چنان کن که کردم تعلیم

محدث خبر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب «مستدرک الوسائل» خبر مهمی نقل می کند که در آن خبر وجود مقدس حضرت زین العابدین علیه السلام به توضیح حج حقیقی و معنای مناسک برخاسته و از این راه زائران خانه حق را به بسیاری از واقعیت ها آشنا فرموده است.

زائر با توجه به این روایت تکلیفی دیگر پیدا می کند و سعی می نماید قبل از رفتن به این سفر با آب توبه غسل حقیقی کند و وجود خویش را به لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع ببوشاند.

چهارمین رهبر بزرگ شیعه، گهر گرانهای صدف هستی، زینت بخش عبادت عباد، حضرت سجاد علیه السلام پس از ادای مراسم حج به مدینه باز می گشتند، مردی به نام شبلی به استقبال آن پیشوای عارفان و امام آگاهان آمد و پس از ادای احترام، این چنین از طرف امام مورد پرسش قرار گرفت:

آیا هیچ به حج خانه رفته ای؟

عرضه داشت: آری.

فرمود: در آن هنگام که به میقات رفتی و از لباس های دوخته خود درآمدی و غسل کردی، در نیت بود که خود را از اشتباهات و لغزش ها در دو مرحله ظاهر و باطن برای همیشه پاک کنی؟ گفت: نه.

فرمود: آه، پس نه به میقات وارد شدی و نه از لباس دوخته بیرون آمدی و نه غسل حقیقی بجای آوردی!!

فرمود: آیا خود را پاکیزه کردی و سپس احرام بستی و پیوند خود را مبدأ عالم به وسیله حج استوار نمودی؟ گفت: آری.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 44

فرمود: در آن هنگام در نیت داشتی که خود را از تمام آلودگی ها به نور توبه برهانی؟ گفت: نه.

فرمود: بوقت احرام هر برنامه ای را که دوست نمی پسندد و به خاطر مصلحت برپندگانش ممنوع نموده بر خود حرام دانستی؟ گفت: نه.

فرمود: به وقت بستن پیوند حج و هنگامی که آن را با عمره محکم می کردی در نیت داشتی که هر عقد و پیمان و هرگونه قرارداد غیر خدایی را از برنامه های باز کرده و جز با حضرت دوست پیوند و قرارداد نداشته باشی؟ گفت: نه.

فرمود: پس در حقیقت خود را پاکیزه نکرده و احرام نبسته و پیمان حج را محکم و استوار نکردی!!

فرمود: به میقات وارد شدی و دو رکعت نماز احرام به جای آوردی و تلبیه گفتی؟ عرض کرد: آری.

فرمود: به هنگام ورود به میقات در نیت تو بود که به زیارت حق آمده‌ای و این نماز و احرام و تلبیه، مقدمات لقای اوست؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی دو رکعت نماز خواندی در اراده داشتی که به ارزنده‌ترین برنامه‌ها و بزرگ‌ترین حسنات و بهترین اعمال وسایل قرب به آن حضرت را آماده کنی؟

گفت: نه.

فرمود: وقتی تلبیه گفتی در نیت داشتی که به هر برنامه صحیحی در پیشگاه حق به اقرار آمده‌ای در حال پیمان بستن با اوئی که در تمام جوانب حیات از فرمانش پیروی کنی و از هر معصیت و خطایی روی بگردانی؟ گفت: نه.

فرمود: پس در حقیقت وارد میقات نگشته و نماز احرام بجای نیاورده و تلبیه نگفتی!!

سپس فرمود: آیا وارد مسجد الحرام شدی و پای در حرم مبارك حق گذاشتی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 45

و کعبه را با دیده خود دیدی و در برابر آن نماز گزاردی؟ گفت: آری.

فرمود: به هنگام ورود در حرم آیا در ضمیرت بود که از هر گونه بدگویی پشت سر برادران مسلمان دوری جوئی و عیب گفتن اهل قبله را ترك نمایی؟ گفت: نه.

فرمود: زمانی که وارد مسجد خیف شدی و نماز خواندی آیا اراده کردی که از هیچ برنامه‌ای جز مخالفت با امر خداوند نترسی و به چیزی جز رحمت الهی امید نداشته باشی؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی گوسپند قربانی را سر بریدی آیا نیت کردی که حلقوم طمع را جدا کنی و آیا به هنگام قربانی توجه داشتی که راه ابراهیم را می‌روی آن بزرگ انسانی که یگانه فرزند عزیز خود را به قربانگاه آورد تا برای محبوب خود فدا کند؟ گفت: نه.

فرمود: هنگام بازگشت به مکه و طواف بیت در قصد و نیت داشتی که از دریای عنایت حق بهره برده و به مسیر بندگی و عبودیت روی آورده و به رشته محبت و ولایت او دست آویخته و واجبات حضرتش را ادا کرده به مقام قدس و رحمت او تقرب جویی؟ گفت: نه.

در این حال بود که صدای گریه امام بلند شد و شدت تأثر و ناراحتی او به اندازه‌ای بود که گویا مفارقت روح از بدنش نزدیک شده، می‌گریست و پی در پی می‌گفت: آه آه!

آن گاه فرمود: ای شبلی! آن کس که دست به حجر الأسود بگذارد به مانند آنست که با خدای خود دست داده.

نکو بنگر ای بنده ناچیز شکسته! و ای موجود ضعیف افتاده! که کجایی و چه می‌کنی، پاداشی را که خدای بزرگ بر این برنامه عالی قرار داده ضایع مکن و عهدی که با دوست بسته‌ای مشکن، آگاهی و میدانی که روی گردانی از امر او گناه و معصیت است و مخالفت با فرمانش بزرگ‌ترین عامل شکستن پیمان تو با اوست.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 46

سپس فرمود: ای شبلی! آن زمان که در مقام ابراهیم ایستادی، اراده داشتی که از آن هنگام به بعد کنار هر فرمانی از فرامین الهی ایستادی مقاومت کنی و تا فرمانش را نبری از پای ننشینی و از هر گناهی دوری جسته و خویش‌دار باشی؟ گفت: نه.

فرمود: به هنگام نماز در آن مقام بزرگ عزم داشتی که از خطوط بندگی ابراهیم پیروی کنی و دماغ شیطان را به خاک بمالی؟ گفت: نه.

فرمود: پس در حقیقت در مقام ابراهیم نایستاده و در آن جای مقدس نماز بجا نیاورده‌ای.

فرمود: کنار آب زمزم رفتی و از آن چشمه آب نوشیدی؟ گفت: آری.

فرمود: نیت داشتی که هم اکنون کنار مرز عبادت رسیده و باید از آن پس چشم از گناه پوشیدی؟ گفت: نه.

فرمود: در واقع بر سر آن چاه نرفته و از آبش نیاشامیده‌ای.

آن گاه فرمود: بین صفا و مروه سعی کردی؟ گفت: آری.

فرمود: در آن وقت نیت داشتی که در حال بیم و امید در پیشگاه الهی قدم می‌زنی، در اندیشه این که آیا مرا می‌پذیرند یا نه رفت و آمد می‌کردی؟ گفت: نه.

فرمود: در حقیقت سعی صفا و مروه نکرده و در آن جایگاه با عظمت قدم نرده‌ای.

سپس فرمود: ای شبلی! آیا به سرزمین منی رفتی؟ گفت: آری.

فرمود: در آنجا توجه داشتی که مردم مسلمان را از خطر دست و زبانت ایمن بداری؟ گفت: نه.

فرمود: پس به منی نرفتی.

آن گاه فرمود: به زمین عرفات وقوف کردی و خود را آماده پذیرفتن رحمت الهی نمودی و وادی نمره را شناختی و حضرت دوست را در نزد علائم و نشانه‌ها

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 47

خواندی؟ گفت: آری، این برنامه‌ها را انجام دادم.

فرمود: آیا موقف عرفات که مقام عرفان و شناسایی است دانستی که خدای عزیز چه برنامه‌های فوق العاده‌ای از علوم و معارف را برای رشد و تکامل انسان قرار داده و بیدار بودی که یار بر تمام اسرار تو آگاه است و فرداست که نامه اعمال و پرونده کردارت را به دستت خواهد داد؟ گفت: نه.

فرمود: چون کنار جبل رحمت رفتی، به نظر آوردی که خدای مهربان هر مرد و زن با ایمان را مورد لطف قرار می‌دهد و مشمول عنایت خود می‌کند و همه مردم مؤمن را دوست دارد؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی وارد وادی نمره شدی به این مسئله توجه داشتی تا خود بنده حق نباشی دیگری را به بندگی او مخوان و تا خود از گناه باز نایستی دیگری را نمی‌کنی؟ گفت: نه.

پرسید: به هنگامی که نزد نشانه‌ها و علائم، توقف کردی، هیچ در نظر آوردی که خالق عالم و نگهبان آفرینش، آسمان و زمین و ملائکه مأمور برنامه‌های هستی را مراقب برنامه‌های تو قرار داده؟ گفت: نه.

فرمود: در حقیقت به عرفات وقوف نکرده و به جبل رحمت برنیامده و وادی نمره را نشناخته و خدای مهربان را نخوانده‌ای!!

سپس فرمود: آیا در وادی مزدلفه وارد شدی و سنگ ریزه‌های جمره را از آنجا برداشتی و به سرزمین مشعر درآمدی؟ گفت: آری.

فرمود: در آنجا نماز خواندی و متوجه بودی که آن شب، ليله عيد است و نماز مخصوص به آن شب کلید حل هر مشکلی است؟ گفت: نه.

فرمود: زمانی که بین دو شانه راه می‌رفتی و از منحرف شدن به جانب راست و چپ نگران بودی و سعی داشتی مستقیم حرکت کنی، در نظر داشتی که از راه

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 48

حق انحراف حاصل نکرده و از دل و دست و زیانت خطایی سر نزنند؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی در وادی مزدلفه قدم می‌زدی و سنگ‌ریزه‌های جمره را جمع می‌کردی توجه داشتی که خود را از هر گناه و پلیدی برکنار داشته و در تمام برنامه‌های حق ثابت و استوار بمانی؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی وارد مشعر شدی آیا درونت را به شعار اهل تقوی بیدار کردی؟ گفت: نه.

فرمود: پس در واقع به نشانه‌های حرم مرور نکرده و در آن بقاع متبرکه نماز بجای نیاورده و از آن سرزمین مقدس سنگ‌ریزه برنچیده و به مشعر گذر نکرده‌ای.

سپس فرمود: به زمین منی رفتی و رمی جمرات کردی و سر خود را تراشیدی و قربانی نمودی و در مسجد خیف نماز خواندی و برای بقیه اعمال به مکه بازگشتی؟ گفت: آری.

فرمود: چون به منی رسیدی و رمی جمرات کردی، به نظر آوردی که به هدف خود رسیده و هر خواسته صحیحی داشتی خدایت اجابت فرمود؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی رمی جمره می‌کردی، در نیت داشتی که دشمن دیرین خود ابلیس و سپاهش را از خود می‌رانی؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی موی سر را زدی توجه داشتی که خود را از هرگونه پلیدی و ناپاکی تمیز کرده و از گناهان بیرون آیی، آن چنان که فرزند از مادر متولد می‌شود؟ گفت:

نه.

فرمود: در حقیقت به منی نرفتی و رمی جمرات نکرده و حلق رأس ننموده‌ای و قربانی سر نبریده و در مسجد خیف نماز نخوانده‌ای و به سوی حضرت حق حرکت ننموده‌ای!!

فرمود: پس از بازگشت به مکه آیا در دل این چنین قصد داشتی که به سوی او در

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 49

حرکتی و به خاطر تقرب به مقام او از خانه خود بیرون آمده‌ای؟ گفت: نه.

فرمود: پس در حقیقت وارد حرم نشده و خانه کعبه را ندیده و در آنجا نماز بجای نیاوردی؟

فرمود: پس از ورود به مکه طواف خانه نمودی و دست بر ارکان گذاشتی و آخرین سعی صفا و مروه نمودی؟ گفت: آری.

فرمود: وقت سعی در نظر داشتی که از همه روی تافته و به سوی او گریخته و به بارگاه قدس او آمد و شد می‌کنی؟ گفت: نه.

فرمود: در حقیقت طواف خانه نکرده و استلام ارکان ننموده و سعی صفا و مروه بجای نیاورده‌ای، برگرد دوباره حج بجای آر؛ زیرا تو این سفر را به آن معنایی که از تو خواسته‌اند نرفته‌ای و مطابق با اهداف عالیه این برنامه بزرگ الهی قدم برنداشته‌ای و خود را مستعد و آماده ورود به حریم قدس یار ننموده‌ای!!

شبلی سخت گریست و از آن ساعت به کوشش برخاست تا خدایش برای سال بعد موفق به آن سفر روحانی و سیر الهی و مشی ملکوتی کرد و به آنچه به وسیله حضرت زین العابدین علیه السلام آگاه شده بود در آن سفر عمل کرد «1».

آری، آنجا حرم امن، حرم قدس، بارگاه معنی، مهبط ملائکه و منبع هدایت و مشعل نور محبوب است، مگر هر کسی در آنجا راه دارد و هر بی سر و پایی را در آنجا مقام و محل است، آنجا جایگاه پاکان و موقف صالحان و پناه اولیا و تکیه گاه نیکان و جای ورود پاکان است.

آنجا از نظر معنی، بلندترین نقطه اوج حقیقت و با ارزش ترین محل صدق و صفاست که اهل دل از همان جا با چشم دل نگران جمال پاک محبوب و ناظر

(1) - مستدرک الوسائل: 10/166، باب 17، حدیث 11770.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 50

حضرت یاروند و با زبان حال در محضر آن یکتا به گفته عارف بزرگ حاجی سبزواری عرضه می دارند:

دل و جانم فدای حضرت دوست	بی فدای گدای حضرت دوست
هر دمی صد جهان زجان خواهم	تا فشانم به پای حضرت دوست
هست پاداش نیستی هستی	نیست شو در هوای حضرت دوست
گر فنا شد وجود ما گو شو	باد دائم بقای حضرت دوست
از دل و دین و هست و نیست برست	هر که شد مبتلای حضرت دوست
خلد و کوثر به جرعه ای بفروش	غیر مگزین به جای حضرت دوست

کعبه در آینه قرآن

در کتاب با عظمت الهی می خوانیم:

[إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ] «1».

یقیناً نخستین خانه‌ای که برای [نیایش و عبادت] مردم نهاده شد، همان است که در مکه است که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است.

در توضیح این آیه باید گفت:

ارزیابی عظمت، اهمیت برنامه‌های اسلامی و نقشی که برای به پا داشتن يك نظام عادلانه در مجتمع انسانی قواعد و مقررات الهی دارند، تنها از طریق دقت در آیات قرآن مجید و روایاتی که در معتبرترین مدارك دینی تدوین شده میسر است.

می‌توان از نتایجی که از عمل به اصول الهی عاید جامعه بشری می‌گردد به اصالت و حقیقت حقوق اسلامی در تمام جوانب حیات پی برد.

(1) - آل عمران (3): 96.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 51

قرآن مجید حاوی کلیات مسائل اسلامی و روایات و اخبار شرح و توضیح آن کلیات است.

حفظ حقوق انسان در تمام زمینه‌های زندگی و تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر از عمل به برنامه‌های الهی به دست می‌آید.

مسئله حج و روی آوردن به کعبه به شرط خلوص و معرفت، از مسائلی است که درد دنیا و آخرت مسلمانان را دوا می‌کند.

در آیه‌ای که ذکر شد می‌خوانیم:

همانا اول خانه‌ای که برای مردم به جهت عبادت و بندگی قرار داده شد خانه‌ایست که در مکه برپاست، آنجا مرکز خیر و برکت و منبع نفع و سود و محور هدایت و راهنمایی است.

آری، هدف حق از قراردادن آن خانه در شهر مکه و در وسط مسجد الحرام برای اجرای مراسم بندگی و عبودیت از طرف مردم است و برای این که مردم در اتصال به آن جایگاه عظیم خود را به مقام قرب برسانند و از تمام علایق و وابستگی‌های غلط برهانند و حاکمیت معبودهای باطل را از زندگی خود ریشه کن کرده، تمام توجه خود را متوجه حضرت حق نمایند.

ای خوشا دل کاندلر او از عشق تو جانی بود	شادمان جانی که او را چون تو جانانی بود
خُرم آن خانه که باشد چون تو مهمانی در او	مقبل آن کشور که او را چون تو سلطانی بود
زنده چون باشد دلی کز عشق تو بویی نیافت	کی بمیرد عاشقی کو را چو تو جانی بود

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 52

هر که رویت دید و دل را در سر زلفت نبست	در حقیقت آدمی نبود که حیوانی بود
در همه عمر ار بر آرم بی غم تو يك نفس	زان نفس بر جان من هر لحظه تاوانی بود
آفتاب روی تو گر بر جهان تابد دمی	در جهان هر ذره‌ای خورشید تابانی بود
آتش رخسار خوبت گر بسوزاند مرا	اندر آن آتش مرا هر سو گلستانی بود
روزی آخر از وصال تو به کام دل رسم	این شب هجر تو را گر هیچ پایانی بود»1

نشانه‌های روشن کعبه

در کعبه نشانه‌های روشنی از خداوند قرار دارد، مقام ابراهیم آنجاست، آن کس که خود را بدان جایگاه برساند در حریم امن قرار گرفته، بر بندگان است که در حال توانایی به سوی آن مکان بشتابند و اعمال و مناسک آنجا را طبق دستور الهی

با خلوص و معرفت به جای آرند، هر کس از اجرای این دستور سعادتبخش سر باز زند، به دایره ناسپاسی قدم گذاشته، همانا خدای بی‌نیاز از همه عالمیان بی‌نیاز است.

آری، هدف حضرت حق از قرار دادن آن خانه در شهر مکه، جهت اجرای مراسم بندگی و عبودیت در آن شکل خاص از طرف مردم است و این که

(1) - فخر الدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 53

خداخواهان و حق‌پرستان و حق‌جویان و اهل عشق آن را وسیله‌ای برای تحصیل بندگی قرار دهند و به واسطه اجرای مقررات و مناسک آن، به پرستش خداوند و عبادت خالصانه برخاسته و رسوم بندگی را در محضر حضرت دوست به جای آرند. مگر نه این است که تاریخ حیات بشر نشان داده که به دست آوردن سلامت دو جهان و خوشبختی و سعادت در تمام زوایای حیات از طریق درك توحید و توجه به شؤن حق میسر است، مگر جز از راه آشنایی با حق و حفظ حقوقی که برای حفظ کیان انسان و انسانیت بر عهده آدمی نهاده شده خیری به دست می‌آید، کعبه و شؤن آن جهت است برای نشان دادن عمق توحید و به دست آوردن فضایل انسانی و اخلاق الهی از طریق ادای مناسک آن.

عاشقانه به آن وادی سفر کنید و عاشقانه در آن حریم قدم بگذارید و عارفانه در آن جایگاه که جای سر به خاک گذاشتن انبیا و امامان و اولیا بوده قرار بگیرید و چون به کعبه نزدیک شدید خالصانه در مطاف قرار گرفته و دور خود او بگردید و با زبان حال در محضر آن جناب عرضه بدارید:

باری بیا که جان را در پای تو فشام

ای راحت روانم دور از تو ناتوانم

بگذار تا برآید در آرزوت جانم

این هم روا ندارم کآبی برای جانی

بی‌روی خوبت آخر تا چند زنده مانم

بگذار تا بمیرم در آرزوی رویت

کین خسته چند نالد هر شب بر آستانم

گیرم که من نگویم لطف تو خود نگوید

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 54

باری عراقی این دم بس ناخوشست و درهم حال دلش دگر دم تا چون شود چه دایم «1»

کعبه، مرکز برکات و هدایت

[مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ] «2».

که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است.

آن روز که ابراهیم بزرگ آن قهرمان توحید و معنی، هاجر و اسماعیل را به سرزمین مکه آورد، از قطره‌ای آب و ذره‌ای علف سبز در آن منطقه خبری نبود، بنا به نقل قرآن مجید عرضه داشت:

پروردگارا! من زن و فرزندم را نزد خانه تو، در سرزمینی خشک و غیر قابل کشت، سکونت دادم، خداوندا! به خاطر این که نماز به پای دارند، تو ای آگاه بر تمام احوال، دل مردمان را به ایشان توجه ده و از انواع میوه‌ها و نعمت‌های آن مردم را بهره ده تا به شکر تو برخیزند.

نتیجه مبارك بودن آن جایگاه و قبول شدن خواسته ابراهیم را در مسافرت میلیونی مسلمانان به آن جایگاه می‌بینید.

این مسئله از يك جهت و از جهت دیگر مبارك بودن این خانه در این است که با کشتش معنویت هزاران دل را منقلب کرده و هزاران نفس را از آلودگی پاك و هزاران معصیت کار را به صحنه با عظمت توبه می‌کشد.

هدف از هادی بودن آن جایگاه هم در این است که مردم در آن محل و محیط

(1) - فخر الدین عراقی.

(2) - آل عمران (3): 96.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 55

مسجد الحرام و مقامات دیگر، به شرط اجرای مناسک به طور صحیح، راه تحصیل خیر دنیا و آخرت را یافته و به مقام قرب حق و خشنودی آن جناب نزدیک می‌شوند.

مسلم است که از زمان بنای کعبه که همزمان شروع حیات آدم در کره خاک بوده، این مرکز مبدأ و منبع پخش نور و برکت و مرکز هدایت بندگان و راهنمایی ایشان به سوی حقایق عالی بوده و همان جاست که قرآن مجید برای هدایت بشر و دستگیری انسان و ایجاد تحول همه جانبه در حیات، نازل شده و راه بینش وسیع به وسعت ظاهر و باطن جهان را به روی آنان گشوده است.

کعبه، آری کعبه، همان مرکزی که در آن و از برکت و هدایت آن مناسک عالی حج انجام می‌گیرد و با توجه به مناسک آن و دقت در اسرارش، آدمی از شرك و زندقه، نفاق و دورویی، قومیت و عصبیت، تکبر و نخوت، اسارت و ذلت، و سایر پلیدی‌ها دور شده و به جمیع مراتب هدایت اگر بخواهد می‌رسد.

کعبه، به آدمی می‌آموزد که بنده پاک از شوائب محبوب خداست، تعلیم می‌دهد که جامعه اسلامی باید در تمام شؤون زندگی دارای وحدت کلمه باشد و به اهل استطاعت درس می‌دهد که از استطاعت مالی و بدنی خود در راه اعتلای کلمه حق بکوشید و به ندای تمام مظلومان و مستمندان و دردمندان جواب مثبت داده و همه ساله با تشکیل دادن این اجتماع عظیم، به رفع نیازها و گرفتاری‌های ملل اسلامی اقدام کنید و گرفتاران در بند اسارت را برهانید و برای حفظ استقلال مادی و معنوی امت اسلامی ایجاد ضمانت نمایید.

کعبه، درس محبت و دوستی و درس اخوت و برادری و درس عدل و مواسات و صفا و صمیمیت می‌دهد.

کعبه، در پرتو عظمت و معنویتی که دارد، راهنمای مسلمانان به سوی سعادت

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 56

دنیا و آخرت است و به غیر مسلمانان هم راه ایجاد اتفاق و اتحاد را آموخته و به آنان می‌گوید: برای رفع مشکلات اجتماعی، نیاز مبرم به يك مجتمع سالم و پاک دارند.

[هُدًى لِّلْعَالَمِينَ]

و وسیله هدایت برای جهانیان است.

حج از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

در پایان خطبه اول «نهج البلاغة»، حضرت مولی الموحدين، امام العارفين، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

شما را به حج خانه‌اش که آن را قبله مردم قرار داده مکلف کرده، تا چون جانداران که با حرص و ولع به چشمه زلال وارد می‌شوند، در حال تسلیم، به آن جایگاه درآیید و کبوتروار به آن حرم امن پناهنده شوید، حکمت الهی اقتضا دارد که بندگان آزاده در برابر عظمت ربوبی‌اش، در آن جایگاه مقدس سر فرود آرند، شنوندگانی از بندگان را انتخاب کرد تا دعوت او را پاسخ گویند و مشیت حضرتش را تسلیم گردند.

این عباد بهره‌ور از گوش شنوا، به آن حرم مقدس می‌روند و در آن جایگاه قدس که انبیای عظام الهی وظیفه بندگی به جای آوردند، رو به معبود قرار گرفته و خود را شبیه فرشتگان طواف کننده به دور عرش می‌نمایند، در آن تجارتگاه الهی سودها برده و به وعده‌گاه عفو و احسان حق روی می‌آوردند.

خداوند سبحان، کعبه و وظائفش را شعار جاودانی برای اسلام و جایگاه امن برای پناهندگانش قرار داده، در آن معبد عظیم اعمالی را واجب و ادای حق آن حرم

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 57

مقدس را بر بندگان لازم و ورود به آن معبد و دیدارش را به کسانی که توانایی دارند حکم نموده است «1».

عظمت کعبه

شارح «ترجمه و تفسیر نهج البلاغة» در توضیح فرامین امام عاشقان می‌فرماید «2»:

حج خانه خدا و اعمالی که بایستی در آن مقدس‌ترین معبد الهی انجام بگیرد، به قدری در سازندگی فرد و اجتماع مؤثر است که قابل توصیف با قضایای معمولی نیست، به طوری که می‌توان گفت:

اگر انسانی به آن عمل سازنده توفیق یابد و با این حال دگرگونی در وضع او موجود نیاید و به مسیر تکامل وارد نگردد، حتماً یا به حکمت آنچه که دیده و عمل کرده است، آگاهی نداشته و یا نیروی غرایز حیوانی و خودخواهی او به قدری

مقاومت داشته است که اگر خود حق و حقیقت را هم می‌دید و در جاذبه آن قرار می‌گرفت، پا به فرار می‌گذاشت و کم‌ترین نتیجه‌ای را از آن مشاهده نکرده و قرار گرفتن در جاذبه حق و حقیقت را بدست نمی‌آورد.

برای توضیح مقداری از عظمت حج بیت الله، این عمل دگرگون‌کننده مطالبی را مطرح می‌کنیم:

کعبه، اولین معبد الهی

1- مسلم است که در همه جوامع و همه دوران‌ها، مخصوصاً در آن

(1) - نهج البلاغة: خطبه اول؛ وسائل الشیعة: 15/11، باب 1، حدیث 14127؛ بحار الأنوار: 15/96، باب 2، حدیث 53.

(2) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغة: 224/2.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 58

جمعیت‌هایی که پیامبران و خداشناسان وجود داشته‌اند، جایگاه مخصوصی برای عبادت و تفکرات معنوی ساخته شده است.

این معابد در حقیقت رصدگاه‌هایی برای نظاره به بی‌نهایت و ایجاد رابطه میان بی‌نهایت بزرگ «خدا» و بی‌نهایت کوچک «انسان» می‌باشند.

در این رصدگاه‌هاست که آدمیان بدون واسطه با خویشتن روبرو می‌شوند و با امواج مقدس وجدان خویش، با خدا به راز و نیاز می‌پردازند.

در هیچ يك از جایگاه‌ها و مسکن‌هایی که بشر با دست خود می‌سازد مصالح ساختمانی از آنچه که هستند، تغییری پیدا نمی‌کنند، مگر مصالح ساختمان معابد که با آجر بالا می‌رود و مبدل به روح و جان شفاف می‌شود و انوار الهی را در دل‌ها منعکس می‌سازد.

این معابد مانند چشمه‌سارهایی زلال، در میان سنگلاخ‌ها و دشت‌های سوزان زندگی حیوانی آدمیان قرار گرفته است، انسان‌ها با شستشو در این چشمه‌سارها طراوت و شادابی روح را در می‌یابند.

بیت الله الحرام که کعبه و مکه نیز نامیده شده است، اولین معبد جهانی است که برای همه مردم با دست ابراهیم خلیل علیه السلام ساخته شده است.

دومین خانه جهانی که به عنوان معبد عمومی بنا شده است، مسجد الأقصى است که به وسیله حضرت سلیمان در سال 1005 پیش از میلاد پس از قرن‌ها از تاریخ بنای کعبه ساخته شده است.

البته پیش از کعبه و مسجد الأقصى معابد زیادی وجود داشته است؛ زیرا به گفته بعضی از انسان‌شناسان:

تاریخ معابد مساوی تاریخ انسان‌هاست، خصوصیت این دو معبد به جهت عمومی بودن و خالی بودن از رنگ و شکل محلی و خصوصیات نژادی و غیره است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 59

روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این که کعبه اولین معبد الهی است آمده است که:

مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آیا اولین خانه خدا کعبه بوده است؟ آن حضرت فرمودند: نه، پیش از کعبه خانه‌هایی برای عبادت ساخته شده است ولی کعبه اولین خانه مبارک و وسیله هدایت و رحمت و برکت است و اولین کسی که آن را بنا نموده است ابراهیم خلیل بوده، سپس جرهم از قبیله عرب آن را تجدید بنا کرد و بار دیگر منهدم شد و عمالقه آن را تجدید کردند.

جایگاه جغرافیایی کعبه

2- کعبه در جایگاهی بنا شده است که هیچ‌گونه وسیله تفریح و مناظر طبیعی خوشایندی ندارد، سنگلاخی در میان اقیانوسی از ریگزارها و دیدگاه‌های خشن که محالی به اندیشه‌های گسترده و عمیق و فوق ضرورت‌های زندگی معمولی نمی‌دهد.

حکمت بالغه‌ایست که کعبه را در این جایگاه خسته کننده قرار داده است که انسان‌ها از محیط‌های زیبا و خوش آب و هوای بمبشتی روی به آن بیاورند و هدیفی جز چشیدن طعم تکلیف نداشته باشند.

در حج خانه خدا هیچ يك از عوامل طبیعی و نفسانی و اجتماعی دخالتی در انجام تکلیف ندارد، بلکه در آن تکاپو، انسان است و خدایش که رویارویش قرار گرفته است.

همین نکته را اگر انسان در این سفر ملکوتی بفهمد، به جایی می‌رسد که چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده، در آن صورت است که تمام وجود انسان فریاد دوست دوست خواهد زد.

من از سر همه عالم گذشتم الا دوست	نعیم دینی و عقی تو را و ما را دوست
مراد هر دو جهان می‌کنند بر ما عرض	دل از میان همه می‌کند تمنا دوست
رسد به مرتبه‌ای اتحاد ما با او	که هیچ فرق نماند میان ما با دوست
طواف کعبه دل کن که هست خانه او	نه هر کجا که کنی فرض باشد آنجا دوست «1»

وحدت و یگانگی در حج

3- شگفت‌انگیزترین حکمتی که در حج بیت الله وجود دارد احساس وحدت و یگانگی است که در حد اعلای مفهوم انسانیت به وجود می‌آید.

عالم و جاهل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، سیاه و سپید، کسی که عالی‌ترین مقام جامعه خویش را داشته باشد و کسی که گمنام‌ترین فرد جامعه خود باشد، همه و همه با دو قطعه لباس سفید با جدی‌ترین قیافه حیات می‌جوشند و می‌خروشند و می‌روند و می‌نشینند.

تضادها و تنوعاتی که انسان‌ها را از یکدیگر جدا کرده - هر يك را مانند گرگی در برابر دیگری قرار داده، آنان را به جنگ و پیکار در کارزارهای رنگارنگ وادار کرده است - مبدل به هماهنگی و وحدتی می‌گردد که تنها در شعر و سخنان مبلغان آرمان اعلای انسانی دیده می‌شود.

(1) - عماد فقیه.

این احساس است که اگر ادامه یابد و مربیان جوامع آن را به طور جدی در تعلیم و تربیت‌ها اجرا کنند، دردهای بشری را که هر روز با کیفیت دیگری به سراغ افراد و جوامع می‌آید مداوا خواهد کرد.

کعبه، مظهر خداخواهی

4- در این عمل که فوق‌العاده سازنده است، خودخواهی، آن عامل درنده آدمی با ضربه قاطعی از پای در می‌آید و فضای درون را برای خداخواهی خالی می‌کند.

به راستی انسان آگاه در اعمال گوناگون حج، بارها تجرد روح و فوق طبیعی بودن آن را به خوبی احساس می‌کند.

روح در این عمل با بازکردن زنجیرهای سنگین محیط و اجتماع و خواسته‌های طبیعی خویش، به قدرت پرواز خود در بیکرانه‌ها آگاه می‌شود و حیات خود را در افق بسیار والایی که هدف اساسی خود را در سطوح مختلفش جای داده است مشاهده می‌کند.

در آن حریم مقدس به درك این مسئله می‌رسند که هیچ چیز در این عالم استقلال ندارد و قابل تکیه زدن نیست و به این حقیقت واقف می‌گردند که خلأ روح جز با عشق و محبت و اطاعت از جناب او پر نمی‌شود و به این واقعیت آگاه می‌گردند که هر چه هست اوست و ما سوای او جز سایه‌ای بیش نیست و تنها سکوی پرواز و مایه ارزش برای انسان نقطه اتصال به جناب اوست.

به گفته نکته‌پرداز شیرین سخن همای شیرازی:

آنان که خیمه بر سر کوی فنا زنند

از جام نیستی می‌هستی فرا زنند

نی بیم از فنا و نه خرسند از بقا

يك باره بر بقا و فنا پشت پا زنند

مرغان آشیانه قدسند و عاقبت

زین آشیانه خیمه بر آشنا زنند

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 62

با صد هزار قدس ملایک برابر است	این قوم يك نفس که به یاد خدا زند
این قوم را مبین به حقارت که این گروه	خاک رهند و پا به سر کیمیا زند
از تیغ عشق دوست هماگر شوی شهید	حوران خلد روح تو را مرحبا زند

کعبه و تعامل بین مردم

5- در آن اجتماع الهی، افراد اجتماعات گوناگون از همه نقاط دنیا به خوبی می توانند از دردها و ناگواری های خویشتن اطلاع پیدا کنند.

از حوادث و رویدادهای سالیانه خود یکدیگر را آگاه سازند، از امتیازات و احتیاجات یکدیگر با خبر گردند، درباره آینده خویش بیندیشند و راههای گوناگون تکامل و جلوگیری از سقوط را در میان بگذارند و ارتباطات خود را تا حد ارتباطات اعضای يك خانواده بالا ببرند.

کعبه و اعمال حج

6- هر يك از اعمال متنوع حج، عامل مستقلى برای بارور ساختن بعدی از ابعاد شخصیت آدمی است که مجموعاً در چند روز محدود، حیوانی را مبدل به يك انسان می سازند و انسان را به يك موجود الهی مبدل می کنند.

دو قطعه پارچه سپید به نام لباس احرام، عاریتی بودن لباس های فاخر و رنگارنگ معمولی را برای انسان قابل درك می سازد، همین دو قطعه پارچه سفید به خوبی می تواند اثبات کند که حیات را نباید قربانی وسیله حیات نمود.

آدمی با جمله: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ.» می تواند عقده های حقارتی را که يك عمر روان او را مختل نموده است، دریابد و مرتفع سازد و ارزش و عظمت موجودیت خود را لمس کند؛ زیرا او با این لبیک پاسخی به دعوت الهی به سوی خود می دهد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 63

با این ذکر روحانی سازنده وابستگی خود را به خداوند اعلا که او را به سوی خود خوانده است درک می کند.

پس این بی نهایت کوچک شایستگی تماس با آن بی نهایت بزرگ را داراست که این صدا را در گوش او طنین انداز کرده است که:

بازآ بازآ هر آن که هستی بازآ

آدمی، با طواف خانه خدا که ظاهراً چیزی بیش از چند سنگ روی هم نهاده نیست، می تواند شفافیت در و دیوار عالم طبیعت را که پرده های کمیت و کیفیت روی آن را پوشانده است دریابد و بداند که همین سنگ ها در مقابل روح سبک رو و بلند پرواز آدمی، تیرگی و سختی خود را کنار می گذارد و به شکل رصدگاهی برای نظاره و انجذاب به بارگاه ربوبی برمی آید.

دو رکعت نماز مقام ابراهیم بزرگترین حقیقتی را که تعلیم می دهد، اینست که معبدی که در روی زمین بنا می شود و جایگاهی که کامل ترین مردم در آنجا می ایستند و با خدای خود رابطه برقرار می کند، برای همگان یکسان است.

چه حکمت والایی در سعی و تکاپو میان صفا و مروه وجود دارد که قابل توصیف نیست، این حکمت می گوید:

اگر انسانی بکوش، حرکت کن، راکد و جامد مباش، عنصر پایدار روح آدمی کوشش و تکاپوست.

[بَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ] «1».

ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی، پس او را [در حالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد،] دیدار می کنی.

(1) - انشقاق (84): 6.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 64

بدین ترتیب هر يك از اعمال حج یکی از عناصر سازنده آدمیان را بارور و تقویت می نماید و به فعلیت می رساند.

در هر صورت تمام اعمال عبادی و ترك همه معاصی می خواهند بگویند: ای انسان! راه تو به سوی رسیدن به مقام قرب باز است و اگر این صراط مستقیم الهی را طی نکنی بدون شك بجایی نخواهی رسید و همه استعدادهای الهی تو به صورت قوه باقی خواهد ماند و بدون عبادت، از وجود تو جز حیوانی پست در دنیا و جز عنصری مستحق عذاب در آخرت نخواهد ماند.

به قول عارف معارف عماد فقیه:

پای در بند تو در بند ریا نتوان بود	بر سر کوی تو جز بی سر و پا نتوان بود
زو توان بود جدا وز تو جدا نتوان بود	پیش ما جان عزیز ار چه گرامی است ولی
منکر قدرت بی چون خدا نتوان بود	همه عالم به جمال تو گواهی دادند
غرقه در بحر قضا جز به رضا نتوان بود	دست و پای نزم بر سرم ار تیغ زنی
بی وصال تو طلبکار بقا نتوان بود	دلم از هجر تو جویای فنا گشت آری

پیوند با قرآن در سفر حج

قرآن مجید، در رأس تمام برنامه های الهی است، بدون فهم قرآن و عمل به این کتاب عظیم آسمانی کسی به جایی نمی رسد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 65

در این سفر سودمند که برای تصفیه روح و تزکیه نفس قرار داده شده، توصیه زیادی از طرف اولیای الهی شده که قرآن بخوانید و بفهمید و به دستورهای سعادتبخشی که در این کتاب است عمل کنید، اصولاً هدف از نزول قرآن فهم آن و عمل به واقعیت های آن است.

در صورت فهم قرآن و عمل به این کتاب خیر دنیا و آخرت انسان تأمین می شود.

قرآن مجید، ضامن سعادت انسان در همه جوانب حیات است، در صورتی که مردم مسلمان با كمك عقل و اندیشه به فهم آن موفق شوند و با كمال شوق در اجرای برنامه‌های آن بکوشند و به خصوص در این مسیر با عظمت حیات از گناه و عصیان بپرهیزند که گناه تیرگی می‌آورد و تیرگی مانع فهم قرآن و علت واقعی بی‌توفیقی انسان در عمل به کتاب خداست.

هیچ برنامه‌ای در قرآن نیست، مگر این که عمل به آن دارای نفع دنیوی و اخرویست و نیز برنامه‌ای در این کتاب نیست مگر این که ضامن حقوق طبیعی و معنوی انسان در دو قلمرو فرد و اجتماع است.

مطالعه در تاریخ صدر اول اسلام نشان می‌دهد که زمان عمل به برنامه‌های الهی، زمان نور، زمان پیروزی، زمان فتح و غلبه، زمان معنویت، زمان فضیلت و برتری و پرچمداری اهل قرآن بر سایر ملت‌ها و امت‌ها بود.

از زمانی که امت اسلامی روی از قرآن تافتند و عمل به این کتاب را کنار گذاشتند، زمان ظلمت و ذلت و اسارت و بیچارگی شروع شد.

شاید گروهی برای درك روز عزت و ذلت مسلمانان به خود زحمت مطالعه در تاریخ حیات مسلمانان را ندهند، باید از آنان خواست تا چهره فعلی زندگی ملت اسلام را بنگرند و به این واقعیت توجه کنند که ملت اسلام امروز دومین جمعیت

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 66

روی کره زمین‌اند و از نظر قوای انسانی ملت کوچکی نیستند و از نظر مواد اولیه چون نفت و طلا و سایر معادن غنی‌ترین ملت عالمند و از نظر مکتب تربیتی و حقوقی به خاطر داشتن قرآن و فقه غنی در رأس تمام ملل جهانند ولی با این همه دارایی با مشکلات گوناگونی دست بگریبانند و از همه جوانب زندگی آنان فقر می‌بارد و اختلاف بین آنان بیداد می‌کند و همه طوایف مسلمانان زیر بار زنجیر سنگین استعمارگران دست و پا می‌زنند و در تمام شئون زندگی دست نیاز و گدایی به طرف بیگانگان دراز دارند.

اما در صدر اسلام، آن لحظه پرشکوهی که اولین آیه قرآن مجید در حریم مقدس کعبه در کنار غار حرا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، مردم در تمام زوایای زندگی دچار فساد و گرفتار شیطننت بودند.

انحراف در تصور مسئله حیات، سستی عقیده و ایمان، کژی خلق، بی‌نظمی در شئون زندگی، فسق در عمل، آلودگی در مسائل نفسی، گسیختگی نظام اجتماعی و خانوادگی، گریبانگیر مردم زمان بود.

متلاشی بودن نظام اخلاق، ظلم و بیدادگری، قتل و غارت و تجاوز، به اسارت کشیدن انسان‌ها برای اشیاع تمایلات حیوانی، روی گردانی از علم و دانش، دورویی و نفاق، بی‌عفتی و دزدی، قماربازی و شراب‌خواری، مسائلی بودند که انسان با آن‌ها روبرو بود.

در این میان ملت عرب از هر ملتی فاسدتر و در برنامه‌های زندگی از همه رسواتر و روزگارشان از همه جوامع تیره‌تر بود.

در میان تمام مناطق عرب‌نشین، مردم مکه از همه فاسدتر و در تیره‌بختی از همه بیچاره‌تر بودند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 67

ولی قرآن مجید به تدریج تمام این مفاصل را معالجه کرد و از مردم تیره‌بخت زمان نزول، مردمی سعادتمند، عالم، بزرگوار و در يك كلمه شجره طیبه ساخت.

مردم تیره روزگار، سوسمار خور و غفلت زده جاهل، با روی آوردن به قرآن و عمل به این کتاب به جایی رسیدند که بزرگ‌ترین قدرت را در جهان آن روز تشکیل دادند و در تمام جهان ندای علم و فضیلت در دادند و نور علم و فضیلت را در بستر حیات تاباندند و این همه از منافع آن ندای آسمانی بود.

ندای آسمانی، آری ندای آسمانی یعنی وحی و مقررات خداوندی که به تمام زوایای حیات نظر داشت و در پرتو فراگیری و عمل به آن انسان‌ها به سعادت و رشد و کمال و خوشبختی و مجد و عظمت می‌رسیدند، تا اعماق وجود مردم صدر اول اسلام اثر کرد و از آنان ملت رشید و بیداری ساخت.

این ندا از شهر مکه طنین‌انداز شد، امین وحی از طرف خداوند مهربان، بزرگ سفیر حق را مأموریت داد تا به وسیله قرآن بدون وقفه برای نجات بشریت از جنگال شیطان و شیطان صفتان و انواع معبودهای باطل و طاغوت‌ها قیام کند.

آری، مکه مهبط وحی و نور و فضیلت و سیادت است و مکه با قبول نزول قرآن و با مناسکی که دارد هدایت برای عالمیان است.

حج برای تزکیه نفس، نورانی شدن قلب و زدوده شدن زنگار از روح و جان است و اگر آلوده‌ای به مکه برود و پاك بزرگردد حج نرفته است.

در حریم حرم کعبه از رهبر عالیقدر اسلام دعوت شد، تا با کمک قرآن مجید در تمام جبهه‌های حیات ایجاد انقلاب کند، انقلابی که انسان را به تمام اهداف الهی برساند.

مردم در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله از برکت قرآن مجید دارای اعتقادی راسخ به حقایق، اراده‌ای استوار، عزمی آهنین، اندیشه‌ای تابناک، اعمالی شایسته،

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 68

اتحادی بی‌سابقه، قدرتی فوق قدرت‌ها، دانشی آمیخته با تربیت الهی، بینشی به وسعت وجود انسان و جهان، عقلی رشید، روشی استوار، طرحی جامع، برنامه‌هایی عالی در تمام شؤون زندگی شدند و تمام این سرمایه‌های کلان و سودبخش را از گنجی چون قرآن بدست آوردند؛ امروز هم همان قرآن در بین مسلمانان است و هزاران منبع مادی در دست اینان است، پس چرا این‌گونه دلیل بیگانگان هستند؟ آیا عامل این ذلت دوری از قرآن نیست؟

عظمت حج و ثواب آن

حج سیر و حرکتی است که اگر انسان به واقعیت انجام دهد، او را از آلودگی باطن و خطای ظاهر پاک می‌کند.

آری، انسان به هنگام ادای مناسک این سفر معنوی، از غفلت گذشته خود پشیمان می‌شود و آینده روشنی را در برابر دیده قلب برای خویشتن می‌بیند.

با انجام این چنین حج، انسان حاضر نخواهد شد روی از حق برگرداند و از حرکت در راه الهی باز ایستد، عنایت و لطف و رحمت حق به چنین زائری حتمی است.

امام عارفان در آخرین ساعات عمر خود چنین وصیت می‌کند:

خدا را خدا را بر شما باد به مسئله حج، تا زنده‌اید خانه حق را خالی نگذارید که اگر خلوت بگذارید، با عذاب حق روبرو می‌شوید و از عنایت خداوند محروم گشته شخصیت شما متلاشی خواهد شد «1».

ابان بن عثمان از مردی حدیث می‌کند که می‌گفت:

(1) - نهج البلاغة: نامه 47؛ بحار الأنوار: 99 / 75، باب 18، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 69

به امام باقر علیه السلام عرضه داشتیم: چرا حج را حج می گویند؟

فرمود: فلان کس حج گزارد یعنی رستگار شد «1».

آری، کسی که از نظر ظاهر به زیارت خانه و از نظر باطن به زیارت صاحب خانه مشرف شود، به رستگاری رسیده، کدام برنامه برای انسان در تمام طول زندگیش از این مسئله عظیم تر است که پروردگار بزرگ عالم اجازه ورود به حریم قدسش را به او بدهد و دلش را مهبط انوار خود کند و قلبش را هم چون آینه صفا و جلا بدهد، در حدی که از عمق قلب چشمه عشق بجوشد و انسان این ذره بی مقدار، در مدار بی نهایت در بی نهایت موفق به طواف گردد و دست گدایی به دامن غنای او زند.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که بمیرد و قدرت بر حج داشته، ولی بجای نیاورده به مرگ یهودی یا نصرانی مرده «2».

امام صادق علیه السلام فرمود:

آن کس که به خاطر فلاکت، یا نداشتن قدرت جسمانی، یا مانع شدن ستمگر، نتوانست حج کند معذور و در غیر این صورت به هنگام مرگ یا یهودی یا نصرانی از دنیا خواهد رفت «3».

شیخ طوسی در کتاب باعظمت «تهدیب» در حدیث صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که:

(1) - علل الشرایع: 411 / 2، باب 148، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 103 / 11، باب 38، حدیث 14356؛ بحار الأنوار: 2 / 96، باب 1، حدیث 1.

(2) - محجة البيضاء: 145 / 2، کتاب أسرار الحج.

(3) - الکافی: 268 / 2، باب من سوف الحج وهو مستطیع، حدیث 1؛ من لا یحضره الفقیه: 448 / 2، باب تسویف الحج، حدیث 2935؛ وسائل الشیعة: 29 / 11، باب 7، حدیث 14162؛ محجة البیضاء: 145 / 2، کتاب اسرار الحج.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 70

شخصی به دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من برای انجام حج حرکت کردم اما به مقصد نرسیدم و از این بهره بزرگ محروم شدم، اکنون ثروت هنگفتی در اختیار من است، مال خود را در چه برنامه‌ای خرج کنم تا تلافی حج شود و سودی همانند ثواب حج ببرم؟

رسول اسلام صلی الله علیه و آله به او نگاهی کرد و فرمود: به کوه ابوقبیس بنگر، اگر این کوه برایت طلای احمر شود و آن را در راه خدا خرج کنی به ثواب یک حاجی نخواهی رسید، حاجی به هنگام تدارک سفر هرچه از جای بردارد و آنچه بر زمین بگذارد، برای او ده حسنه نوشته می‌شود و ده گناه بخشیده می‌گردد و ده درجه به او می‌رسد و همین که سوار مرکب گردد، به هر گامی که برمی‌دارد خداوند برایش به مثل آنچه گفتم می‌نویسد.

همین که طواف خانه حق کند از گناه خارج می‌گردد و چون سعی صفا و مروه نماید از معاصی پاک شود و به هنگام وقوف به عرفات از ذنوب خود خارج گردد و به خاطر رمی جمرات بی گناه می‌شود.

در هر صورت رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در فرامین خود به یک یک از برنامه‌های حج و موقف‌ها اشاره فرمود و نظیر ثواب و بهره‌های گفته شده را برای تمام مواقف بیان داشت، سپس به آن مرد گفت: آنچه برای یک حاجی فراهم می‌شود، کجا برای تو بدست خواهد آمد «1».

صدوق بزرگوار در «من لا یحضره الفقیه» در باب حج نقل می‌کند:

مسافری که مسیر سفرش به سر حد حرم برسد، در صورتی که فرود آید و غسل

(1) - تهذیب الأحکام: 19 / 5، باب 3، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 113 / 11، باب 42، حدیث 14385.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 71

کند و نعلین خود را بدست گرفته با پای برهنه در حالت تواضع، به خاطر خدای عزوجل و عزت و جلال او داخل حرم شود، پروردگار صد هزار حسنه به او عنایت کرده و مشابهنش گناه از او محو می کند و صد هزار درجه به او می دهد
«1».

در اخبار حج آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر مالی در مصرفش سؤال و جواب هست و برای خرج کننده مسئولیت دارد، مگر مالی که در راه حج و یا جهاد در راه خدا خرج شود «2».

امام صادق علیه السلام بنا به نقل صدوق در «من لا یحضره الفقیه» می فرماید:

یک درهم خرج کردن در راه حج بهتر است از صد هزار درهم در راه دیگر که آن هم حق باشد و یک درهم حق امام را به امام پرداختن بهتر است از هزار درهم در راه حج «3».

حاجی باید به این واقعیت توجه داشته باشد که: مسلمان باید همیشه درآمدش از راه حلال باشد و هرگز اجازه ورود درمی حرام به اموال خود ندهد و اگر خدای نکرده به هنگام آماده شدن برای سفر حج به مال خود اطمینان ندارد، یا حق امام، یا حق دیگران در مال اوست، مال خود را پاک کند و حقوق مردم را به مردم برگرداند؛ زیرا اگر به این مسئله مهم توجه نکند، از ثواب هایی که برای حج شمرده شده محروم خواهد شد، بلکه به هنگام لبیک گفتن در جوابش «لالبیک و لا سعیدیک» خواهند گفت، چنانچه در روایت آمده:

(1) - من لا یحضره الفقیه: 204 / 2، باب فضائل الحج، حدیث 2141؛ بحار الأنوار: 192 / 96، باب 34، حدیث 3.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 221 / 2، حدیث 2231.

(3) - من لا یحضره الفقیه: 225 / 2، باب فضائل الحج، حدیث 2247 - 2248؛ بحار الأنوار: 15 / 96، باب 2، حدیث 46.

کسی که با مال حرام سفر کند به هنگام لبیک به او جواب رد داده خواهد شد «1».

محدث خبیر، صدوق بزرگوار در «من لا یحضره الفقیه» از طریق صحیح از کتاب حسن بن محبوب از کتاب محمد بن قیس روایت کرده‌اند که محمد بن قیس می‌گوید: شنیدم از ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام که در مکه این حدیث را برای مردم می‌فرمود:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز صبح را با مردم خواند، سپس با آنان به گفتگو نشست تا آفتاب طلوع کرد، مردم یک یک از مجلس برخاسته و رفتند بجز دو نفر یکی از انصار و یکی از اعراب بادیه از طایفه ثقفی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دو نفر فرمود: می‌دانم شما را حاجتی است و آن پرسش از یک مسئله است، اگر بخواهید من قبل از سؤال شما به پاسخ اقدام کنم، اگر نه برسید تا به شما جواب بگویم.

گفتند: شما ما را خبر ده؛ زیرا گفتن شما بدون پرسش ما بهتر چشم‌کور را روشنی است و از شک و تردید دورتر و ایمان ما را نسبت به آنچه باید مؤمن باشیم راسخ‌تر می‌کند.

رسول اسلام صلی الله علیه و آله از آن مرد انصاری خواست تا نوبتش را به آن مرد بیابانی بدهد و فرمود: ای برادر انصاری! شما نوبت خود را به دوستت واگذار؛ زیرا تو از قومی هستی که دیگران را برخود مقدم داشته و اיתار می‌کنند.

در هر صورت آیا حاضری او حاجتش را بر تو مقدم بدارد، چون تو اهل شهری

(1) - من لا یحضره الفقیه: 317 / 2، حدیث 2557؛ وسائل الشیعة: 145 / 11، حدیث 14478.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 73

و او از بادیه؛ مرد انصاری گفت: با کمال رغبت حاضرم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی به آن بیابان‌نشین کرد و فرمود: اما تو آمده‌ای از من دربارہ وضو و نماز پرسی که چه اندازه بهره دارد، جوابش را گفت و سپس به مرد انصاری فرمود: اما پرسش تو دربارہ حج و عمره است که برای آن چه اندازه ثواب قرار داده شده، آگاه باش چون عزم حج کردی و توجهت به زیارت خانه حق قرار گرفت و خود را برای رفتن آماده کردی و بر مرکب سوار شدی و به نام خدا آغاز سفر نمودی، به هر قدمی که مرکب از زمین بر می‌دارد و بر زمین

می‌گذارد، خدای بزرگ برای تو حسنه‌ای نوشته و سیئه‌ای محو می‌کند و همین که احرام بستی و لبیک گفتی، خداوند به هر لبیک ده حسنه قرار داده و ده سیئه دور می‌کند.

چون طواف بیت کردی برای تو نزد حق به خاطر آن، عهد و پیمانی ذخیره شده که حضرت حق از عذاب تو حیا خواهد داشت و همین که در مقام ابراهیم به دو رکعت نماز قیام کردی، به خاطر آن دو رکعت ثواب دو هزار رکعت نماز قبول شده به تو عنایت می‌شود.

و چون به سعی صفا و مروه برآمدی و هفت بار آن راه را طی کردی، برایت نزد حق اجر کسی است که از شهر خود پیاده به حج آمده باشد و همانند کسی است که هفتاد بنده مؤمن را از بردگی رها کرده باشد.

و چون وقوف به عرفات را تا غروب انجام دادی، اگر خطایت به عدد ریگ صحرای عالج عربستان و به عدد کف دریاها باشد خدایت می‌آمرزد و همین که به منی آمدی و سنگ‌ریزه‌ها را به جمرات زدی برای تو به خاطر هر ریگ ده حسنه نوشته می‌شود و این ثواب برای تو در بقیه عمرت همواره ثبت می‌گردد.

و چون سر تراشیدی برای تو به عدد هر موی که جدا شود، حسنه‌ای نوشته و این ثواب در آینده عمر نیز برایت محفوظ خواهد بود.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 74

و چون قربانی کردی، یا به نحر شتر برخاستی به عدد هر قطره خونی که از او به زمین می‌رسد برایت حسنه‌ای ثبت و مشابه آن هم برای آینده عمرت هست.

و همین که از منی بازگشتی و طواف بیت را به جا آورده و در مقام ابراهیم نماز خواندی ملکی به پشت شانها زده می‌گوید: اما از گذشته عمرت هر چه بود آمرزیده شد، پس عمل خود را از سر گیر اکنون تا صد و بیست روز «1».

آری، خداوند عزیز برای مهمانش اینگونه تدارك دیده و این از آقایی صاحب بیت است و این ثوابها برای عموم مردم است، اما آنان که اهل معرفت هستند و عاشقوار به دیار معشوق آمده‌اند برای آنان ثواب لقای حق است و کسی از عهده بیان یا شمارش اینگونه ثواب بر نمی‌آید.

عاشق، حرکتش و سفرش و حالش و دید باطنش و اعمال و مناسکش با همه فرق می‌کند.

عارف فرزانه فقیه، عماد کرمانی می گوید:

هر که بر لوح بصر نقش خیال تو کند	هوس عمر به امید وصال تو کند
چشم بی خواب مرا کی دهد این دولت دست	که شبی دست در آغوش خیال تو کند
ظاهر آن است که از دست بلا جان نبرد	مرغ دل گر هوس دانه خال تو کند

(1) - من لا یحضره الفقیه: 202 / 2، باب فضائل الحج، حدیث 2138؛ الأملی، شیخ صدوق: 549، المجلس الحادی والثمانون، حدیث 22؛ بحار الأنوار: 3 / 96، باب 2، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 75

طوطی روح من آن دم که بود طالب قوت	گذری برشکرستان مقال تو کند
طایر قدسی جانم چو شود تشنه وصل	میل خاک در چون آب زلال تو کند
آه کز دست رقیبان تو می ترسد دل	گر نسیم سحری پرسش حال تو کند
گر گذاری بسر تربتم آری روزی	دیده در خاک تماشای جمال تو کند
هر نفس گر ندهد خاک درت بوسه عماد	سبب آنست که فکری زملاّل تو کند

*** علت تفاوت ثواب حج

این که روایات ثواب حج در عین صحیح بودن با هم تفاوت دارند، با این که مردم از نظر مناسک وحدت عمل دارند، به خاطر این است که اشخاص از نظر حال و معرفت و کیفیت عمل با هم متفاوتند.

صاحب «آفاق الکعبه» - که از مشایخ روایت این حقیر است و دارای هفتاد جلد کتاب علمی است - در حل تفاوت اخبار ثواب حج می‌فرماید:

تفاوت ثواب حج به اعتبار تفاوت معرفت اشخاص، تفاوت نیت و اعتقادات، تفاوت قوه دریافت افراد، تفاوت در ادب و خضوع، تفاوت در اخذ به آداب و هشیاری در برابر مقامات، تفاوت در فهم و دستگاه فهم، تفاوت در دستگاه گیرنده و دهنده اشخاص، تفاوت در عمق اثر حج در بنیه فکر اشخاص، تفاوت در

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 76

وسعت زاویه نشر آثار متخذه دریافت شده در دیگران، تفاوت جهات دیگر و دیگر است. علی هذا، ثواب حج در احادیث به تفاوت آمده، فاصله دو سر حد آن از هر قدمی «ده حسنه» تا «صد حسنه» تفاوتی است که همه صدق و صحیح است.

در حج درجات پایین‌تر و پایین‌تر تا آخرین نقطه حد هم هست که ثوابی نمی‌دهند، فقط خداوند به برکت این که در سپاه امن وارد وادی امن شده، محضاً اهل و عیال او را از حادثه نگه می‌دارد تا برگردد، چنین زائری آن کس است که حج او قبول نشده باشد.

اقسام حجاج

در «من لا یحضره الفقیه» نقل شده که:

حاجیان بر سه دسته‌اند:

دسته اول: که نصیب و بهره آنان افزون‌تر است و آن کسی است که گناهان ما تقدم و تأخر او آمرزیده شود و خداوند او را از عذاب قبر مصون و محفوظ خواهد داشت.

دسته دوم: آنان که در جنب دسته اول گناهان گذشته‌اش آمرزیده شود و آینده عمر باید عمل از سر بگیرد.

دسته سوم: مردی که در اهل و مالش حفظ شده و در روایت آمده که وی آن کس است که حج او قبول نشده «1».

صدوق بزرگوار روایت کرده:

چون موسی بن عمران حج کرد، از امین وحی پرسید: برای کسی که بدون نیت

(1) - من لا یحضره الفقیه: 226 / 2، باب فضائل الحج، حدیث 2253.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 77

پاک و مال حلال حج انجام دهد چه بهره‌ایست؟

به جبرئیل خطاب رسید بگو: حق خود را به او بخشیده و خلق خود را از وی خشنود کنم.

پرسید: برای کسی که با قصد صحیح و مال حلال این برنامه را عمل کند چه سودیست؟

خداوند پاسخ گفت: او را در رفیع اعلا با پیامبران و راستین مردم و شهدا و صالحان قرار دهم و اینان نیکو رفیقانند «1».

گناه عظیم امتناع از حج

با توجه به این همه عظمت که در مسئله حج هست، اگر کسی مانع رفتن مسلمانی به حج شود گناه بزرگی مرتکب شده.

صدوق بزرگوار از اسحاق بن عمار روایت می‌کند که:

به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی درباره حج با من مشورت کرد، به خاطر این که ضعیف الحال بود به او گفتم: از این سفر صرف نظر کن، امام فرمود: سزاوار و مستحق که به خاطر جلوگیری از حج او تا یکسال در بستر بیماری افقی، اسحاق می‌گوید: یکسال تمام مریض شدم «2».

در روایت دیگر می‌گوید:

امام ششم فرمود: زهار بترسید و پرهیز کنید که یکی از شما از رفتن حج کسی

(1) - من لا يحضره الفقيه: 235 / 2، نكت في حج الأنبياء...، حديث 2287؛ وسائل الشيعة: 11 / 144، باب 52، حديث 14480.

(2) - من لا يحضره الفقيه: 221 / 2، باب فضائل الحج، حديث 2234؛ تهذيب الأحكام: 5 / 450، باب 26، حديث 215؛ بحار الأنوار: 368 / 47، باب 11، حديث 85.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 78

مانع شود که او را در دنیا فتنه‌ای خواهد رسید، علاوه بر آن این عمل ناپسند در آخرت برای او ذخیره می‌گردد «1».

آری، کسانی که از راه تبلیغات سوء، یا محدود کردن افراد، یا پیش‌گیری ستمگرانه از سفر حج جلوگیری کنند در صف مقدم متجاوزان به حقوق الهی و بندگان خدا هستند و در دنیا و آخرت از غضب و عذاب الهی ایمن نخواهند بود.

خرج سفر حج از مال پاک

پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمودند:

سه چیز را از اصل مال خود، یا خالص در اختیار خود می‌پردازیم:

1- مهریه زنان.

2- پول کفن.

3- خرج سفر حج.

شطیطه، بانوی مؤمنه

این جملات را هنگامی فرمود که مبلغی در حدود چهارصد درهم در يك کیسه چرمی، برای بانوی پرهیزکار و مؤمنه به نام شطیطه به وسیله نماینده مردم خراسان ابوجعفر محمد بن علی فرستاد و فرمود:

این مقدار از خالص مال ماست که برای خرج کفن و دفن جهت آن بانوی مؤمنه اختصاص می‌دهم.

(1) - من لا یحضره الفقیه: 2/ 221، باب فضائل الحج، حدیث 2235؛ وسائل الشیعة: 11/ 138؛ باب 48، حدیث 14462؛ بحار الأنوار: 96/ 15، باب 2، حدیث 45.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 79

مقداری از این پول را تا وقتی زنده است مصرف کند و بقیه را جهت کفن و دفن بگذارد، ما اهل بیت پول کفن و دفن و مهریه زنان و مصرف حج را از مال خالص و طاهر خود خرج می کنیم.

هان! ای ابوجعفر! چون به نیشابور رسیدی، به فاصله ای کوتاه در حدود چند روز بعد از ورود تو آن بانو از دنیا می رود و من قبل از دفن برای نماز بر او حاضر خواهم شد.

به آن هنگام که برای نماز بر جنازه او حاضر شوم تو مرا خواهی دید، این توجه فوق العاده امام نسبت به شیطیه و سهم کردن او در شؤون زندگانی خصوصی خود و خانواده اش، پاداش اخلاص آن بانو بوده که از زحمت چرخ ریزی خود به قدر يك دستمال، یا يك كلاف نخ، یا يك سکه طلا از سهم امام به وسیله ابوجعفر محمد بن علی از نیشابور به مدینه فرستاد، تا خمس دسترنج خود را به دستور خدا به امام رد کرده باشد.

ابوجعفر که امین مردم خراسان بود، گو این که در ابتدای امر کلاف و سکه او را نمی پذیرفت، به عذر این که اندک است و برای يك سکه نمی توان کیسه جداگانه ساخت، ولی آن بانو در آن وقت گفت: گر چه مال من اندک است ولی چه کنم سهم امام است و مرا همین مقدار می رسیده.

ابوجعفر آن مال ناچیز را گرفت و سکه را برای نشان دار بودنش مقداری کج کرد و در کیسه ای که سکه دیگران را ریخته بود انداخت و از خراسان به مدینه آمد.

همین که به محضر امام مشرف شد، امانات مردم خراسان را بر حضرت عرضه کرد.

امام هیچ کدام را قبول نکرد و فرمود: مال ما نیست، این ها را به صاحبانش بازگردان، اما امانتی نزد تو دارم از بانویی به نام شیطیه آن را جدا کن و به من بده.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 80

ابوجعفر کیسه را گشود و در صدد جستجوی سکه شیطیه برآمد آن سکه‌ها را روی هم می‌غلطاند تا آن را بیابد؛ امام، خودش آن را در میان نشان داد و هم اینطور بقچه‌ها را گشود و دستمال یا کلاف را نیز تقدیم کرد.

محمد بن علی می‌گوید: وقتی به وطن بازگشتم تمام صاحبان آن کالاها را فطحی مذهب دیدم، آنجا دریافتیم که امام فرمود: آن‌ها مال من نیست.

در این گیرودار مواظب وضع آن بانو بودم که سیزده روز پس از ورود من به نیشابور درگذشت، ما جنازه او را به صحرا بردیم، در جمعیت انبوهی که در بیابان برای نماز بر جنازه او حاضر بودند توجه داشتم امام را بینم، ناگاه دیدم شتر سواری از جانب بیابان آمد، از شتر پیاده شد در حالی که سر و صورت خود را پیچیده و پوشیده بر جنازه نماز گزارد، من نزدیک شدم تا بینم، امام را شناختم که برگشت و بر شتر سوار شده در صفحه بیابان از نظر غایب شد «1»!!

آری، اولیای خدا چه مرد چه زن در صفحه‌ای از پاکی و نور و صفا زندگی می‌کنند و در تمام این عالم از دوست غیر دوستی نمی‌خواهند.

واقعیت مسئله حج

تماشای واقعیت حج، قلبی پاک، دیده‌ای بینا، سینه‌ای پر از نور، روحی الهی و نفسی تزکیه شده می‌خواهد.

اهل بصیرت را در زمینه این سفر مسائلی است که از دسترس بسیاری از عقول دور است.

این سفر، سفری ملکوتی و سیری الهی آن هم به سوی صاحب آفرینش است،

(1) - المناقب: 291/4؛ بحار الأنوار: 73/48، باب 4، حدیث 100. (مضمون روایت)

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 81

رسیدن به حضور مقدس او لیاقتی ما فوق لیاقت‌ها و طهارتی ما فوق طهارت‌ها لازم دارد.

در این سفر خشوعی کامل، خضوعی جامع، حالی الهی و نیتی استوار و عزمی راسخ و گذشتی به پهنای فلك لازم است.

زاد و توشه این راه تماماً معنوی است، زاد و توشه مادی به اندازه‌ای لازم است که ضعف جسم را جبران کند.

در این سفر جز برای خدا نروید و جز برای حق نباشید و جز برای دوست نشنوید و جز برای معبود نگوئید و چون وارد مسجد الحرام شدید جز خدا نبینید.

مناظره امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء

به این حدیث عجیب که مؤید جملات بالاست و شیخ متقدمین حضرت صدوق در کتاب «مجالس» نقل کرده عنایت کنید «1»:

زمانی که ابن ابی العوجاء آن مادیگر خطرناک به همراه جماعتی از همراهان خود نزد امام صادق علیه السلام نشستند و آن اعتراض‌های جسورانه و بی‌ادبانه و تند را نسبت به مسئله حج عنوان کرد، امام صادق علیه السلام فرمود:

برازنده‌ترین سلطان فرمانده که باید برابر او سان داد و برابر امر او باید سر اطاعت فرود آورد و از نافرمانی او حذر کرد خداست که منشی ارواح و صور است.

ابن ابی العوجاء گفت: این سلطان فرمانده غایب است و تو حواله به غایب می‌دهی.

امام علیه السلام فرمود: غایب آن جسم است که وقتی منتقل از مکانی به مکان دیگر

(1) - الأملی: 616، مجلس التسعون، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 82

شد، از مکان اول غایب است و در مکان دوم حاضر است ولی خدا که جسم نیست که انتقال برایش تصور شود، پس غایب نیست و حضور دارد، ولی ما حضور نداریم مگر بواسطه پرچم.

ابن ابی العوجاء سرافکنده برگشت، با یاران و همراهان می‌گفت: من از شما خواسته بودم که مرا به روی سجاده‌ای بنشانید، شما مرا بر زیر پاره اخگری، آتش مجمری افکندید، آنان گفتند:

تو در مجلس امام صادق بس حقیر بودی!!

آری، آن جناب غایب نیست، غایب ما هستیم که با اطاعت از دستورهای او و پوشیدن لباس تقوا لایق حضور می شویم، تا جایی که به مقام فنا رسیده جز او چیزی را نبینیم.

حرمت این خانه را با فراهم آوردن خشوع و خضوع نگهدارید و چون خواستید به آن مقام بروید با خلوص نیت و پاکی همه جانبه حرکت کنید که بنایان راه با همه عظمتی که داشتند خود را در آنجا بسیار کوچک می کردند و بسیار کوچک می دیدند.

آری، بزرگان دین خود را در این راه ندیده می گرفتند و با کوچک کردن خود در تعظیم و بزرگداشت آن هر چه بیشتر می افزودند، تاجوران محیط دین با تواضع و خاکساری پی در پی خود را به این درگاه حق می رساندند، حتی در اردوی امن جهان خود را مصغر و جزء می کردند، با آن که بزرگ بودند و مکبر و کل.

از اولیای اسلام، تواضع و خاکساری را بنگرید تا چه حد و چه اندازه در این راه بوده؟ ائمه مسلمانان علیهم السلام آنقدر در جنب این خانه وارد شده و خود را نادیده می گرفتند که تشخیص خود را هیچگاه مانع از تکرار خاکساری بر در این خانه قرار نمی دادند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 83

حج امام مجتبی علیه السلام

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در سفرهای حج خود که بیست و پنج مرتبه بود، خاکسارانه پیاده راه می پیمود و این پیاده روی نه از راه نداشتن مال سواری بوده و نه از دریغ و مضایقه از بذل مال در راه آن، بلکه دستور می دادند مرکب های سواری را جلو جلو یدک می کشیده اند و خود برای تواضع پیاده می رفتند، حتی آن قدر یدکی ها زیاد بود که موکب خیل با عظمت می نمود و آن قدر در شخص خواجه تواضع بود که خاکسارانه می نمود.

به احترام حضرت امام حسن علیه السلام برادر عظیم القدرش امام حسین علیه السلام هم پیاده می شد، حسنین علیهما السلام برای تواضع و درك ثواب پیاده به راه می رفتند ولی مرکب های آنان که یدک کشیده می شد جلو جلو می رفت همین که خلائق می دیدند که حسنین علیهما السلام از عقب موکب قدم می زدند آن ها هم پیاده می شدند.

آری، هر کس معرفتش به صاحب این بیت بیشتر باشد تواضع و انکسارش و خشوع و خاکساریش نسبت به صاحب بیت بیشتر و عشق و علاقه اش به محبوب عالم وافرتر و کامل تر است.

اینگونه انسان است که از او جز او نمی‌خواهد و از وی جز وی نمی‌طلبد و همین انسان است که با رسیدن به بیت از بیت چشم پوشیده و نگران صاحب بیت می‌شود و با زبان حال و اشک‌ریزان به محضر محبوب و معشوق خود عرضه می‌دارد:

با جناب تو مرا قریت جانی باشد ور دل آنجا برسد بیم گرانی باشد
قُرب روحانی اگر هست میان دل و دوست چه تفاوت کند از بُعد مکانی باشد

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 84

آن نه حسنی که تغیر کند از دور زمان وین نه عشقی که در ایام جوانی باشد
چون تو در کون و مکان هم نفسی نتوان یافت که دمی محرم اسرار نهانی باشد
گر دلم پی به سرگنج رضای تو برد مایه سلطنت هر دو جهانی باشد
خاطر نازکت از شد متغیر زعماد گنه از جانب این بنده جانی باشد»1

حج امام صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام در سفری از سفرهای حج خود افتخار هم سفری خود را به مالک بن انس داد.

وقتی که به میقاتگاه رسیدند مالک می‌گوید:

هنگام احرام که راحله شتر امام علیه السلام به صحرا برسد هرچه می‌خواست لبیک را به صدای بلند بگوید صدا در گلوی او گلوگیر و متقطع می‌شد و نزدیک بود از راحله بیفتد.

من گفتم: ای پسر رسول خدا! لبیک بگو، چاره‌ای نیست از این که بگویی، فرمود:

ای پسر ابو عامر! چسان جسارت و جرأت کنم که بگویم: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ».

ترس و هراس و وحشت از آن دارم که خدای عزت و جلال به من بگوید:

«لَا لَبَّيْكَ» «2».

(1) - عماد فقیه.

(2) - الخصال: 167/1، حدیث 219؛ الأمالی، صدوق: 169، المجلس الثاني والثلاثون، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 47/16، باب 4، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 85

امام علیه السلام است که با معرفت کامل در میقاتگاه حریم الهی است، البته مشاعر آن انسان الهی مستغرق معنویات وحی آسمانی می‌شود و تمام اسرار حرم را در میقاتگاه درمی‌یابد و حد و حدود خود را با حد و حدود این بارگاه تطابق می‌دهد، او از حد و حدود این سرحد واقف است و از همه جهات به حد و حدود خویش تن هم مو به مو آگاه است، البته وقتی با حد و حدود حریم کبریایی خود را مقابل می‌بیند، لکنت در زبان می‌آید و وقفه به او رخ می‌دهد و مالک خود نیست.

دیده‌اید که در مقابل کوه، انسان چقدر خود را کوچک می‌بیند، عظمت کبریایی را کوه کوه از همه جانب فرض کنید که انسان از همه طرف کوچک می‌شود.

در مقابل آن عظمت بی‌نهایت در بی‌نهایت، این موجود کوچک چه کند و چگونه بایستد و چه بگوید؟

امام صادق علیه السلام در سفر حج دیگر، افتخار هم کجاوگی خود را به ابان بن تغلب داده بودند - که بزرگ اصحاب امام باقر علیه السلام بود و سی هزار حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده وقتی به مدینه وارد می‌شده یک ستون از مسجد الرسول را اختصاص به او می‌داده‌اند که جلوس کرده، تدریس کند، امام علیه السلام به او فرموده بود:

ای ابان! در مسجد مدینه جلوس کن و فتوی بده که من دوست دارم مثل تو در شیعیان من باشم «1» - ابان می گوید:

وقتی که امام صادق علیه السلام به سرحد حرم رسید، میله‌های اعلام حرم پیدا شد، دستور فرمود:

شتر را نگه داشتند و پیاده شد، ابان هم پیاده شد، ابان می گوید: امام برای ورود به حرم غسل کرد، من هم غسل کردم، بعد امام دعای ورود به حرم را خواند

(1) - رجال الکشی: 330، حدیث 603.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 86

و گریست، سپس برای ورود به حرم پاها را برهنه کرد و با پای برهنه در حال تواضع قدم در حرم نهاد و قدم برداشت و فرمود:

ای ابان! هر کس این عمل را بجا آورد، برای خدا، اینطور که من بجا آوردم و تو دیدی، خدای سبحان صد هزار سیئه از او محو می کند و صد هزار حسنه برای او می نویسد و صد هزار درجه برای او ترفیع دهد و صد هزار حاجت او را برآورد «1».

حج یا معراج ملکوتی

چون با دیده بصیرت به عمل حج بنگری، آن را معراجی ملکوتی برای روح خواهی یافت که از برکت آن معراج به فیوضات عالی الهی می رسی.

یکی از بینایان راه می گوید:

عمل حج را نمی توان با سایر مقررات دین مقایسه نمود، چه برای بسیاری از عبادات مانند: نماز و روزه و ذکر خداوند و مانند این ها اگر چه تأثیر و نتیجه نیکو در روحیه شخص دارد، ولیکن آن اثر به هر اندازه که باشد محدود به حد معینی است، ولی عمل حج اگر از روی التفات و دارای ارکان و شرایط مقرر باشد و به علت عدم توجه به حقیقت آن تباه نشود، کارزاری است که انسان را به تمامی آنچه به شرح رفت می رساند.

حج در روان انسان نیرویی ایجاد می کند که تا انسان زنده است در پنهان و آشکار نگهبان او خواهد بود و این همان فیض الهی است که از برکت این معراج نصیب آدمی می گردد.

(1) - الکافی: 398 / 4، باب دخول الحرم، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 195 / 13، باب 1، حدیث 17552؛ بحار الأنوار: 192 / 96، باب 34، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 87

قاصد حج هنگامی که مهیا می شود از خانه اش خارج گردد، اگر به مقصود خویش و رفعت شأن خود دانا باشد و آن را چنان که سزاوار است دریابد و به نور الهی به آن نظر افکند و خواسته باشد، آن راه را بر طبق هدایت و راهنمایی حضرت پروردگار طی نماید، دل او متوجه عالم دیگری خواهد شد و از ظواهر ناپایدار به حقایق استوار بینا می شود. در آن هنگام است که خواهان بی نیازی و توانایی خود می گردد، نه آنچه تاکنون خواهنده آن بوده است و مهیای آن می شود که همه خواهش ها و تاریکی های طبیعت را از خود پاک سازد!!

این نخستین اندیشه است که قاصد حج احساس می کند، یعنی تأثیر این حقیقت ملکوتی را در شناسایی مقام نفس انسانی و برتری روح از بستگی به ظواهر زندگی دنیایی.

هنگامی که حاضر میقات شد، غسل کرد و جامه احرام در بر نمود، دل او از جلال آن اندیشه ها و ملکاتی که در نفس او پیدا شده است پر گشته و زندگی و همه شؤون آن را از خود دور می افکند.

در آنجا نمی بیند خود را، مگر فردی از لشکریان خداوند متعال که آنان را خوانده و به اجابت موفق گشته اند.

بقول الهی آن عارف شوریده حال:

خوشا چاهی که بیرون آید از وی ماه کنعانش

خوشا جانی که سازند آگه از اسرار پنهانش

خوشا عقلی که عشق آرد بکوی دوست

خوشا قلبی که پاک از کینه و کبر و نفاق آید

مهمانش

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 88

خوشا بزمی که آنجا درس عشق و عاشقی گویند

خوشا جمعی که زلف یار گرداند پریشانش

خوشا مرغی که می نالد بیباغی هم چو مشتاقی

که دور افکنده دوران سپهر از وصل جانانش

خوشا شادان دلی هم چون الهی با خیال او

که عشق روی یاری می کند سر در بیابانش

هنگامی که حاجی پوشش و کیفیت خود را تغییر داد و خواری موقف و بیچارگی خود را آشکار نمود، بر خود لازم می داند که دلش پاک و کردارش پاکیزه و گفتارش راست و بی آرایش باشد و کسی را از خود نرنجاند و برای خشنودی حضرت پروردگار از روی صفا و حقیقت از خود بگذرد و هستی خود را از هرگونه آلودگی و آمیختگی به اغراض دور و متوجه حق تعالی سازد.

در نتیجه هنگامی که عملش را تمام نموده نور معرفت، دل او را گرفته و روشن ساخته و گوشه های قلب او از همه رخنه های ریز و باریک شرك و كفر پاک شده است و فایده عملش در همه قوا و سپاهیان و دسته های مددکار آنها سرایت نموده، همه را اسلام آورنده و در راهی که خداوند متعال مقرر فرموده پشتیبان یکدیگر و همدست و هم آهنگ و یگانه و خرسند می بیند و نفس او به روح تبدیل گشته و گمان و اندیشه بی جای او را تعقل و دانش های بی حقیقت او را حکمت و برهان جایگزین گشته و صفات زشت او نیکو و پسندیده و شهوات او عفت و پاک دامنی و خشم او بردباری و عزم برکارهای خیر و لذت شخصی او دوستی و محبت و نومیدی او از خیر و رحمت خداوندی امیدواری و ناسپاسی او نعمت را سپاس گزاری و آز او توکل بر خدای و توانایی او مهربانی و حماقت او فهم و زیرکی و بی پروایی و رسوایی او راه نیکویی و پرستش خداوندی و خودخواهی او فروتنی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 89

و نرمی و بیهوده‌گویی او خاموشی و برتری خواستن و گردنکشی او تسلیم بودن و از هر گزندى پاك شدن و جز این‌ها از فضائل دیگری که نتیجه و اثر حج است.

دورنمایی از حقیقت عبادات

انسان جامع همه استعدادهاست، قوای روحانی و ملکوتی در حدی که انسان را به عالی‌ترین مدارج کمال برساند، در انسان قرار داده شده، ظرف رسیدن به کمالات و حقایق برای فرزندان آدم دنیاست و دنیا مقتضای جسم داشتن و تبعات جسم از قبیل غریزه خوردن، آشامیدن و شهوت است.

اگر راه شکم و شهوت بدون حد و مرز باز باشد، انسان به تدریج محکوم این دو برنامه شده و از وجود او دژنده‌ای غیر قابل تصور ساخته خواهد شد.

راه جلوگیری از تجاوزات شکم و شهوت که ملتهایی را به غرقاب هلاکت انداخته فقط و فقط عبادت است، آن هم عبادتی که وحی آن را برای آدمی تنظیم کرده باشد.

بندگان واقعی چراغ زندگی و گل گلستان حیات و گوهر گرانبهای صدف آفرینش هستند.

یکی از بینایان راه درباره عبادت نظر متینی دارد که می‌خوانید:

بدان که مقصود اصلی از آفرینش انسان، معرفت خداوند متعال و رسیدن به دوستی او و مأنوس شدن به حضرت اوست.

رسیدن به این مقام موقوف است بر صفای نفس و تجرد آن، هراندازه که صفای نفس بیشتر و وارستگی آن شدیدتر باشد، انس و علاقه آن نسبت به خداوند متعال افزون‌تر خواهد بود.

بدیهی است که صفای نفس و تجرد آن منوط است به پیراستگی از شهوت‌های

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 90

نفسانی و اجتناب از لذت‌های بدنی و آرزوهای پست حیوانی و عدم تعلق به مال و منال دنیوی؛ زیرا همه این‌ها در صورتی که خارج از حدود شرع باشند موانعی هستند که انسان را از معارف الهی و نفحات قدسی بازمی‌دارد و هیچ چیز روح انسانی را از نزدیک شدن به عالم قدس که از آن نزول یافته مانع نمی‌شود، مگر آنچه که به نام مشتبهات نفسانی

نامیده شده، از قبیل غرایز حیوانی و ناستوده‌های اخلاقی و کردارهای شیطانی و هم چنان که ظرف، تا هنگامی که از آب پر می‌باشد ورود هوا به داخل آن امکان ندارد، نفوس انسانی نیز تا خالی و وارسته از صفات و ملکات نکوهیده نباشد، نور الهی چنان که شایسته است قلوب آنان را روشن نخواهد نمود.

نفوس به هر نسبت که از این پلیدی‌ها پاک شوند، انوار دانش بر دل آنها اشراق بیشتری یافته و بخشش‌های یزدانی بر آنها روی می‌آورد.

به عکس نفوسی که به غیر خدا اشتغال دارند، معرفت و شناسایی پروردگار و حلاوت و دوستی و انس با او در دل آنها جای نخواهد گرفت و به هر اندازه که تجرد نفس کمال یابد، ایمان و یقین بیشتر می‌شود و صفات عالیه و فضائل کم‌نظیر و بلندی که نفس انسانی در آن مرحله از صفا و تجرد خواهان است بر او فرود می‌آید.

بدین جهت عباداتی که به منزله نردبان ترقی و راه وصول به این کمال است تشریع شده است.

چه پاره‌ای از آنها انفاق مال و بخشیدن آنست که باعث انقطاع انسان از آزمندی به دنیاست مانند زکات و خمس و صدقات و این انقطاع همان علت غایی تشریع انفاق است که به اصطلاح دانشمندان به غرض از تشریع نامیده می‌شود، اگر چه بهره بردن پاره‌ای از مردم بر آن مترتب است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 91

بعضی از آنها خودداری و اجتناب از شهوات و لذات است مانند روزه و پاره‌ای از آنها به منظور پرداختن دل به یاد خداوند متعال و توجه آن به سوی او توأم با حرکات خاص گوناگون جسمی است مانند نماز.

و معرفت حاصله از فکر و نور خلقت، یا معرفتی که از به کاربردن قواعد منطقی حاصل می‌گردد، در حصول آنچه گفته شد، از دوستی و انس با خداوند کافی نیست و اگر به این‌ها توجه و انس به خداوند و دوستی او حاصل شود، سست بوده و پایدار نمی‌باشد.

اما آثار کامل و شایسته‌ای که در نفس از مداومت و پیوستگی بر آن اعمال حاصل می‌شود ثابت و استوار خواهد بود، چه همانا میان نفس و بدن ارتباطی است و فعل و انفعالات آنها در یکدیگر مؤثر واقع می‌شود.

آیا هنگامی که عضوی را جراحی برسد روان آدمی از جراحی متألم نمی‌شود؟

و بالعکس در مواقع هیجانات روحی و اضطراب‌های روانی که در نتیجه عوامل مختلفی از قبیل مرگ عزیزان یا انجام کارهای وحشت‌زا به انسان روی‌آور می‌شود نمی‌بینی که اعضای بدن نیز متأثر شده و قطعه گوشت میان پهلوی و کتف به لرزه می‌آید.

و به عبارت دیگر: عکس العمل خود را به صورت رعشه دست و پا یا پریدگی رنگ رخسار و غیره نشان می‌دهد.

بنابراین، همان‌طور که قبلاً اشاره گردید، مقصود از وضع و تشریع عبادات این است که انسان به آن وسیله مدارج کمال را قدم به قدم پیموده و به صفات ملکوتی آراسته شود، آنچه مسلم است این است که صورت ظاهری هر عبادتی نقش و اثر مطلوبی در روح ایجاد کرده به موازات عبادات عضوی و اعمال جوارحی، آثار بسیار نیکویی در تنویر و اصلاحات نفسی از خود بجای می‌گذارد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 92

چنانچه حساً درك می‌کنیم طهارت ظاهری در پاکی و روشنی نفس تأثیر دارد، مثلاً هنگامی که به وضو می‌پردازیم و به وسیله این عمل به طهارت ظاهری پی‌بریم در خاتمه این عمل عبادی يك نوع حالت صفا و انبساط در روان خود احساس می‌کنیم که این حالت قبل از انجام وضو در ما نبود و علت آن همان‌طور که اشاره گردید راز بستگی میان روان و تن است و گونه ظاهر بدن از عالم محسوس و روح نظر به اصل فطرتش از عالم ملکوت است و موقعیت آن در این بدن مانند کسی است که از موطن اصلی خویش دور گشته و غریب افتاده باشد، بنابراین هم چنان که از معارف نفسی آثاری به بدن فرود می‌آید از اعمال جوارحی هم انواری به سوی روح بالا می‌رود.

حج این عمل عظیم اسلامی و عبادی آنچه را که سایر عبادات در بردارد، شامل است، بعلاوه ریاضت‌های خاصی را نیز دارا می‌باشد که عبارتست از ترك وطن، رنج دادن به تن، گذشتن از مال، گسیختگی از آرزوها، تحمل مشقت‌ها، تجدید پیمان، حاضر شدن در مشاعر و آگاهی یافتن بر شعائر و دیدن آن‌هاست.

در افعال حج، خلوص نیت برای یاد خدای و روی آوردن به او به اقسام دیگر طاعات و عبادات نیز پدید می‌آید.

با این که بعضی از اعمال حج اموری هستند که نفوس به حکمت و رموز آن آشنایی ندارند و عقول به معانی آن‌ها پی نمی‌برند، مانند افکندن سنگ‌ریزه به جمار و رفت و آمد بین صفا و مروه بر سبیل تکرار، مع هذا نمی‌توان تردید نمود که احکام خداوندی همگی دارای حکمت بالغه و مصالح و منافع عالیه است، منتهی مصلحت بعضی از آن‌ها روشن و

بعضی پنهان و برخی به نحوی است که بیشتر عقل‌ها به آن‌ها پی نمی‌برند و در این قسم است که نور کمال بندگی، به تمام حقیقتش محقق می‌شود؛ زیرا در اعمالی که حکمت و مصلحتش ظاهر باشد،

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 93

چون انسان فطرتاً مایل به کمال است، تمایل به انجام آن عمل پیدا کرده و خود این مطلب انگیزه‌ای برای انجام عمل می‌شود و به فرمان‌برداری کمک می‌نماید و کمال و حقیقت بندگی به آن آشکار نمی‌شود.

اما احکامی را که خداوند مقرر داشته و عقل انسان از درک حقیقت آن عاجز و به کنه معنی و اثراتی که بر آن مترتب است راه نمی‌یابد و طبیعت آدمی به آن انس ندارد، پذیرفتن آن نیست مگر به جهت صدور فرمان و قصد امتثال آن از حیث این که فرمان و دستور است و اطاعت آن واجب می‌باشد.

انجام این قبیل عبادات که در تزکیه نفوس و برگرداندن آن‌ها از مقتضیات طبع و بدی و ستم و مایل گشتن نفوس به خداوند متعال و آراسته شدن به اخلاق حضرتش تأثیر کامل دارد، شایسته است که برترین انواع عبادت باشد.

ندانستن حکمت و مصلحت، خصوصیات خواسته شده در برخی از عبادات، از حیث کمیت و کیفیت، برای بعضی از مردم باعث تعجب و حیرت گشته و علت آن همانا ندانستن حقایق رازهای تعبدات و انوار مکنونه در مجاهدات است.

هر عملی که باید به قصد قربت انجام گیرد هر اندازه که دور از تصرفات عقلی باشد، خصوصاً اگر انسی به آن عمل نباشد و کلفت و مشقتی نیز در بر داشته باشد حصول مقام بندگی و تعبد به آن عالی‌تر و ارزنده‌تر است و به انجام اینگونه عبادات است که جان آدمی در برابر حضرت حق تعالی قرار می‌گیرد و در دو جهان به راهی که پایدار است رهنمون می‌شود.

چه عالی و شیرین است که انسان در برابر صدور تمام فرامین مولا که سرچشمه در علم و عدل و حکمت او دارد و چیزی جز جلب منفعت برای انسان و دفع ضرر از او در بر ندارد تسلیم باشد و آن فرامین، محض خاطر آن عزیز انجام گیرد و در درون و برون و ظاهر و باطن آدمی نسبت به آن فرامین هیچ چون و چرایی وجود

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 94

نداشته باشد که چون و چرا کار متکبران و دوری از اجرای قوانین حق، راه مفسدان است.

حج، یا آهنگ رشد و تعالی

این قسمت از مجموع آیاتی که در سوره‌های بقره، آل عمران، توبه، ابراهیم، حج، بلد، تین آمده استفاده شده و برای این که خوانندگان عزیز، بیشتر با قرآن کریم مأنوس شوند، آنان را به قرائت و تدبر در آیات این سوره‌ها دعوت کرده و در اینجا فقط به دورنمایی از حقیقت این آیات اشاره می‌شود.

حج پیاختستن و گرویدن و آهنگ کردن است، آهنگ کردن موجودی کوچک، ذره‌ای ناتوان، حقیری بی‌مقدار، فقیری بی‌مایه، در برابر بی‌نیازی مطلق و مولایی بزرگوار و کریمی مهربان و گردش عاشق شیدایی در اطراف محبوب با توجه به جهتی که به سوی او نشان می‌دهد یعنی خانه با عظمت کعبه.

این آهنگ کردن و پیاختستن و گرویدن، در میان عبادات دسته جمعی اسلام بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین عبادتی است که مردم مسلمان بجای می‌آورند.

این مراسم، برای ملت اسلام اگر برابر با تمام شرایط و قواعدش انجام گیرد، بزرگ‌ترین رمز وحدت و یگانگی و نشانه کاملی از وارستگی شئون مادی و برترین وسیله تحکیم روابط، در بین ملل مسلمان است.

آری، جمع شدن ممتازان ملل اسلامی از تمام نقاط زمین به قصد پاکسازی درون و به نیت ایجاد همبستگی و خیردار شدن از تمام اوضاع حیاتی یکدیگر و شاهد منافع مادی و معنوی بودن هم شکوه و جلال بس عجیبی دارد و یکی از بهترین راه‌های علاج دردها و معالجه بدبختی‌هاست.

سالی یکبار جمع شدن عقلا و مستطیعان ملت اسلام در مرکزی که خداوند

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 95

بزرگ امنیت آن را از هر سو به وسیله مقررات خاصش تأمین کرده، در میان آداب الهی از مهم‌ترین آداب و در میان مراسم از باعظمت‌ترین مراسم است.

البته مسلمانان از لحظه انعکاس نور حق در دل‌هایشان و از همان هنگامی که زیانشان به کلمه توحید و اقرار به معارف بازگردیده با طرق مختلفی که حضرت او معین فرموده، از قبیل نماز، روزه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون، احسان، تقوی، عدل و داد، محبت و همبستگی و... به سوی او آهنگ کرده و برای او پیاختسته‌اند و بر گرد مرکز این

حقایق گردیده‌اند و در هر مقامی نوعی حج بجای آورده‌اند ولی مسئله حج بالخصوص در ماه ذی الحجه در سرزمین مکه و کنار خانه خدا، امتیازات مخصوصی دارد که دیگر احکام الهی آن را ندارند.

چه نیکوست که در جنب این عمل عظیم، مکلف با بیداری دل از ابتدا تا انتهای مراسم را توجه کند و آنگونه که شایسته يك مهمان خداست قدم در وادی اجرای مناسك بگذارد، شاید شکوه معنوی حج دیده باطنش را باز کرده، بتواند عمق مسائل را بیابد و انقلابی در روح و عقلش ایجاد شده از بند ظاهر رهیده به فضای بی کران عالم معنی قدم گذارد و با شاهباز اندیشه به سوی محبوب به پرواز آید.

حج و جهاد، رهبانیت در اسلام

مرحله نظر انداختن به اسرار و رموز و حقایق حج از دشوارترین مسائل این موضوع است.

اگر انسان بخواهد ملکوت واقعیت‌ها را بیابد و با آن‌ها متحد شود، در صورتی میسر است که از بند شهوات غلط و اوهام و خیالات و اعتبارات و نفسانیات شیطانی آزاد شود و در اموری مادی به ضرورت و به اندازه شأن خود اکتفا کند و در تمام حرکات و سکنات سعیش بر این باشد که برای جلب رضای دوست قدم بردارد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 96

راستی، چگونه ممکن است انسان غرق در امور غیر الهی باشد و در این صورت به فیوضات عالی ربانی و اسرار ملکوتی برسد؟!

گروهی از مردم برای رسیدن به حقایق ربانی و اسرار پشت پرده، دست از شهر و دیار می‌کشیدند و از شئون مادی و زر و زیور دنیا روی برگردانده و از خلق عالم کناره‌گیری می‌کردند و به شکاف کوه‌ها و تاریکی غارها پناه برده و در حصار رهبانیت قرار می‌گرفتند، تا بهتر بتوانند با حضرت یار انس گرفته و از معنویات بهره‌مند شوند.

ولی اسلام عزیز راه آنان را غلط دانست و برای بدست آوردن حقایق آسمانی، تکیه بر رهبانیت را ممنوع اعلام کرد و برای این که عاشقان اسرار و معارف به اهداف خود برسند، برای آنان برنامه‌هایی بس عالی و اعمالی بس نیکو قرار داد و به آنان وعده حتمی فرمود که اگر از این طرق حرکت کنند به خواسته‌های معنوی خود خواهند رسید و هر کس که از این دستورها پیروی کرد به حقایقی که باید برسد رسید.

در مسئله رهبانیت و سیر و سفر روحی و پختگی در راه سلوک از رسول اسلام صلی الله علیه و آله سؤال می کنند که: آیا آیین شما هم به آن دعوت می کند؟

می فرماید: رهبانیت در دین من، برای دست یافتن به فیوضات ربانی، حج خانه حق و جهاد است.

آری، برای سیر در هر دو مسئله باید از دیار و شهر و خانه و زن و فرزند دور شد و مدتی از آنان عزلت گزید و باید در هر دو سفر چشم از زینت و زیور دنیا و آرایش مادی پوشید، در صورت سیر در این دو سفر است که انسان عادی تبدیل به سلمان، مقداد، عمار، بلال، میثم، حجر بن عدی و... شخصیت های دیگر می شود که هم خود به منافع عالی معنوی می رسد و هم دیگران را به عالی ترین منافع معنوی می رساند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 97

خدای مهربان جهاد در راهش و حج خانه اش را در عوض رهبانیت و انزوا، برای ملت اسلام قرار داد، تا از مسیر صحیح و قانونی به حریم روحانیت الهی راه یابند.

پروردگار متعال خانه خود را مقصد بندگان ساخت و اطراف آن را حرم قرار داد و موقعیت آن را بزرگ شمرد، عرفات را میدان حرم خود ساخت و چنان در احترام آن خانه و اطرافش سفارش کرد که کسی نتواند در آنجا صید کند و از آن سرزمین پاك حتی يك گیاه بیرون آورد و بسیاری از برنامه های دیگر را از همگان منع کرد تا در این ریاضت به آدمی، درس نظم و خویشن داری آموزد که زندگی متکی بر نظم سرشار از منافع مادی و معنوی است.

آن کس که به قصد خانه خدا حرکت می کند؛ چنان است که به آهنگ زیارت خدا می رود و زیارت دوست عجب لذتی دارد که اگر کسی در عالم قلب و در دنیای معنی به این زیارت نائل گردد، آن چنان مست باده دیدار می شود که تا ابد از آن مستی در نیاید.

ساقیا باده صبح بده

عاشقان را غذای روح بده

باده عشق ده به ما مستان

می بده مای ما زما بستان

در دلم نه حلاوت مستی

تا شود نیستی من هستی

زبان صراحی که جام رضوان است	باده‌ای ده که جرعه‌اش جان است
ای که بر یاد لعل دلجویت	باده ناخورده مستم از بویت
نفسی بازپرس مستان را	راحتی بخش می‌پرستان را
سوختم سوختم در آتش شوق	بیخودم کن دمی به باده ذوق
عجب آید مرا زباده پرست	باده عشق ناچشیده و مست «1»

حج با معرفت

مناسب است زائر با حال بیداری و قلبی پر از شوق و وجودی مالا مال از اخلاص و با آشنایی کامل به مسائل حج، کاری کند که در میعاد معین به فیض لقای حق، یعنی مقام قرب حضرت جانان نائل گردد، مسلم است که کامیابی از مقام معنوی حق در صورتی میسر است که آدمی در تصفیه جان و تزکیه نفس و خروج از تمام گناهان ظاهر و باطن بکوشد، تا از این راه وجود خود را آماده گرفتن فیض کند.

هر انسانی به اندازه معرفت و ظرفیت خود از حج برداشت مخصوصی دارد، ولی باید بکوشد ظرفیت وجودی خود را گسترده کند، تا به درک تمام زوایای ملکوتی و معنوی این سفر نائل گردد و به مقامات عالی الهی برسد.

حج، برای مردمی که مفهوم حقیقی آن را دریابند، نوربست که می‌تواند جوانب تاریک حیات را روشن کند، مسئله حج قبل از این که یک امر عقیدتی یا دستور مذهبی یا سنت الهی باشد یک فرمان آموزشی و تربیتی و یک عامل بسیار مؤثر و مهم برای تحرك در همه شؤون وجود است.

خداوند مهربان به بنده با اخلاص و عبد پرقيمتش ابراهيم عليه السلام دستور داد تا مردم را برای طواف آن حریم بخواند، باشد که از این فیض عظمای الهی بهره گرفته و سود بی‌نهایت برند.

خانه خدا يك آزمایشگاه است و باید از اولین نفر زائر تا آخرین فردشان در این مرکز معنوی آزمایش شوند.

این خانه از سنگ‌های سیاه بی‌آلایش، بدون زینت و نقش و نگار بنا شده، تا از طریق اعمال ظاهر و باطن آن و انجام مناسک، مردم از کشش‌های مادی غلط و جاذبه‌های شیطانی رها شوند.

(1) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 99

قرار داشتن خانه حق در دامنه کوه‌ها، سراشیب دره‌ها، کنار بیابان داغ و گرم و صحرایی بدون آب و علف و در میان ریگزار و سنگستان، خود یکی از اسرار است و شاید سرّ آن این باشد که مردم را با جلب به آنجا از فدا شدن در برابر زرق و برق‌های پوچ رهایی دهند و به آنان بفهمانند که اگر مادی‌گری صرف اساس حیات بود، باید آنجا پوشش مادی‌اش از همه جا بیشتر باشد.

آری، این امکان بود که آن خانه را از زمرد سبز، یاقوت درخشان، لؤلؤ و مرجان و طلای ناب و نقره فام بنا کنند، اما این ساختمان با توجه به معانی بلند مناسک، میدان سینه را از تصرف شیطان خالی کرده و کوشش و تلاش آن دشمن خطرناک را برای از بین بردن شخصیت معنوی انسان خنثی می‌کند.

قرآن مجید در بسیاری از آیاتش نشان می‌دهد که عباد حق و عاشقان الهی باید به سختی‌ها و مشقت‌ها آزمایش شوند، نه به راحتی و خوشی‌ها که مقامات الهی از سینه عافیت‌طلبی در نمی‌آید، واقعیت‌ها و اسرار را از دل سختی‌ها و تحمل رنج‌ها بیابید و بس که:

[فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا] «1».

پس بی‌تردید با دشواری آسانی است.* [آری] بی‌تردید با دشواری آسانی است.

به قول بلبل داستان بوستان عشق مرحوم حاج ملا هادی سبزواری:

مرهم زخمی عجین از آب پیکانش کنید

دل بشد از دست یاران فکر درمانش کنید

(1) - انشراح (94): 5 - 6.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 100

شہسوارم می رود ای اشک راہش را ببند	ای سپاہ نالہ زود آہنگ میدانہ کنید
گر رود از اشک سیل انگیز و آہ شعلہ خیز	شور محشر می رود یاران پشیمانہ کنید
خسرو چابک سوارم عزم جولان کردہ است	معشر عشاق سرہا گوی چوگانہ کنید

رہایی از تعلقات، قبل از حج

امام صادق علیہ السلام می فرماید:

چون آہنگ سفر کنی و از وطن آمادہ رفتن بہ حج شوی، قبل از جدا شدن از دیار و شہر، دل خود را از ہر تعلقی آزاد کن، تمام مہمات خود را بہ کافی المہمات واگذار، در تمام حرکات و سکنات بر خدای مہریان تکیہ زن، گردن تسلیم و رضا در پیشگاہ او خم نما و بہ تقدیر جنابش در حق خود راضی باش.

دست از مادیت بشوی، از راحت دنیا چشم گیر، از فکر ملک و املاک و تجارت و برنامه های غیر دوست بیرون شو و در این سفر در این اندیشہ نباش کہ بعد از رفتن من چہ می شود؟

آنچه در مقدمه این سفر لازم است، این است که به وقت حرکت خود را از تمام حقوق الهی و خلق رها کرده باشی و از جمیع مظالم خود را خلاص کرده باشی و از چاه طبیعت به در آمده باشی.

به قسمت اخیر از دستور امام صادق علیه السلام بیشتر توجه کنید، گروهی گمان می کنند اگر مقدار مال قابل خرج کردن در راه حج را پاک کنند و حقوق الهی و مردمیش را بپردازند، یا در برابر بدهی های خود از طلبکاران رضایت بگیرند در

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 101

حالی که قدرت بر پرداخت دارند، به مقصد نحایی حج و مقامات باطنی این سفر الهی می رسند.

در حالی که باید بدانند زائر حق باید از آنچه ظلمت آور است خارج شود و قبل از سفر وجود خود را از تعلقات و قیودی که صاحب بیت نمی پسندد آزاد کند که اگر آزاد نکند قدرت پرواز در آن فضا را نخواهد داشت، می رود و برمی گردد در حالی که اثر چندانی به حال او نگذاشته.

آری، قبل از حرکت به تعهدات مالی، اخلاقی، عقیدتی، علمی و روحی خود عمل کنید که در این وادی تنها سبکباران راه دارند و بس.

حج عارفان

جهت توجه بیشتر به معانی این قسمت از روایت پربار حضرت امام صادق علیه السلام شایسته است این فصل، به قلم پرنور عالم بینادل، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری همدانی - که کلمه به کلمه آن نوری است که دل سالک را از هر کدورتی شستشو می دهد - بانضمام شرحی مقتضی نسبت به هر موضوع از دست ناتوان خویش آراسته شود:

ای خواهان وصول به خانه حق! بیدار باش که حضرت احدیت را جل شأنه العظیم بیوتات مختلفه می باشد، یکی را کعبه ظاهری گویند که تو قاصد او هستی، دیگری را بیت المقدس و دیگری را بیت المعمور و دیگری را عرش و هکذا.. تا برسد بجایی که خانه حقیقی اصلی است که او را قلب نامند که اعظم از همه این خانه هاست.

آری، اول باید مناسک خانه قلب را بجای آورد و آن تصفیه این خانه از بت رذایل و آراستن آن به صفات و اسمای الهیه است که تا این کعبه باطن را از بت ها

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 102

پاك نكنی و پرده خبائث را از روی آن برنداری، لیاقت زیارت كعبه قرار داده شده در مكه را پیدا نكنی كه راه ورود به آن حرم كه در حقیقت حرم عنایت و رحمت است دل است.

ای مهربان خدای عالم! قلب، این خانه اصلی خود را از این همه پیرایه‌های شیطانی پاك كن و آن را لایق انعكاس واقعیت نما.

آداب زیارت كعبه

شکی نیست كه برای هر بی‌تی از بیوتات حضرت حق آداب و رسومی است كه طالب هر بیت، آداب و رسوم آن بیت را باید رعایت كند، تا به حقیقت و واقعیت آن بیت برسد كه بدون رعایت آداب و رسوم هر بیت رسیدن به آن بیت کاری محال و زحمت در راه آن زحمتی بیهوده و رنجی بی‌قیمت است.

اما معنی خانه او چه باشد، این اضافه یعنی اضافه بیت به الله از باب تشریف است یا طور دیگر، مقصود بیان آن نیست، غرض در این رساله، بیان آداب كعبه ظاهری است، غیر آن آدابی كه در مناسك مسطور است، ضمناً شاید اشاره به آداب كعبه حقیقی هم فی الجمله بشود.

بدان، غرض از تشریع این عمل شریف این باشد كه از طریق مناسك این بیت بدانی كه مقصود اصلی از خلقت انسان معرفت خدا و وصول به درجه عشق او و انس به حضرت اوست و این ها تحصیل نمی‌شود مگر به تصفیه قلب و آن هم ممكن نیست مگر به حفظ نفس از شهوات و انقطاع از دنیای دنی و قرار گرفتن در راه رنج عبادات ظاهری و باطنی.

شارع مقدس عبادات را يك نسق نگردانیده، بلكه مختلف وضع کرده؛ زیرا به هر يك از آن ها رذیله‌ای از رذائل از مكلف زائل می‌گردد، تا به اشتغال به تمام آن ها

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 103

تصفیه تمام عیار گردد، چنانچه ادای صدقات و حقوق مالیه قطع میل می‌كند از حطام دنیویه و صوم قطع می‌كند انسان را از مشتهیات نفسانیه و صلاة نمی‌كند از هر فحشا و منكری و هم چنین سایر عبادات.

چون حج مجمع العناوین بود خصوصیت دیگری در بین عبادات پیدا کرد، چه این كه مشتمل است بر جمله‌ای از مشقت‌های اعمال كه هر يك بنفسه صلاحیت تصفیه نفس را دارد مانند انفاق مال كثیر، قطع از اولاد و عیال و وطن و

جدایی از نفوس شریره و طی منازل بعیده و ابتلا به گرمای سخت و عطش شدید و انجام اعمال نامأنوس و خلاف طبع مانند رمی جمره و طواف و سعی و احرام و غیر آن.

و دارای فضائل عالی دیگر است مانند تذکر به احوال آخرت به هنگام تماشای اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صقع واحد علی نهج واحد لاسیما در احرام و وقوفین و رسیدن به محل وحی و نزول ملائکه بر انبیا از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین و تشرف به محل قدم‌های آن بزرگواران مضافاً بر تشرف بر حرم خدا و خانه او، علاوه به حصول رقت که مورث صفای قلب است به دیدن این امکنه شریفه با امکنه شریف دیگر که رساله گنجایش آن را ندارد.

نتیجه این که حج دارای جمله‌ای از مشقتها و فضائل کثیره از اعمال است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

رهبانیت را در این مکتب به جهاد و حج تبدیل کردم «1».

انسان با توجه به این واقعیت‌ها باید بداند که به کرامت این سفر روحانی نمی‌رسد، مگر با رعایت آداب و رسوم حقیقی آن و آن چند امر است:

(1) - الأمالی، صدوق: 66، المجلس السادس عشر، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 67/114، باب 51، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 104

نیت صادق

اول: این که هر عبادتی از عبادات باید به نیت صادق باشد و به قصد امتثال امر شارع به جا آورده شود تا عبادت شود.

کسی که اراده حج دارد اولاً باید قدری تأمل در نیت خود نماید، هوای نفس را کنار گذارد، ببیند غرضش از این سفر امتثال امر الهی و رسیدن به ثواب و فرار از عقاب اوست یا نه نستحیر بالله غرضش تحصیل اعتبار یا خوف از مذمت مردم یا تفسیق آن‌ها یا از ترس فقیر شدن است، چنانچه معروف است هر که ترك حج کند مبتلا به فقر می‌شود، یا امور دیگر را غرض دارد، از قبیل تجارت و خوش گذرانی و سیر در بلاد و غیر ذلك.

اگر درست تأمل کند خودش می‌فهمد که قصدش چیست، اگر معلوم شد که وجه همت خدا نیست باید سعی در اصلاح قصد خود کند و لا اقل ملتفت به قبح این مسئله گردد که قصد حریم ملک الملوك را نموده ولی برای این مسائل مادی و خیالی و بی‌فایده، در اینجاست که باید به نحو خجالت آغاز سفر کند نه به نحو غرور و غفلت.

توبه

دوم: این که تهیه حضور ببیند از برای مجلس روحانین، با بجا آوردن يك توبه حقیقی، یعنی توبه‌ای که تمام مقدمات در آن رعایت شود، از قبیل رد حقوق چه مالیه مانند خمس و ردّ مظالم و کفارات یا غیر مالیه مانند غیبت و اذیت و هتک عرض و سایر جنایات بر غیر که لازم است از صاحبانش حلالیت بخواهد، به آن صورتی که در کتب فقهی یا روایی آمده.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 105

و اگر پدر و مادرش هستند آنان را از خود راضی کند تا پاك و پاکیزه از منزل درآید بلکه تمام علایق خود را جمع‌آوری نموده، شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا به تمام قلب رو به خدای خود کند، هم چنین فرض کند که دیگر بر نمی‌گردد.

آری، قطع علاقه از غیر حق در این سفر مهم‌ترین برنامه این سفر است و تا قطع علائق غلط و هوس‌های شیطانی و نیت‌های آلوده نشود، روی به محبوب نشده ولذا روی محبوب هم به انسان نمی‌شود.

تمام لذت در این سفر از کسانی است که فکری جز حضرت یار و ذکری جز آن جناب و کلامی جز حول محور آن حضرت نداشته و با تمام وجود به پیشگاه باعظمت آن معشوق واقعی عرضه می‌دارند.

مرحبا! مرحبا! محبت دوست

کز درون آمدی نه از ره پوست

دل از جز تو خانه خالی کرد

با تو سودای لا ابالی کرد

تا غمت ساکن دل من شد

از چراغ تو خانه روشن شد

ما گرفتار دام عشق توایم

همه سرمست جام عشق توایم

ای که حسن رخت دل افروزست

شب ما با خیال تو روزست

حسنت از روضه جنان خوش‌تر

یادت از هر چه در جهان خوش‌تر

هر که در صورت تو حیران نیست

صورتش هست لیکنش جان نیست»¹

زائر باید وصیت تام و تمامی کند و به اطلاع اشخاص خیر و دانا برساند که کیفیت وصیت باید چگونه باشد، در هر صورت کاری کند که اگر برگردد هیچ جزئی از جزئیات کار او معوق نماند، بلکه در تمام عمر باید چنین باشد که هیچ کس از مردن خود اطلاع ندارد.

(1) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 106

یاد حق

سوم: این که اسباب مشغله قلبی در این سفر برای خود فراهم نکند، تا او را در حرکات و سکناتش که باید فقط به یاد محبوب واقعی باشد بازدارد، از قبیل رفیق ناهم‌هنگ یا مال‌التجاره یا غیر آن بلکه اگر بتواند با کسانی هم سفر و همراه شود که بودن با آنان یاد حق را در قلب تقویت کند، یا اگر خدای ناخواسته دچار غفلت شد آنان به داد او برسند.

انفاق

چهارم: تا ممکن است از مال خالص و حلال و طیب آن هم به طور زیاد بردارد و در این سفر از انفاق مضایقه ننماید؛ زیرا که انفاق در راه حج، انفاق در راه خداست، از زیادی خرج در این سفر ملکوتی نباید دلگیر بود که در احادیث آمده، درهمی خرج در این سفر مساوی با هفتاد درهم است، ازهد زهاد حضرت سجاد علیه السلام وقتی در این سفر قرار می‌گرفتند انفاق فوق‌العاده داشتند.

اگر در این سفر چیزی از امور مالی از دست برود، باید کمال ممنونیت را از حق داشت و خاطر شاد بود؛ زیرا بر میزبان است که آن را در دیوان اعلیٰ ثبت کند آن هم به اضعاف مضاعف، تا روزی به عنوان تلافی به شخص بازگردد.

نمی بینی اگر کسی تو را به میهمانی بطلبد و در اثنای راه صدمه‌ای به تو برسد تا جایی که بتواند جبران می کند اگر چه لئیم باشد، پس چه گمان داری در حق اقدر قادرین و اکرم اکرمین؟

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 107

حسن اخلاق

پنجم: این که باید در این سفر به طور جدی حسنات اخلاقی را به کار برده و در مقام تواضع و فروتنی نسبت به رفیق و حمله‌دار و سایر مردم باشد و از لغو و فحش و درشت‌گویی و ناملامت در حذر باشد که حسن خلق تنها در این نیست که اذیت برادر مسلمان و مؤمن است و بالاتر این که در برابر اذیت غیر، خفص جناح کند و به یاد آن حدیث پرقیمت قدسی باشد که فرمود: رضای خود را در جفای مخلوق پنهان کرده‌ام، هر که در صدد رضاجویی من است باید آزار غیر را متحمل شود.

اعمال حسنه

ششم: این که نه تنها قصد حج کند و بس، بلکه در این سفر باید چندین مرحله را قصد داشته باشد از قبیل زیارت قبور مطهره شهدا و اولیا و سعی در حوایج مؤمنان و تعلیم و تعلّم احکام دینی و ترویج مذهب اثنا عشریه و تعظیم شعائر الله و امر به معروف و نهی از منکر و غیر ذلك.

تواضع

هفتم: اسباب تحمل و تکبر برای خود فراهم نیاورد، بلکه شکسته دل و غبارآلود رو به حریم حضرت الله رود، چنان که در باب احرام به آن اشاره شده.

قیمت انسان در این سفر به شکسته دلی و غبارآلودی اوست، در این حریم فقط مهمان متواضع همراه با دل خاشع راه دارد و بس، متکبر را استعداد حضور در این پیشگاه والا نیست.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 108

عشق در راه طلب راهبر مردان است	وقت مستی و طرب بال و پر مردان است
سفر آن نیست که از مصر به بغداد روی	رفتن از جان سوی جانان سفر مردان است
ظفر آن نیست که در معرکه غالب گردی	از خویش گذشتن ظفر مردان است
هنر آن نیست که در کسب فضائل کوشی	به پر عشق پریدن هنر مردان است
همه دل‌هاست فسرده همه جان‌ها مرده	گرم و افروخته آه سحر مردان است
چشمه کوثر و سرسبزی بستان بهشت	خبری از اثر چشم تر مردان است» ¹

سپردن تعلقات به حق

هشتم: از خانه حرکت نکند، مگر این که نفس خویش و هر چه با خود برداشته و جمیع رفقای خود و اهل خانه و هر چه تعلق به او دارد امانتاً به خالق خود جل شأنه در کمال اطمینان بسپارد و با دلی آرام از خانه خارج شود که حضرت او نعم الحفیظ و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر است.

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 109

توکل بر خدا

نهم: اعتمادش به کیسه و قوه و قدرت خود نباشد، بلکه در همه حال باید اعتمادش به صاحب بیت باشد، مقدمات این سفر بیش از این است که به رقم رفت، ولی در خانه اگر کس است يك حرف بس است.

باید تأمل کند و بداند که این سفر جسمانی الی الله است و يك سفر دیگری هم روحانی الی الله باید داشته باشد و آن این که از این بی خیالی و غفلت و جهل به این حقیقت سفر کند که برای خوردن و آشامیدن به دنیا نیامده، بلکه خلقت او برای معرفت و تکمیل نفس است که این سفر عجیب سفری است و این سیر عجایب سیری است.

زاد و راحله حج

و بداند همان طور که در سفر حج زاد و راحله و همسفر و امیر حاج و دلیل و خادم و غیره لازم دارد که اگر هر کدام نباشد کار لنگ است و به منزل نخواهد رسید بلکه به هلاکت خواهد افتاد، در آن سفر هم بعینه به این ها محتاج است، ورنه قدم از قدم نمی تواند برداشت و اگر بدون این ها تصور کند می تواند سیر کند قطعاً رو به ترکستان است نه کعبه حقیقی.

اما راحله او در این سفر بدن اوست، باید به نحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند و نه چنان او را سیر کند که از جلوگیری طغیان عاجز شود و نه چنان به او گرسنگی دهد که ضعف بر او غالب شود و از کار عبادت باز ماند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 110

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا «1».

بهترین کارها، طریق اعتدال به دور از افراط و تفریط است.

افراط و تفریط در این زمینه و در تمام زمینه ها اعم از مادی و معنوی در شرع مقدس مذموم است.

اما زاد و اعمال خارجی و عبارت از فعل واجبات و ترك محرمات و مکروهات و اتیان به مستحبات است که از این مجموعه تعبیر به تقوا و پرهیز لله می شود و آخرین درجه تقوا پرهیز از ماسوی الله است و حاصل کلام این که هر يك از ترك محرمات و اتیان به واجبات به منزله زادی است که هر يك را در منازل اخرویة احتیاج افتد که اگر همراه نداشته باشی مبتلا خواهی شد و پناه به خداوند از این بلای عظیم.

همسفران در حج

و اما همسفران در این مسیر، مؤمنان هستند که به همت یکدیگر و اتحاد قلوب این منازل بعیده طی خواهد شد و به همین حقیقت اشاره در قرآن دارد:

[تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى] «2».

و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید.

استاد ما رضوان الله علیه می فرمود: خیلی کارها از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی آید، نسبت به این مطلب اهتمام تام داشته باش که همه مفاصد زیر سر اختلاف قلوب است که شرح آن طولانی است.

(1) - عوالی الآلی: 1/ 296، حدیث 199؛ بحار الأنوار: 168 / 74، باب 7، حدیث 2.

(2) - مائده (5): 2.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 111

امیر حاج

اما امیر حاج در این سفر ائمه طاهرین علیهم السلام هستند که باید سایه بلندپایه آن بزرگواران بر سر تو باشد و متمسک به حبل المتین ولای آنان باشی و کمال التجاء به آن خانواده عصمت و طهارت برایت باشد، تا بتوانی چند قدمی برداری و الا شیاطین جن و انس در قدم اول تو را خواهند ربود، چنان که عرب گرسنه بادیه نشین مسافر را غارت می کند.

دلیل راه

و اما دلیل راه اگر چه ائمه طاهرین علیهم السلام ادلاء علی الله هستند ولی ما از آن پستی تربیت و منزلت که داریم، نمی توانیم از آن بزرگواران اخذ فیوضات بلا واسطه کنیم، در این مسیر محتاج به علمای آخرت و اهل تقوا هستیم، تا به یمن قدوم ایشان و به تعلیم آن ها درك فیوضات بنماییم که بدون آنان درك فیض در کمال عسرت و تعذر است و بدون شك بدون علمای ربانی از پیش خود کاری ساخته نیست.

زائر در میقات

باری، چون زائر به میقات برسد، لباس خود را در ظاهر درآورد و ثوب احرام بپوشد و در باطن قصدش این باشد که لباس معصیت و کفر و ریا و نفاق را از خویش بدر آورده و لباس طاعت و بندگی پوشیده و همچنین ملتفت باشد که هم

چنان که در دنیا خودش را به غیر لباس خود و عادت خود، غبارآلوده و سر برهنه و پا برهنه ملاقات می کند، هم چنین بعد از مردن عمال خدای خود را به کمال ذل و انکسار و عریان ملاقات خواهد کرد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 112

تنظیم روح در حج

و در حال تنظیم باید قصدش تنظیم روح باشد از آلودگی معاصی و به وقت احرام هم عقد توبه صحیح ببندد، یعنی حرام کند بر خود، به عزم و اراده صادقانه کل چیزهایی را که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکه معظمه پیرامون معاصی نگردد و در حین لبیک گفتن باید ملتفت باشد که این اجابت دعوتی است که به او متوجه شده و در لبیک در نیتش باشد که:

اولاً: قبول کردم کل طاعتی که از برای خداوند متعال است.

ثانیاً: مردد باشد که این عمل ناقابل از او قبول خواهد شد یا نه، در آنجا قضیه حضرت سجاد علیه السلام را به نظر بیاورد که در احرام نمی توانست لبیک بگوید و غش می کرد و از راحله خود باز می ماند، سؤال می شد این چه حال است؟

پاسخ می داد می ترسم خدای من بفرماید: لا لبیک! و هم از این منظره به نظر بیاورد کیفیت یوم حشر را که تمام مردم به این شکل از قبر بیرون می آیند عور و سر برهنه و ازدحام آورنده، بعضی در زمره مقبولان و عده ای در گروه مردودان، بعضی متنعم و بعضی معذب و بعضی متحیر در امر، بعد از این که جمیعاً در ورطه اولی متردد بودند.

آداب داخل شدن به حرم

چون داخل حرم شود باید حالش حال رجا و امن باشد از سخط و غضب الهی مثل حال مقصری که به بن بست رسیده باشد و این حقیقت را از مفاد آیه:

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 113

[وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا] «1».

و هر که وارد آن شود در امان است.

بیابد، اینجا جای زیادی رجا و امیدواری است، چه این که شرف بیت عظیم و صاحب آن به راجی خود کریم و اینجا جای توسعه رحمت است؛ زیرا تو در این جا مهمان خاص اکرم الاکرمین هستی، آن جناب پی بمانه می گشت که تو را يك مرتبه در تمام عمرت به خانه خود دعوت کرده باشد، اگر چه همیشه مهمان او بوده ای و اکنون آن مهمانی میسر شده، حاشا و کلاً از کرم او که هر چه تو از او خواهش داشته باشی او از جواب آن مضایقه کند، این چنین گمان را به بعضی از افراد سخی نباید برد فضلاً عن الجواد المطلق.

دیگر حالا تو نتوانی نیاوری یا بیاوری، نتوانی نگهداری یا از اصل ندانی چه باید خواهی یا کاری کنی بدست خود که مقتضی بذل به تو نباشد تقصیر کسی نیست، گدایی با کاهلی نمی سازد، بلی عیب در اینجا است که غالب مردم که مشرف به مکه شدند اعظم همشان این است که زود صورت این اعمال را از سر واکندند علی سبیل الاستعجال، آن وقت آسوده در فکر خرید خود باشند، اما تمام حواس باید پیش معنای این اعمال باشد برای آنان مهم نیست، با این که همه حواس مهمان باید پیش میزبان باشد و چشمش به دست او و حرکات و سکناتش به میل او باشد، حتی روزه مستحب بدون اذن او مذموم است چه جای این که در خانه او هتك عرض او را بکنی و هتك عرض سلطان السلاطین اشتغال به مناهی اوست.

چه حاجی هایی که وارد مکه می شوند و حداقل صد معصیت از قبیل دروغ، تهمت، غیبت و اذیت به غیر، سخن چینی و تعطیل حق غیر و فحش به دیگران از

(1) - آل عمران (3): 97.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 114

او سر می زند، پناه به خدا از چنین سفری و وای به حال چنین مهمانی!

طواف

چون شروع به طواف نماید، باید هیبت و عظمت و خوف و خشیت و رجا و عفو و رحمت سراسر وجود او را بگیرد، اگر جوارح خارجیه نلرزد اقلاً دلش بلرزد، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف می کنند و باید ملتفت باشد که طواف منحصر به طواف جسمانی نیست، بلکه يك طواف دیگری هم هست که طواف حقیقی اوست که آن را

طواف قلبش گویند به ذکر رب البیت و اصیل بودن آن برای این است که اعمال جسمانی را امثله آن ها قرار داده‌اند که انسان از این ها پی به آن ها ببرد، چنان که مضمون روایت است.

و باید بداند که هم چنان که بی قطع علاقه از امور غیر الهی نمی‌توان به این خانه آمد، آن کعبه حقیقی هم چنان است.

در بوسیدن حجر و ملصق شدن به مستجار و استلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصری باشد که از جریمه فرار کرده و به صاحب اصلی حق ملتجی شده که از تقصیراتش بگذرد، این است که گاهی دست و پایش را می‌بوسد، گاهی دامن او را می‌گیرد، گاهی خود را به او می‌چسباند، گاهی گریه می‌کند، گاهی او را به عز اشخاص قسم می‌دهد، گاهی تضرع می‌نماید که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد، خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بداند غیر او ملجأ و پناهی نیست.

چون به سعی آید باید سعیش این باشد که این سعی را به منزله تردد در خانه سلطان قرار دهد به امید عطا و بخشش.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 115

عرفات

اما در عرفات از این ازدحام خلق و بلند کردن صداهای خودشان به انواع تضرع و زاری و التماس به اختلاف زبان‌ها و افتادن هر گروهی پی ائمه خودشان و نظر به شفاعت او داشتن، حکایت محشر را یاد آورد، اینجا کمال تضرع و الحاح را بنماید تا آنجا مبتلا نشود و ظن بسیار قوی داشته باشد بر حصول مراداتش؛ زیرا که روز شریف و موقف عظیم و نفوس مجتمع و قلوب به سوی الهی منقطع و دست‌های اولیا و غیرهم به سوی او جل شأنه بلند شده و گردن‌ها به سوی او کشیده و چشم‌ها از خوف او گریان و بندها از ترس او لرزان و روز روز عطیه و احسان و ابدال و اوتاد در محضر حاضر و بنای حتمی سلطان بر بخشش و انعام و هم چنین روز خلعت‌پوشی صدر اعظم دولت علیه ولی امر عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه است.

در چنین روزی استبعاد ندارد حصول فیض به اعلی مدارجه بالنسبه به کافه ناس و خلائق، آیا گمان به خالق خود داری که سعی تو را ضایع گرداند با این که منقطع شده‌ای از اهل و اولاد و وطن، آیا به غربت تو رحم نمی‌کند؟!!

در این مسئله چه حدیث عجیبی وارد شده:

أَعْظَمُ النَّاسِ جُرْماً مَنْ أَهْلٍ عَرَفَاتٍ الَّذِي يَنْصَرِفُ مِنْ عَرَفَاتٍ وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ لَمْ يُعْمَرْ لَهُ «1».

از بزرگ‌ترین گناهان این است که زائر از عرفات بیاید و گمان کند که آمرزیده نمی‌شود.

(1) - من لا یحضره الفقیه: 211 / 2، حدیث 2183.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 116

منی

چون از عرفات کوچ کند و رو به حرم آید از این اذن ثانوی به دخول حرم تفأل زند و به قبول حجش و قریش به خدای خود و مأمون بودن از عذاب الهی، چون به منی رسد رمی چهار کند، ملتفت باشد که باطن این عمل دور کردن شیطان است.

وداع

باری چون حرم را وداع کند باید در کمال تضرع و مشوش الحال باشد که هر کس او را ببیند ملتفت شود که این شخص عزیزی را گذاشته و می‌رود، مثل گذاشتن حضرت ابراهیم، اسماعیل و هاجر را و بنای او بر این باشد که اول زمان تمکن باز برگشت به این مکان شریف نماید و باید دائم ملتفت میزبان خود باشد که مبادا به بی‌ادبی او را وداع نماید که دیگر او خوش نداشته باشد این میهمان ابدالاباد به خانه او قدم گذارد، اگر چه این میزبان سریع الرضاست، لکن مراعات ادب تا جایی که در قدرت است باید از این طرف باشد، آری زائر به وقت وداع باید دامن کعبه را بگیرد و در کمال خضوع و خشوع و با اشک به محضر حضرت محبوب عرضه بدارد:

اگر ای آرزوی جان که تویی

باز بینم تو را چنان که تویی

شوم از قید جسم و جان فارغ

به تو مشغول و زجهان فارغ

گر تو روزی بگفتن سخنی

التفاتی کنی بمثل منی

چون حدیث تو بشنود گوشم

رود از حال خویشتن هوشم

دیده را دیدن تو می‌باید

دیدنت گر چه شوق افزاید

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 117

با خود آورده‌ایم آن زنجست»¹

جان ما را تعلقی که به توست

در راه سفر

حاجی چون در وطن خود، به تمام تعهدات الهی و انسانی عمل کرد و وجود خود را از بار سنگین قیود و زنجیرهای اسارت آزاد کرد، آهنگ و قصد خود را به تدریج جامه عمل بپوشاند و حرکت به سوی وادی امن و مقام قرب و دیار وصال آغاز نماید.

در اولین مرحله اجرای برنامه، چون با مال و زن و فرزند و قوم و قبیله و دوستان و آشنایان به وداع برمی‌خیزد، تصور کند که هنگام انتقال از دنیا به آخرت رسیده و توجه داشته باشد که عامل به وظایف و تعهدات و مسئولیت‌ها هنگام سفر به آخرت خوشحال و فراری از تکالیف به وقت خروج از دیار جهان ناراحت و در رنج و عذاب است.

عزم خود را برای حرکت به مکه با یاد مرگ جزم کند و به خود بقبولاند که باید برای خانه آخرت استعداد پیدا کند.

در راه سفر تمام سعی خود را صرف مواظبت و مراقبت بر آداب الهی نماید و با تمام هم سفران خوشرفتار باشد، در طول سفر به یاد انبیا و ائمه و اولیا باشد که با لباسی ناشناس به کاروان‌ها می‌رفتند و هر خدمتی از دست آنان ساخته بود به زوار خانه حق انجام می‌دادند.

(1) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 118

بیابان‌های اطراف حرم

مسافران خانه حق از هر کجای جهان، با هر وسیله‌ای حرکت کنند، اکثر آنان به خصوص در این زمان ناچارند وارد جده شوند و از آنجا در صورت وسعت وقت به مدینه و در صورت ضیق زمان به مکه روند.

در هر صورت دیده زائر اولین بار به بیابان‌هایی می‌افتد که در امتداد حرم قرار گرفته، بیابان‌هایی خالی از آب و علف، بیابان‌هایی پر از سنگ و ریگ و پستی و بلندی، سرسبزی آن خار مغیلان، آتش سراب، نرمیش سنگ‌ریزه و رمل، با دیدن این مناظر در عالم فکر خود چنین تصور کند که از دنیا رفته و وارد میقات قیامت شده؛ زیرا در ورود به قیامت انسان هیچ خبری از محرمان و آشنایان و سایر برنامه‌ها جز اعمال خود نمی‌بیند، آنجا دادگاه عدالت را در مقابل دیدگاه خود ملاحظه می‌کند و بس که در آن دادگاه بدون لحاظ زن و فرزند و مال و منال از او طلب عمل صالح و ایمان می‌کنند، اگر وقت ورودش به حرم آن بیابان‌ها شب است باید یاد تنهایی قبر و سؤال مأموران حق بیفتد و با شنیدن سر و صدای حیوانات موزی، به یاد عذاب دردناک که برای مجرمان فراهم شده افتاده و به خدا پناه ببرد.

آری، در همه حال به فکر خویش افتد، به فکر گذشته خویش افتد، آینده خود را ببیند، نظری به وقت مرگ و افتادن در بیابان تنهایی برزخ بیندازد، شاید اینگونه افکار در روحیه او و در تمام جوانب وجودش ایجاد انقلاب کند، شاید با یاد چنین برنامه‌هایی برقی از عالم ملکوت به جان او زند تا با حرارت آن برق از این سردی و تبلی و تن‌پروری و سستی و سکون در امور معنوی رها شده، دستی از او بگیرند و در بقیه عمرش بتواند حرکت خود را به سوی مقصد اعلیٰ تنظیم کند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 119

با دیدن آن بیابان‌ها در حالی که از همه چیز بریده‌ای و به حق پیوند خورده‌ای، مناجات فیض آن شوریده حال را زمزمه کن.

آن را که تو برای از این در کجا شود

بر درگاه تو حاجت خلقان روا شود

باشد به روی من در لطف تو وا شود

خود را چو حلقه بر در لطف تو می‌زنم

و آن کو تواش قبول کنی مصطفیٰ شود

آن را که رد کنی زدر خویش بولهب

هر کو سر از قضای تو پیچد کجا شود

امر تو را کسی نتواند خلاف کرد

بیچاره گمراهی که کشد سر زطاعتت
گردد دلش سیاه و اسیر غما شود

فرخنده رهروی که اطاعت کند ترا
چشم دلش به عالم انوار وا شود

فیض است و درگه تو، از این در کجا رود
کام حوائج همه زین در روا شود¹»

مدینه طیبه

زائر چون وارد مدینه شود، با دیدن آن شهر به یاد آورد، اینجا جایی است که خدای مهربان برای پیامبرش اختیار کرد، شهریست که نبی اسلام صلی الله علیه و آله به دستور حق آن شهر را بعد از هجرت به عنوان مرکز پخش واقعیت‌های الهی انتخاب کرد، شهریست که زمینه سعادت اهل اسلام در آنجا فراهم آمد.

به یاد آورد، مدینه مرکز است که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله با تحمل انواع شدائد و سختی‌ها پیام الهی را به مردم رساند.

مدینه جایی است که در آن فقط برای پخش قواعد حیاتبخش اسلام، از طرف دشمنان خدا نزدیک به هشتاد جنگ بر مسلمانان صدر اول تحمیل شد، جنگ‌هایی که مردم دور از انصاف برای متلاشی کردن ساختمان حقیقت آغاز

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 120

کردند و پیامبر و مؤمنان در مرحله دفاع از حق، شهدای با فضیلتی در آن جنگ‌ها تقدیم حق کردند.

در مدینه به یاد آورد که برای تأمین خیر دنیا و آخرتش پیامبر عزیز و یارانش چقدر زحمت کشیدند.

مدینه جایی است که برای اعتلای کلمه حق، پیران و جوانان و مردان و زنانی در خون خود غلطیدند، مدینه محلی که برای ترویج دین خدا اشک‌ها از دیدگان مادران داغ‌دیده جاری شد.

مدینه شهری که سال‌ها شاهد عالی‌ترین خدمات صادقانه نسبت به اسلام، این مدرسه سعادتبخش بود.

در آنجا به یاد آر که مظهر عصمت و عفت حضرت زهرا علیها السلام با پوششی از حجاب کامل - این دستور بسیار پرارزش الهی - با جمعی از زنان قریش به مسجد آمد و علیه ستم و بیداد در يك سخنرانی بسیار مهم داد سخن داد.

زهرا علیها السلام، آری زهرا، آن منبع فضیلت و عفت و کرامت که در لحظه لحظه حیاتش به تمام زنان جهان تا روز قیامت درس عفت و عصمت و پوشش و حجاب و دور بودن از دسترس نامحرمان را داد.

تو ای مرد! و تو ای زن! در این شهر بزرگ در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و حضرت زهرا علیهم السلام قرار داری وضع ایمان و عمل خود را با آن بزرگواران بسنج و در این آزمایشگاه بزرگ الهی برای شناخت شئون مادی و معنوی بیشتر دقت کن.

چون فضای مدینه را با آنچه از نبی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه بزرگوار علیهم السلام در بر دارد از نظر عقل و فکر و بینش و بصیرت گذراندی، اکنون آماده شو تا با يك دنیا آگاهی و خضوع و خشوع و فروتنی به طرف حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کنی.

در آنجا با کمال ادب در برابر رسول الهی قرار گیر و به راستی و درستی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 121

سخن‌گوی که پیامبر صلی الله علیه و آله عزیز صدایت را می‌شنود و تو را از هر جهت ارزیابی می‌کند، سعی کن خودت را به آن جناب به عنوان يك فرد واقعی امت بقبولانی.

پس از زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی قبرستان بقیع حرکت کن، در آنجا نیز همانند حرم پیامبر، در برابر حضرت مجتبی و سید سجاد، و باقر العلوم و رئیس مذهب حضرت صادق علیهم السلام با کمال فروتنی و ادب بایست و به یاد آور، که آن بزرگواران برای نجات تو و تأمین سعادت دنیا و آخرت چه رنج‌ها بردند.

با آنان عهد و پیمان ببند که چون به وطن بازگردی، خود و زن و فرزندان، تسلیم دستوره‌ای آنان شوی و به اخلاق الهی آن بزرگواران آراسته شوی و دست جز به مال حلال و دنیای طیب و طاهر دراز نکنی.

تا اینجا شرح قسمت‌های اول حدیث با عظمت حج که در کتاب «مصباح الشریعة» نقل شده به پایان می‌رسد و نوبت به قسمت‌های بعد که در باب مناسک است فرا رسیده، امید است به آنچه در توضیح قسمت‌های اول گذشت آراسته شویم و توفیق عمل به قسمت‌های بعد از جانب حضرت حق نصیب ما گردد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 122

[وَأَخْرِمَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَيَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ وَلَبَّ بِمَعْنَى إِجَابَةِ صَافِيَةٍ زَاكِيَةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكًا بِعُرْوَتِهِ الْوُثْقَى]

میقات

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

وقتی وارد میقات شدی، از هر چه تو را از یاد خدا باز می‌دارد و بین تو و طاعت حضرت حق حجاب است محرم شو.

در گفتن تلبیه این معنی را قصد کن که الهی! با قلبی صاف و نفسی تزکیه شده دعوت را اجابت می‌کنم و منظورم از اجابت دعوت تو قبول تمام اوامر و نواهی تو در تمام شؤون حیات است، ای مولای من! به لطفت متشبثم و به حبلم المئینت متمسکم و نسبت به یاری و مددت گدا و محتاجم.

وقتی لباس از بدن بیرون آوردی و آن دو پارچه را به دستور محبوب در میقات خواستی به خود بپوشی، آری در میقات، یعنی در جایی که به انسان هشدار می‌دهند وقت حرکت است، وقت بیرون آمدن از لجن‌زار مادیگری و بداخلاقی و بدکاری است.

آری، در میقات یعنی در جایی که در میقات جان آدمی این ندا به گوش می‌رسد که دیگر توقف بس است، سکون جا ندارد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 123

ای انسان! ای آدم! که خود را هم چون کرم خاکی گرفتار مشتی لجن شهوت و شکم کرده‌ای و به این خاطر خویش را از تمام فیوضات بی‌بهره ساخته‌ای، وقت آن شده که به سوی او حرکت کنی، آری به سوی او، به سوی بی‌نهایت، به سوی

کرامت، به سوی عظمت، به سوی حقیقت، به سوی الله، آری در میقات یعنی جایی که همه انبیا اشک ریختند و ائمه علیهم السلام سر تواضع به خاک سودند.

آری، در میقات و به وقت تبلیه در آن دو پارچه سپید با تمام وجود، در حالی که سیل اشک از دیده‌ات جاری است با نوایی عاشقانه به پیشگاه محبوب بگو:

خرمن خویش را بدان سوزیم	گر زشمت چراغی افروزیم
آتشی کز درون برافروزیم	در غمت دود از آن به عرش رسد
زان که ما بی‌رخت سیه روزیم	آفتاب جمال بر ما تاب
از دو عالم دو دیده بردوزیم	تا ببینیم روی خوبت را
به زعشقت چه مایه اندوزیم	مایه جان و دل براندازیم
ابجد عشق را بیاموزیم	هم چو طفلان به مکتب عشقت
ای عراقی بیا که فیروزیم»1«	در غم عشق اگر رود سر ما

لباس احرام

آن‌گاه به لباس احرام و سایر البسه‌ها با دیده عقل نظر کن، ببین در سایر لباس‌ها در طول تاریخ از باب غرور و تکبر چه جنایت‌ها که بر بشر مظلوم نرفته و در این لباس چه بیگانه‌ها که آشنای حرم نشدند.

وقت بدر آوردن لباس ظلم، لباس فخر، لباس کبر، لباس غضب، لباس درندگی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 124

و پوشیدن لباس توبه، لباس کرامت، لباس عام، لباس ذکر، لباس توجه، لباس مراقبت و لباس طاعت و لباس ترك گناه است.

آری، احرام ببند، تا از بار هر لباسی جز لباس حق سبك شوی، با همه در این لباس همرنگ و همگام شو، تا بدانی چیزی نیستی و آنچه در حق خود تصور می کردی خیالی بیش نبود.

در این لباس از من بمیر و به او زنده شو، از چنگال شیطان درآی و به دامن دوست آویز، از تعلقات خود را نجات ده و آن گاه وارد دنیای با عظمت نیت شو.

نیت

پس از پوشیدن لباس احرام، نوبت نیت است، نیت یعنی قصد، یعنی آهنگ، یعنی توجه، آن هم توجه به سوی اولین و آخرین مقصد و این توجه تحقق پیدا نمی کند، مگر با بریدن از ما سوی الله.

در این حال فقط توجه به مقصد حقیقی و مقصود واقعی داشته باش، مقصدی که بازگشت همه موجودات به اوست.

آری، به او باز گرد، این همه بیراهه رفتن بس است، این همه پشت به حقایق کردن کافی است، آخر باز گرد، بازگشتی که در آن بازگشت نباشد.

با چنین عزمی آن سفر معنوی، آن سیر ملکوتی، آن حرکت الهی را شروع کن، ترا به خدا در مسئله نیت دل خوش به لفظ تنها نباش، از لفظ کاری ساخته نیست هر چه هست مربوط به دل است.

نیت عزم است، آن هم عزم جزمی، عزم بر طاعت، عزم بر ترك گناه، عزم بر تقوی، عزم بر جلب رضایت دوست، عزم بر آراسته شدن به حقایق آسمانی، عزم بر نجات از آلودگی ها و نجات جامعه و خانواده از بدبختی ها و خلاصه نیت یعنی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 125

منفجر کردن هسته فطرت با قدرت نور خدا برای یافتن حقیقت و پخش آن در بین عباد حق.

آری، نیت یعنی عزم بر آزادی از اسارت شهوات شیطانی، عزم بر خلاصی از تمام طاغوت‌های درون و برون و افتادن در دریای رحمت برای پاك شدن از تمام مهالك.

چون این چنین نیت کردی، با دلی شکسته و قلبی خاشع مضمون ابیات زیر را در محضر محبوب، در مسجد شجره در حال سجده و صورت بر خاک بودن زمزمه کن سپس به دنیای باعظمت تبلیه وارد شو:

تا غمت با من آشنایی کرد	دلم از جان خود جدایی کرد
تا غم تو قبول کرد مرا	هستی خود ملول کرد مرا
در سماع توام چو حال گرفت	از وجود خودم ملال گرفت
آیت عشق تو چو برخواندم	مایه جان و دل برافشاندم
هر کجا آفتاب حسن تو تافت	عاشقان را بجست و نیک بیافت
اگر ای آفتاب جان افروز	شب ما از رخ تو گردد روز
اندر آن بس بود زروی تو تاب	گو دگر آفتاب و ماه متاب
ای زعشاق گرم بازاریت	به زمن عالمی خریدارت «1»

تبلیه، شعار بلند ملکوتی

پس از آن که شرایط و آداب حضور را در خود آماده کردی، می‌توانی با این شعار بلند آسمانی و حقیقت ملکوتی، آمدنت را با تمام پاکی و اخلاص و عشق و محبت

(1) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 126

به پیشگاه مقدس او اعلام کنی.

ولی توجه داشته باش که آمدنت را به صورتی اعلام نمایی که به صدایت توجه کنند و آمدنت را بپذیرند.

آنجا جای پرهیزکاران و پاکان است، آنجا جای پذیرش هر کسی نیست، آنجا ایمان و توبه و عمل صالح و اخلاص وسیله قبولاندن انسان به حضرت یار است.

بدون شك اگر کسی خود را آراسته به اوصاف آسمانی نکرده باشد، ندایش را نشنیده می گیرند و به حرکتش نظری نمی کنند و اعمالش را توجه نمی نمایند.

«كَبَيْتِكَ اللَّهُمَّ كَبَيْتِكَ...» آمدنت را در لباس آشنایی و آشتی خبر می دهد، هجرت را از تمام مفسد و معایب و آلودگی ها و زشتی ها اشعار می دهد، آیا همین است؟!

«كَبَيْتِكَ اللَّهُمَّ كَبَيْتِكَ...» یعنی: نهادم را از تنگنای ظلم و ستم و سرکشی، به جهان عدالت و خیرخواهی انتقال می دهم.

در حال گفتن این جملات، انسان در درون خود به معانی متعددی از پاکی، قدس، خضوع و اجابت به ندای مولایش توجه پیدا کرده، بر خویش مسلم می دارد که به یکتایی او معترف است و او را در مالکیت و قدرت و فضل و بخشایش و تدبیر یگانه می داند.

آری، ای محبوب من! ای مالک و خالق من! ای معشوق من! ندایت را قبول می کنم، من در آستان مقدست ایستاده ام، به فرمانت گوش می دهم، به فرمانبرداری از دستورهای شتابانم، پیمان تو را بدون تردید و تغییری نگه می دارم.

[أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ] «1».

(1) - یس (36): 60.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 127

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را مپرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

ای مولای من! تو یکتا و بی همتایی، کسی هستی که همگان باید ندایت را اجابت کنند و دعوت را بپذیرند، نهاد همه متوجه تست، صاحب و معطی نعمت‌های بیشماری، مالک آن چنان عزتی هستی که خواری به حریمش راه ندارد، نیروی هستی که نقصان نمی‌پذیری، نفوذت به همه جا رسیده، خدایی جز تو وجود ندارد.

آری، ای مولای من! ندایت را می‌پذیرم، ستایش و نعمت برای تست و آقایی و بی همتایی در خور تست.

این است معنای تلبیه، با این شعار وحدت و یگانگی، پرستندگان خدای یگانه اعلام می‌شود، البته همه این واقعیت‌ها در صورتی است که به حقیقت تلبیه توجه شود.

تلبیه گویان، خود را به آسمان نورانی تجرد که در آنجا از ظلمت‌های مادی، سرکشی‌های نفس و امتیازهای موجب کبر و دورویی، خبری نیست بالا می‌برند.

چون تلبیه شعار ایمان است و مقصود از آن این است که آدمی مصداق واقعی آن شود و معنایش پاسخ‌گویی به اوامر الهی است و از طرفی تحت عنوان ویژه‌ای در مسئله حج قرار گرفته، چه حج مزایای منحصر به فردی دارد، بنابراین چقدر از ایمان دورند و چه اندازه چهره باطن آنان زشت است، کسانی که خود را از این حریم عالی دور نگاه داشته و راز خویشتن و جامعه خود را به شیطان وا گذاشته و درست در اختیار دشمنان دین و ملت‌اند! و در شؤون حیات از فرهنگ شیاطین پیروی می‌کنند، این دون همتان و پست فطرتان در هر مقامی که هستند در وقت تلبیه جز

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 128

به لفظ بی معنی به چیز دیگر اتصال ندارند.

اینان چه اندازه از حقیقت تلبیه بیگانه‌اند؟ اینان لیاقت ایستادن در صف پاکان را ندارند.

در هر صورت شما ای زائران خانه حق! با تمام وجود مراقب این شعار باشید، به ندای مولای خود پاسخ مثبت دهید، وجود خود را پس از این کلمات نورانی و شعار ملکوتی، از اجابت دعوت شیطان، طاغوت، شهوت، بیگانه، استعمارگر، خودخواهی، یهودی، مسیحی، شرق و غرب و هر کس برای شما و دین شما ضرر دارد منع کنید.

به حقیقت، تلبیه بگویید، به راستی ندای حق را اجابت کنید، به درستی و پاکی در این مقام قرار بگیرید که اگر در این حریم قبول شوید قبول شدید و اگر قبول نشوید از بدبخت‌ترین مردم روی زمین خواهید بود.

اجابت ندای حق با تسلیم روح

برادر مؤمنی داشتم که از هر جهت مورد اطمینان بود، بیست و پنج سال خدمتگزاری زائران خانه حق را به عهده داشت، نیکان و پاکان سعی داشتند در این سفر ملکوتی در معیت او باشند.

روزی در محضر او از این مقوله سخن بود، داستان اعجاب‌انگیزی در یکی از سفرهایش برایم تعریف کرد.

گفت: تعدادی زائر در یکی از سال‌ها برای رفتن به حج از طریق عراق همراه من شدند، همه در اتوبوس مستقر گشته، تا طی راه نمایند، در این میان يك زن و شوهر که از چهره آنان آثار عظمت و ادب و عبودیت می‌درخشید برای سوار شدن به اتوبوس نزدیک شدند و این دو نفر آخرین مسافران من بودند و هر دو از اصفهان در

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 129

کاروان من نام‌نویسی داشتند.

با احترام هر دو را سر جای مخصوص به خودشان نشاندم، یکی از بدرقه‌کنندگان سفارش هر دو را با حالتی خاص به من داشت.

زیارت عالی عتبات را در عراق طی کردیم، پس از آن عازم حج شدیم، به مدینه رسیده مدتی در آنجا اقامت کردیم، سپس آماده رفتن به میقات شدیم، در بین مسافران آن سال من، آن مرد و زن حال دیگری داشتند، انقلاب حال به آنان مهلت نمی‌داد، تا به مسجد شجره رسیدیم، جمعیت در آن ناحیه موج می‌زد، هر کس با سرعت هرچه تمام‌تر به فکر محرم شدن بود، پیرمرد از من مهلت خواست تا غسل کند، وسائل غسلش را فراهم کردم، غسل کرد و دو پارچه احرام را بر خود بست، گریه به او مهلت نمی‌داد، او را برای گفتن تلبیه حاضر کردم، سؤال کرد: معنای تلبیه چیست؟ عرضه داشتم: یعنی: ای خدای مهربان! مرا دعوت کردی به حریم قرب تو درآم، آمدم؛ گفت: آه معنای تلبیه این است؟! یکی دو بار در شدت انقلاب حال گفت: خدایا آمدم، آمدم و ناگهان نقش زمین شد؛ با کمال حیرت بالای سرش قرار گرفتم، دیدم از دنیا رفته است.

محرمات احرام

زائر چون تلبیه گفت بیست و پنج چیز بر او حرام می شود و حرمت این بیست و پنج مرحله برای این است که انسان برای رسیدن به قسمتی از درجات بندگی و اخلاص آماده گشته، بتواند به حضور مقدس آن جناب و حریم حرم آن محبوب واقعی بار یابد.

معلوم نیست آنچه در توضیح این بیست و پنج مسئله بیاید، فلسفه و اسرار آن باشد که عقل ناقص ما از درک بسیاری از حقایق عاجز است، ولی می تواند

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 130

دورنمایی از حقایق این محرمات را نشان دهد.

1- صید حیوانات

توجه خود را، به هنگام احرام از خدا برداشتن و متوجه صید کردن عین بی ادبی نسبت به حضرت مولاست، علاوه بر این، در این مقام رقت قلب و عاطفه و مهر می پسندند و این مسئله با صید حیوان تناسب ندارد.

این سفر برای سیر به مقامات عالی الهی است، نه تفرج و خوش گذارنی، برای حفظ جان است، نه جاننداری را بی جان کردن، برای مهر و عاطفه است، نه بی رحمی و سنگدلی.

بیدار باش، تو در مقامی هستی که هم اکنون با کشتی امید به سوی دریای رحمت در حرکتی و مقصدت اتصال به لطف و کرم اوست، شکار نوعی تفریح است و ترا از رسیدن به هدف باز می دارد، از طرفی در آن موقعیت آسیب رساندن به جانداران گناه است و از طرف مولایت نهی اکید شده است.

از طرفی خود تو اکنون صید عالم معنایی و مجذوب جهان ملکوت، با دنبال کردن صید، از آن مقام بلند به پستی رسیده و از آن حریم عالی جدا خواهی شد، سعی کن چشم حق بینت باز باشد و مواظب دل باش، باشد که جمال مولا در آن تجلی کرده و تو را از اسارت ها نجات بخشیده و به حضورش بپذیرد.

2- نگاه در آینه

آری، در این موقعیت عالی و گران، باید چشم انداز تو مقام عالی قرب باشد و نظر تو متوجه تکالیف و مسؤولیت هایی که از طرف حضرت دوست بر عهده تو است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 131

چشم تماشا به اوامر و نواهی مولا انداز و از خود دیدن و خود تماشا کردن و خودبینی پرهیز.

در هر صورت در آنجا به خود منگر که اگر با دید الهی نظر کنی، خودی برای تو نمانده و اصولاً خودی برای تو نیست.

اگر هم بنا شود به خود بنگری به نقایص و عیوب بنگر و بین آیا حضرت دوست تو را با این همه عیب می‌پذیرد؟! به حقیقت که آنجا جای رفع عیب و شستشوی باطن است، آنجا جای آزادی از ما سوا و پیوند خوردن به اوست.

آری، در آنجا يك دم با کمال اخلاص گوش جان بر در دل بگذار و بین چه می‌شنوی:

هر دم بشارت‌های دل از هاتف جان می‌رسد	هر کس که از جان بگذرد آخر به جانان می‌رسد
یکدم می‌اسا روز و شب مردی بجو دردی طلب	چون جان ز درد آمد به لب ناگاه درمان می‌رسد
ره گر دراز آید تو را شیب و فراز آید ترا	چون ترك تاز آید تو را آخر به پایان می‌رسد
این خانه چون ویران شود معمور و آبادان شود	این سر چو بی‌سامان شود ناگاه به سامان می‌رسد
ای مبتلا ای مبتلا برکش صلا برکش صلا	در دل اگر رنج و بلا روزی به مهمان می‌رسد
اندیشه و اندوه و غم رنج و تعب درد و الم	هر يك نهد در دل قدم با حکم و فرمان می‌رسد

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 132

بر دل اگر باری بود بار غم یاری بود
در پا اگر خاری بود خار از گلستان می‌رسد

3- بوی عطر

در این سیری که برایت پیش آمده از استشمام بوی خوش عوامل ظاهری پرهیز و جز بوی محبوب و وصال آن جناب چیزی نبوی.

از بوی عطر دوری کن تا از یاد زندگی مادی و تجملاتش آسوده بمانی، تو ای مهمانی که به گل گشت بوستان یار آمده‌ای، از عوامل معنوی بیوی تا به تزکیه وجودت از تمام آلودگی‌ها قیام کرده باشی، در این سفر خود را به پاکان و خوش‌بویان حرم دوست نزدیک کن تا از این بوستان معنوی گل‌ها بچینی.

آری، به تماشای او و استشمام بوی او اقدام کن تا در همان لحظه اول از شوق حضرتش به وجد آیی و سراسر وجودت را مستی و شور بگیری و با تمام وجود بتوانی به محضر حضرت او عرضه بداری:

هزار بادیه سهل است اگر بپیمایند	بیوی آن که دمی در حرم بیاسایند
دیگر چه چاره که با زورمند برتابند	طریق عشق جفا بردنست و جانبازی
کجا روند اسیران که بند برپایند	در گریز نبسته است لیکن از نظرش
غلام حلقه بگوش آن کند که فرمایند	فدای جان تو گر جان من طمع داری
هزار لیلی و مجنون بر او بیفزایند ¹	حدیث حسن تو و داستان عشق مرا

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 133

4، 5، 6- لمس بدن زن، آمیزش، بوسیدن

مهم‌ترین مقدمه این سه برنامه، نظر کردن و چشم دوختن به زنان است و در آن حریم با حالت احرام فرقی نمی‌کند که آن زن، همسر خود انسان باشد یا دیگری، آری قوی‌ترین عامل نزدیک کننده انسان به شهوات جنسی نظر بازی است.

اهل حق در این مسئله تردید ندارند که تماشا کردن چهره و بدن زنانی که پروردگار آنان را نامحرم دانسته سرچشمه و مبدأ تمام مفاسد خانمانسوز خانوادگی و اجتماعی است.

انسان غربی گو این که زمان مسیحی بودنش هم لامذهب بود، ولی این لامذهبی پس از عصر رنسانس به اوج بی‌قیدی و افسارگسیختگی رسید، جنس مرد پس از انقلاب صنعتی هجوم عجیبی به شخصیت زن برد. پرده حرمت او را گرفت، تا بتواند هر زنی را بخواهد ببیند و هرگونه تمتعی از او ببرد، مانعی برای او نباشد.

آری، انسان غربی خود را از نظرکردن به هر زن و دختری ممنوع می‌دید و این ممنوعیت را از چشم دین می‌دانست، اساس دین و اصول اخلاق را ویران کرد تا دسترسی او به جنس زن از هر جهت آسان شود و از راه رسیدن به وصال او بتواند برای ارضای غرایز حیوانیش تا آنجا که ممکن است از او استفاده کند.

ظهور مفاسد، پیدا شدن خیانت‌های بی‌سابقه، افتادن زن و مرد در وادی گمراهی، فرار دختران از محیط خانواده، پناه بردن همه غربی‌ها و مقلدانشان به انواع بی‌بند و باری‌ها، پدید آمدن مراکز فحشا و منکرات، لاقیدی و بی‌بند و باری، همه و همه دلیل بر غلط بودن خط زندگی غربیان است و عجیب‌تر از زندگی غربی‌ها، زندگی مقلدان شرقی و بعضی از مسلمانان از آنان است که بدون فکر و اندیشه و بدون غور در حقایق و عاقبت کار، به دنبال آنان روانند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 134

سراسر ممالك غربی و بعضی از ممالك شرقی، از حکومت فساد در همه شؤون زندگی در ناله‌اند و به خاطر متلاشی شدن اوضاع اجتماعی و اخلاقی به علت این بی‌بند و باری در عزایند.

فقط خدای عالم می‌داند که از این راه چه ضرر و چه ضربه‌های خطرناکی به حیات انسان در کره زمین وارد شده.

آری، اگر مرد نتواند به هر صورت که بخواهد زن را ببیند و زن نتواند به هر صورت که می‌خواهد با مرد رابطه برقرار کند، این همه خسارت به بار نخواهد آمد.

در مکتب سعادتبخش اسلام، مسئله حجاب و پوشش زن و مسئله محرم و نامحرم در همه جا و همه وقت از ضروریات دین قلمداد شده و منکر آن با علم به ضرورت دینی آن، کافر و نجس است.

این دستور گرانبها، سدی عظیم در برابر سیل انحرافات و جنایت‌ها و خیانت‌ها و بیدادگری‌ها و انواع امراض مضره و اخلاق فاسده است.

حرام بودن تماس مرد با زن خود در وقت احرام به صورت لمس بدن، یا آمیزش یا بوسیدن، تمرینی برای مرد و زن است که به فضای ملکوتی تقوا نزدیک‌تر شده و قدرت اراده آنان برای ترك این سه برنامه در مسیر نامشروع افزون گردد.

علاوه بر این باید هر نوع لذتی در این برنامه بر مرد و زن حرام شود، تا به درك و فهم لذت وصال محبوب حقیقی نائل آیند و آن بهره الهی و حظ معنوی را از آیین حج ببرند.

7- پوشاندن روی پا

توجه داشته باش که در حریم مقدسی هستی، حریمی که وادی سینا و محوطه طور از آن کسب نور می‌کند، هم چون موسی علیه السلام کفش تعلقات از پای جان و کفش

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 135

عادی از پای بدن به درآر، سزاوار نیست در این وادی ملکوتی همراه با زر و زیور پا از قبیل کفش و جوراب حرکت کنی.

[إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى] «1».

زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.

اگر بتوانی به کلی پا برهنه حرکت کن، اگر نه از کفش بسیار ساده آن هم در حدی که روی پا را نپوشاند به سوی مسجد الحرام متوجه شو، تا از نظر ظاهر نهایت تواضع را در پیشگاه کبریایی او رعایت کرده باشی و از نظر باطن به تدریج به حال خشوع برسی و برای شنیدن ندای محبوب دلربایت از وادی سینای قلب و طور جان آماده گردی.

کفش متکبران از پای به در کن، جلال و جبروت ظاهری و اعتباری را از سراسر وجود بریز، آهسته قدم بردار، با وجود مبارك مولایت زمزمه کن و حال معنوی خود را ادامه بده تا جواب آن جناب را از درون قلب بشنوی، در حالی که از دیدگانت اشك شوق یا اشك ندامت از گذشته خویش بر چهرهات جاری است، با کمال ذلت و خاکساری به حریم مقدس او عرضه بدار:

کسی که روی تو دیدست حال من داند	که هر که دل به تو پرداخت صبر نتواند
هر آدمی که دو چشمش بر آن جمال افتاد	دلت ببخشد و بر جانت آفرین خواند
چه روزها به سر آورد جان منتظرم	بیوی آن که شبی با تو روز گرداند

(1) - طه (20): 12.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 136

مگر تو روی بپوشی و گرنه ممکن نیست	که آدمی که تو بیند نظر پپوشاند
به دست رحمت از خاک آستان برگیر	که گر بیفکنیم کس به هیچ نستاند
چه حاجب است به شمشیر قتل عاشق را	حدیث دوست بگویش که جان برافشاند
پیام اهل دل است این سخن که سعدی را	نه هر که گوش کند معنی سخن داند»1«

8- قسم خوردن

قواعد عالی اسلام در شرایط عادی هم، انسان را از قسم خوردن منع می‌کند، مگر در جایی که احتیاج به اثبات حقی آن هم در محضر قضاوت شرعی باشد.

باور کردنی نیست که زائر خانه حق و سالک الی الله، آن هم در مسیر حج، حقی را پایمال کند تا نیاز به قسم خوردن داشته باشد، برای محرم در حال عادی قسم خوردن ممنوع است و هرگز کار او به برنامه غیر عادی نخواهد کشید تا در آنجا بجای باشد!!

حاجیان با آهنگی واحد به سوی حریم توحید با کمک ایمان و عشق در حرکتند، سخن آنان جز خدا نیست و هم آنان حرمت نام دوست را نگاه داشته و در گفتار خود از تکیه زدن بر قسم به نام حق دوری دارند.

برای زائر در آن حریم مقدس، جز ذکر حق و یاد حق و سعی در بریدن تعلقات

(1) - سعدی شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 137

غلط چیزی نیست.

برای زائر شیرین‌ترین حقیقت یاد محبوب است و بس و ذکری جز التجا به پیشگاه مقدس او برای بار یافتن در آن ملکوت ندارد.

9- انگشتر برای زینت

زائر در حال احرام باید از هر زیور و زینتی بدور باشد؛ زیرا یار او را بی‌رنگ و بی‌تعلق و آزاد خواسته.

گر چه انگشتر وزنی ندارد ولی به قصد زینت، سنگین وزن می‌شود و همین سنگینی از سرعت حرکت معنوی می‌کاهد.

مولای مهربان دوست ندارد که هر چه موجب منیت یا انحراف فکر، یا خرابی حال است با انسان همراه باشد.

بگذار با بدنی آزاد از تعلقات مادی و روحی پاک و پاکیزه از رذائل و عقلی آرام از شوائب به سوی او در حرکت باشی، با يك حلقه انگشتر، خود را حلقه بگوش برنامه دنیایی مکن، دستت را از امور مادی تهی کن تا از رحمت و عنایت پر کنند.

اینجا ذلت و مسکنت و فقر و سوز دل می پذیرند، اینجا قلب خاشع، بدن خاضع و اشک چشم هم چون سیل و ندامت از گذشته می خرنند.

10- لباس زینت برای زن

می دانید که در غیر برنامه حج، زینت کردن زن به لباس گوناگون و سایر ادوات از قبیل طلا و نقره و جواهرات برای محرم خودش، از نظر اسلام بی مانع است ولی پس از پوشیدن لباس احرام و گفتن تلبیه، تمام زینت ها بر او حرام می شود، تا بدین وسیله برای مدتی بتواند از مرز مادیت خارج شده، الهی محض گردد و لذت بندگی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 138

حق را خارج از تعلقات مادی بچشد.

در آن سرزمین پاک باید زنان به ندای بانوی دو سرا فاطمه زهرا علیها السلام که هنوز بعد از گذشت چهارده قرن از فضای مکه و مدینه به گوش می رسد توجه کنند که فرموده:

بهترین زینت زن، حیا و پاک دامنی است و این که مردان را نبیند و مردان او را نبینند «1».

زنان باید همه جا و همه وقت خصوصاً در این سفر، حضرت احدیت را به یاد داشته باشند و بدانند که با جلوه خود، چه در این سفر، چه در حضر، هزاران بلای خائمانسوز برای جامعه بشری به ارمغان آورده و ملتی را غرق در فساد و افساد می کنند.

آری، ای زن! در این سفر بیش از پیش تمرین حیا و عفت کن و به جامعه و به خصوص نسل جوانش ترحم آر که جامعه و جوانانش به وسیله خودنمایی و عشوه های تو به چاهی می افتند که گاهی نجات از آن چاه، برای آنان غیر ممکن می نماید.

11- پوشاندن سر

به وقت حرکت از میقات تا رسیدن به سر منزل مقصود، هر پوششی برای سر مرد حرام است.

کلاه، دیهیم، عمامه، افسر، تاج و... در محضر مقدس او بر سر نداشته باش و بدان که کبریایی همه جا و در همه زمان
برازنده حضرت اوست.

(1) - بحار الأنوار: 69 / 37.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 139

هر کلاهی به سر داری از سر برگیر، سرپوش تکبر از سر بردار، مرغ عقل را از جمجمه غرور و کبر آزاد کن تا بتواند در
هوای حقیقت به پرواز آید و برایت کسب معنی کند.

راستی، این چه ننگی است که عمری، گوهر گرانهای آفرینش، یعنی عقل را در زندان استخوانی سر به صورت اسیر نگاه
داری.

حج، جای حرکت است و مرکز آزادی از زنجیرهای مرئی و نامرئی، مانعی در راه اندیشه و تفکر قرار مده، با کمک
حضرت دوست و عنایت حضرت رب به ملکوت عالم به پرواز آی و در آن محضر پاک و حریم مقدس و پیشگاه معنی،
عرضه بدار:

درون درد پروردی کرم کن

خداوندا دلم لبریز غم کن

که نشناسم سر از پا پای از دست

ز صهبای شهودم کن چنان مست

هر آن که جز تو بیند کور بادا

سر از عشق تھی در گور بادا

کجا از غیر او نام و نشان بود

غلط گفتم جز او کی در میان بود

که عین بی حجابی شد حجابش

چه گویم از جمال آفتابش

در این سرزمین و در حال انجام برنامه‌های الهی، نباید سر مویی از کسی کم شود، با کندن يك موی بدن خود و دیگران، جسم آزرده می‌شود و تا این حد آزار رساندن به نفس خود و دیگران ممنوع است.

اگر به این دستور عالی توجه شود، معلوم می‌گردد که قسمتی از اعمال حج، حس بشردوستی و ترحم را در لطیف‌ترین مرحله در قلب انسان زنده می‌کند و آدمی را در مسیری قرار می‌دهد که از آزرده شدن خود و دیگران حتی به اندازه يك سر

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 140

سوزن و يك سر مو بپرهیزد.

آیا شما می‌توانید در سایر مکتب‌ها چنین قواعدی برای حفظ حقوق انسان گرچه به اندازه يك سر مو باشد بیابید؟

تنها مدرسه‌ای که به بشر اجازه نمی‌دهد به اندازه يك سر مو آلوده به تجاوز شود مدرسه حق و آیین الهی است.

13- دروغ و مفاخرت و ناسزا

پلیدی دروغ را احدی از افراد انسان انکار ندارد، دروغ اعتماد و اطمینان را از حریم حیات جامعه ریشه کن می‌کند و ضربه‌های سنگینی بر پیکر زندگی وارد می‌کند.

دروغگو، در کتاب خدا مورد لعنت قرار گرفته و محروم ماندن دروغگو از عنایت حضرت حق از بارزترین گواه بر پلیدی این گناه است.

دروغ، همه جا و در همه وقت از نظر اسلام - مگر در موارد خاصی که پای حفظ جان یا مال یا آبرو آن هم در مسیر حق در میان باشد - ممنوع و حرام است.

اعلام حرمت مسئله در هنگام احرام شاید برای این باشد که زائر با تمرین ترك این گناه بتواند از بلای خانمانسوز آن نجات پیدا کرده و ریشه این پلیدی، از سرزمین وجود او کنده شود.

فخر فروشی بر دیگران امریست ناپسند، چون انسان‌ها همه از يك پدر و مادرند و برای آنان امتیازی جز به پاکی و تقوا و درستی نیست و این پاکی و درستی هم توشه آخرت است، نباید علت عجب برای پاکان و نیکان باشد.

شارع مقدس در چهارده قرن قبل با صدای رسا اعلام فرمود که عرب را بر عجم، سپید را بر سیاه، غنی را بر فقیر و امیر را بر رعیت فخری نیست.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 141

فحش و ناسزا کار مردم بی ایمان و سست بنیان است، در روایات عالی اسلامی آمده که:

فحش کار مردم مسلمان نیست «1».

قرآن مجید در اصول اخلاقی و تربیتی خود مردم را از فحش دادن حتی به دشمنان حق منع کرده؛ مسلمانی که به وسیله فحش و ناسزا، سبب رنجش خاطر دیگران است، در ارزیابی اولیای خدا آمده که مسلمان نیست.

14- سرمه کشیدن

راستی، سزاوار نیست، پس از آن که جذبه الهی و ندای پاک سفیرش ابراهیم، آدمی را به تماشای معانی بلند آسمانی در سفر حج کشید، وقت تماشا را صرف سرمه کرد!

این را می دانید که سرمه برای مرد و زن، جنبه زینت دارد و به خاطر جلب توجه دیگران و پوشاندن عیب چشم و ابروست.

جایی که جلب توجه حضرت دوست باید محور عمل باشد، احتیاجی به سرمه نیست، بهترین سرمه، خلوص در عمل و عالی ترین زینت، تقوی و پرهیزکاری است.

15- رو گرفتن زن

چه کلاس عجیبی است و چه زمینه استواری برای تربیت، به مردان می گوید:

در این اجتماع بزرگ که مرد و زن در يك محوطه جمعند، از نظر کردن به روی زن

(1) - روایات مربوطه به فحش را می توانید در مستدرک الوسائل: 9 / 136، باب 138 بنگرید.

بپرهیز که نظر به او حرام است و به زنان می گوید: روی خود را مپوشانید.

آنچه مرد را با تمام وجود به سوی شهوات جنسی می کشد در برابرش آزاد می گذارند، آن گاه به او می گویند: حق استفاده از آن را ولو به يك نظر نداری.

آری، این است راه زنده کردن مایه تقوا در جنس مرد، آری، حریم با عظمت ایمان و وادی معناست، در این حریم خود را آلوده مکن که گناهش عظیم و بارش بسیار سنگین است.

دیده از تمام مناظر زیبا، حتی چهره همسر خودت بگیر، تا به درك زیبایی مطلق نائل آبی و به تماشای رخ محبوب با دیده دل موفق شوی.

16- روغن مالیدن به بدن

در مراسم عالی حج، باید تمام کوشش زائر بر این باشد که خود را از قیود و رسوم مادی برکنار داشته و تمام وجود خویش را هم چون ماهی در آب غرق دریای رحمت کند.

اسلام عزیز در تمام شؤون حیات از آدمی می خواهد که برای خدا باشد و برای خدا زندگی کند.

وجوب نمازهای یومیه به این خاطر است که آدمی حتی يك روز از عالم معنی جدا نباشد.

مراسم حج برای این است که حقیقت بندگی در آدمی قوی گردد و توان معنوی بیشتر شود، در برنامه حج آن هم به وقت احرام اجازه روغن مالیدن به بدن را نمی دهند تا شامه و پوست و حواس خود و دیگران از حریم حضرت دوست دور نشود.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 143

17- زیر سایه بودن

از میقات تا حرم با سر برهنه و زیر آفتاب سوزان حرکت کردن، یکی از برنامه های مهم حج است.

در این وقت است که انسان به یاد محشر کبری و قیامت عظمی می افتد.

زائران خانه دوست! اینجا جای سایه انداختن بر سر نیست که سایه رحمت و عنایت و لطف و مرحمت بر سر تست.
تحمّل این معنی احتمالاً برای این است که انسان از کسالت و تنبلی دور شده و چرخ وجودش برای فعالیت‌های عالی الهی به حرکت در آید.

حاجی پس از محرم شدن در میقات، چون قصد حرکت به سوی حرم کرد، تا در خود قوت و قدرت می‌بیند، باید در فضای آزاد حرکت کند.

سر برهنه بودن، با دو قطعه پارچه حرکت کردن، آن هم زیر آفتاب سوزان عربستان خود ریاضتی شرعی و تحمّل مشقتی الهی است.

سر برهنه، دلی شکسته، غم دوری از وطن و زن و فرزند و دوستان، حالی به انسان می‌دهد که آدمی از بیانش عاجز است.

چه عالی است اگر انسان در میان کاروانیان، اهل دلی پیدا کند و با اتصال به حال او حالی به او دست دهد، از فراق رها شده به فضای وصال بیاید و در برابر حضرت جانان با کمال انکسار عرضه بدارد:

سر من به غیر مستی هنری دیگر ندارد

دل من بیاد جانان زجهان خبر ندارد

نبود هنر جز آن را که زخود خبر ندارد»¹

هنر دگر نباشد بر ما به غیر مستی

(1) - ملا محسن فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 144

خودش او تمام عیب است و یکی هنر ندارد

کند آن که عیب مستان نچشیده ذوق مستی

ز ره ملامت آبی و گر از در نصیحت
چه کنی به مست عشقی که در او اثر ندارد

تو که زاهدی پرهیز تو که عابدی سحر خیز
سر من مدام مست و شب من سحر ندارد

من و باز عشق و رندی که درین خرابه دل
همه علم و زهد کشتیم و یکی ثمر ندارد

دل ماست شاد و حرم بھر آنچه می کند دوست
غم آن نمی خورد فیض که دعا اثر ندارد

18- آزار دادن جانوران

در برنامه حج حتی حیوانات باید از ایمنی و امنیت برخوردار باشند، در وادی امن هر جاننداری باید از شر انسان مصونیت داشته باشد.

حمایت از حیوانات در آن حریم و حفظ حقوق جانداران در آن وادی مقدس صورتی حقیقی دارد، بر خلاف اداره حمایت از حیوانات در غرب که باطن و ظاهرش منافقانه است.

غربی‌ها از طرفی انجمن حمایت از حیوانات تشکیل می‌دهند، از طرف دیگر در ممالکی که به بند استعمار کشیده‌اند روزی صدها نفر را به جرم حق‌خواهی، آری فقط به جرم حق‌خواهی، به خاک و خون می‌کشند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 145

19- استمناء

در حال احرام، دست زدن به عملی که قبل از احرام هم از محرمات سنگین دینی است، عملی بسیار زشت و کاری فوق العاده ناپسند است.

گمان نمی‌رود زائری به چنین برنامه کثیفی دچار شود، مگر کسی که به غلط در میهمانان خدا خودش را جا زده است!!

این برنامه یکی از ره آوردهای فرهنگ ضد انسانی غرب است و اگر انسان بخواهد، بدبختی‌های این قبیل برنامه‌ها را شرح دهد از چند جلد کتاب بیشتر می‌شود.

عوامل تحريك شهوت و در انداختن مردم به خصوص نسل جوان در گناه و گناهکاری به حدی است که هر حسابگری از برشمردن آن عاجز است.

اکثر مردم جهان در تمام شؤون زندگی به ناپاکی دچار شده و بر اثر انواع معاصی به بن‌بست‌های مخوف گرفتار شده‌اند. راه فحشا و منکرات به هر صورتش به روی مردم باز است، جهان دچار سرگردانی است، بلایی به سر بشر آمده که، گویی جز افتادن به ورطه هلاکت راه دیگری ندارد.

فردای قیامت کارگردانان کره زمین، در دادگاه‌های الهی چه جوابی راجع به این همه مفسد که خودشان شدیدترین عامل آن هستند، خواهند داد؟!!

عمل ناپسند استمنا که در مدرسه الهی در همه وقت ممنوع اعلام شده، در برنامه حج هم بر آن تاکید شده؛ زیرا عملی است که سودی جز شکستن ارکان بدن و از حرکت انداختن عقل و روح ندارد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 146

20- عقد و شاهد بودن بر آن

ورود در لباس احرام و پس از آن تلبیه گفتن و در حقیقت محرم شدن، برای اینست که انسان جز به حضرت دوست نیندیشد و عقدی جز عقد وصل او نبندد و بر چیزی جز حرکت به سوی عالم ملکوت شاهد نباشد.

آنجا که نور حق در تجلی است، انسان باید از آن تجلی به عنوان بهترین و پرسودترین فرصت استفاده کند، باید برگزیده‌اش حسرت خورده و حال فعلی را غنیمت دانسته به فکر آینده‌ای روشن و ملکوتی باشد، شاید با این انقلاب حال، بتواند اصول سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کند.

21- پوشیدن لباس دوخته

به هنگام مراسم معنوی حج، اگر پوشیدن هر نوع لباسی آزاد بود، باز به پیروی از هوا و هوس مسئله رنگ‌ها و خود نمایی‌ها و مفاخرت‌ها به میان می‌آمد و مقصود عالی حج عملی نمی‌شد.

يك رنگ بودن لباس و دوخته نبودنش، برای این است که به انسان بفهماند، همه شما از يك حقیقت هستید، رنگ و نژاد و تعلقات ظاهری، هیچ علتی برای امتیاز طایفه‌ای نیست.

تبعیض نژادی محصول کفر و شرك و الحاد است، و ننگ بزرگی بر تارك حیات مادیگران.

22- 23- 24- دندان کشیدن، ناخن گرفتن، بیرون آوردن خون از بدن

وقتی زائر لباس احرام پوشید و تلبیه گفت، باید متوجه سلامت و امنیت ظاهر

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 147

و باطن خود باشد و جز جلب عنایت حق و گرفتن عطای خدا و بیرون آمدن از گناه چیزی در نظر نداشته باشد.

آری، وقتی مهمان حضرت دوست در لباس احرام یعنی لباس مخصوص مهمانی وارد شد، دندان کشیدن، یا ناخن گرفتن، یا بیرون آوردن خون از بدن، خلاف ادب و وقار و شرایط مهمانی است، مهمان واقعی مهمانی است که حتی با تمام وجود، چشم از نعمت‌ها برگیرد و فقط نگران صاحب نعمت باشد.

25- حمل اسلحه

مسیر حج علی الخصوص از میقات تا حرم و تا پایان اعمال و مناسک مسیر امن، مسیر سلامت و درستی است، منظره‌ای ملکوتی و نمایشی از بهشت جاودانی است.

راهی است که حتی کندن مو و گرفتن ناخن و بیرون آوردن گیاه حرم و بسیاری از برنامه‌ها ممنوع است، چرا که در این میهمانی باید از هر جهت امنیت کامل برقرار باشد.

در این مسیر هر کس موظف و مکلف به اجرای وظایف الهی و انسانی است، حمل اسلحه در این مسیر، ایمان و اراده است که باید علیه دشمن بیدادگر حقایق، شیطان رجیم که با اشکال مختلفی در زندگی راه دارد به کار گرفته شود.

بالاترین سلاح در این مسیر، دعا است که در آثار و معارف اسلامی آمده است:

الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ «1».

دعا و نیایش اسلحه مؤمن است.

(1) - الکافی: 468 / 2، باب أن الدعاء سلاح المؤمن، حدیث 1؛ عیون اخبار الرضا: 37 / 2، باب 31، حدیث 95؛ بحار الأنوار: 288 / 90، باب 16، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 148

آری، در تمام مواقف حج باید دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشت و از آن جناب، تقاضای آمرزش گناه و خیر دنیا و آخرت برای خود و همه مسلمانان جهان داشت.

حریم امن

کاروان نور، پس از احرام و تلبیه و توجه به محرمات احرام، با دلی پر از صفا و دیده‌ای اشکبار و نیتی خالص به سوی حریم امن حق به حرکت می‌آید.

اولین بار که نظر آهنگ کنندگان به شهر مکه می‌افتد به خاطر می‌آورند و باید به خاطر بیاورند که آنجا محیط امن، محیط نور، مرکز وحی، مهبط ملائکه و در بردارنده قبله عبادت است.

آری، به منطقه امن و امان وارد می‌شوند، منطقه‌ای که در آنجا از هر ستم و تجاوزی در امان هستند و همان جاست که باید با تمام وجود، برای نجات از عذاب قیامت فعالیت کنند.

به محیطی می‌رسند که باید در تمام لحظاته غرق حق بود، حق شد و حق گفت و حق دید و حق شنید و به سوی حق بازگشت، بازگشتی که در آن بازگشتی نباشد. به محیطی در می‌آیند که رنج فراق را باید به شیرینی وصال تبدیل کنند و با توفیق صاحب بیت همه حجاب‌ها را از جلوی دید قلب و چشم جان بردارند.

زائر، باید در اولین نگاه به شهر مکه، به یاد آورد که اینجا شهریست که خداوند آن را به موجب نیایش ابراهیم، محل امن قرار داده و شأنش را آن چنان والا گردانده تا آنجا که به آن قسم یاد کرده و فرموده است:

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 149

[و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ] «1».

و سوگند به این [مکه] شهر امن

زائر با همان حال روحانی وارد محیطی می شود که برای همه چیز محیط امن است، محیطی که درختان و گیاهانش بدون این که آن ها را با زره پوش در حفاظت قرار داده باشند از تجاوز متجاوز در امان است، حتی شاخه ها و ریشه ها و بوته ها همه در امانند.

حرم، چهار فرسخ در چهار فرسخ است و این محیط را خداوند محیط امن قرار داده به حدی که هرگاه شاخه ای از حرم سر درآورده باشد، به احترام این که ریشه اش در حرم است نمی توان آن را برید و یا برگی از او چید و هم چنین اگر درختی در بیرون حرم باشد ولی یک شاخه اش سر به حرم آورده باشد به هیچ چیز آن درخت هم نمی توان دست درازی کرد.

محیطی که وحش هامون و آهوانش چهار فرسخ در چهار فرسخ از تعرض مصونند، از این جهت رم نمی کنند و نمی توان آن ها را رم داد و وحشت زده کرد، نباید به نحوی رفتار کرد که از انسان برمند و در این محل حتی با اشاره چشم هم نمی توان صیدی را رماند!!

محیطی که مرغان هوایش با سواران تماس می گیرند و نمی رمند، با آن که در پشت کوه ها و پهنه دشت ها و در همه جای دنیا آدمیان را هم وحشت هست، ولی در این منطقه و وادی، نیروی غیبی که امان بخش است حکمفرماست، آن چنان که مرغان پناهنده را نیز چنان ایمنی داده که سواران راه مکه در بین کوه های مهیب دست به کاکل آن مرغان می کشند ولی آن ها نمی رمند، با آن که مرغ پر پرواز

(1) - تین (95): 3.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 150

دارد و پای هم در گل ندارد که اگر بترسد نتواند پرواز کند.

محیطی که از بیرون آن اگر آهویی رو به حرم دارد، هر چند به حرم نرسیده باشد نمی توان آن را هدف قرار داد، یا به کسی نشان داد تا او را هدف قرار دهد، حتی با گوشه چشم هم نمی توان به او صدمه رساند و نیز نمی توان با چشم به کسی اشاره کرد تا به آن حیوان آزار رساند.

محیطی که اگر مرغی بر شاخه‌ای از درختی بنشیند که ریشه آن در حرم روئیده، اجازه نیست آن مرغ هدف قرار گیرد، یا اگر به شاخه درختی نشسته که يك شاخه آن درخت سر در حرم کشیده آن را هدف گرفت!!

محیطی که اگر کسی دسته کبوتری را رم بدهد، برای جبران این بی‌انضباطی باید يك گوسپند كفاره بدهد و هرگاه آن دسته رفتند و به جای خود برنگشتند باید به عدد هر يك، يك گوسپند جریمه بدهد، محیطی که اگر در آن از کسی ظلمی صادر شود در حکم الحاد و خروج از حق و به منزله بی‌دینی است.

محیطی که اگر کسی مال بی‌سرپرستی جلوی پای خود دید حق برداشتن آن را ندارد، حتی حق انگشت پا زدن به آن هم ندارد.

زائران پس از ورود به چنین محیطی که از آن به عنوان حرم یاد می‌شود، به تدریج برای انجام مناسک به سوی مسجد الحرام حرکت کرده و برای دیدن آن جایگاه مبارك و مقدس و انجام مناسکش آماده می‌شوند.

زائر پس از طی راه به درب مسجد الحرام می‌رسد، در اینجا باید با کمال ذلت و انکسار و شرمساری و حیا و خضوع و خشوع، صورت به دیوار مسجد الحرام گذاشته عرضه بدارد:

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 151

اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ.. «1».

خدایا، خانه خانه توست و حرم حرم توست و بنده بنده توست.

زائر پس از ورود به مسجد الحرام نظرش به کعبه می‌افتد، آری کعبه که جلال و شکوهی بی‌اندازه دارد، در آن وقت است که باید تمام لحظات بندگی انبیا و ائمه و اولیا علیهم السلام و به خصوص ابراهیم و اسماعیل را به یاد آورده و با تمام وجود خود را پشت سر آنان قرار دهد و به سوی حقیقت حقه الهیه به حرکت آید، تا در این مسیر که مسیر بندگی و خلوص است، خیر دو جهان را برای خویش تأمین نماید.

درس‌هایی از زیارت کعبه

لحظه دیدن کعبه چه لحظه پرشکوهی است، کیست که بتواند به وصف آن لحظه برخیزد، لحظه دیدار خانه خدا، آری دیدار خانه خدا، دیداری که در تمام عالم لحظه‌ای پرقیمت‌تر از آن دیدار نمی‌توان یافت، در این لحظه باید با عینک آیات کتاب خدا و معارف الهی، به کعبه نظر کرد.

چون با آیات و معارف نظر شود، در آینه کعبه ابراهیم دیده می‌شود، مردی که با فرزندش بانی این بنا به دستور خدا بود و زیربنای آن را خلوص و تقوی و فداکاری قرار داد، آری باید به دقت نگریست تا از جوّ معنوی این بنای توحیدی، ابراهیم را یافت و پس از یافتن او رموز بندگی و اصول معنوی او را ادراک کرد و اگر اینگونه نباشد، زیارت ناقص و بلکه سیاحت است.

[و إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ

(1) - من لا يحضره الفقيه: 531 / 2، الطواف؛ بحار الأنوار: 342 / 96، باب 62، حدیث 16.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 152

مُصَلَّى] «1».

و [یاد کنید] هنگامی که ما این خانه [کعبه] را برای همه مردم محل گردهمایی و جای امن و امان قرار دادیم، و [فرمان دادیم:] از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید.

جعل مثابه، یعنی بازگشت گاه، همانند جعل امامت است که در آیات شریفه قبل از این آیه در حق ابراهیم بیان داشته، امامتی که خدا قرار می‌دهد، برای این که دل‌ها به سوی آن متوجه شود و پس از توجه دل، عقیده انسان و عمل و اخلاقش در سایه رهبری امام بر حق، مستقیم گردد، تا در نتیجه جهان پر از عدل و داد شود و بساط بیدادگری و ظلم و خیانت برچیده شود.

قرار دادن بیت به صورت مثابه نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل امن و عدل می‌باشد.

نفسی که طبیعتاً جویای واقعیت است، این جویایی مانند امام‌جویی است و توجه به چنین خانه‌ای که فطرت حق‌جویی و عدل را بیدار سازد، از کشش‌ها و خواسته‌های درونی آدمی و به سود وی می‌باشد.

همان طور که مردمی به سوی شهوات و برتری جویی و محیط مناسب به آن می گرایند، مردمی هم تحت رهبری فطرت و تربیت پیامبران می کوشند تا ارزش های انسان را بالا ببرند و قوی گردانند و خود را به محیط خیر و حق رسانند.

پس اینگونه انگیزه تعالی جویی و برتری خواهی از خواسته های فطرت، بلکه یگانه خواسته و جاذبه بشری است و خواسته و انگیزه های دیگر از ریشه های نفسی

(1) - بقره (2): 125.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 153

و حیوانی برمی آید.

«للناس»: در آیه گویا اشاره به همان جهت انسانیت است، اینگونه انگیزه ها و مبادی عالی انسانی چون مبتلای به بندها و جاذبه های غرایز مادی است، می کوشد تا خود را از این بند برهاند و به کمالات شایسته خود برساند، از این رو انسان همین که امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت شیفته او می شود و می خواهد در ولایت او در آید.

[و إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ] «1».

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمانم [نیز پیشوایی برگزین]. [پروردگار] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد.

می بینید که ستمگر از این حریم خارج است و بزرگ ترین ستم بر نفس، جلوگیری از شناخت امام و پیشوا است و آن کس که خود را در حریم بینایی قرار ندهد ستمگر و متجاوز است.

در هر صورت چون خود امام و ابتلائاتش و اتمام کلماتش به صورت ظاهر وجود ندارد، صورتی از ولایت امام، همین خانه است که بنا و مناسک و آداب آن معنای امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم می نماید، چنان تصویری که نه زبان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسمه را دارد، نه تنها شمایل ظاهری را می نمایاند و نه تنها مانند کتاب فقط شرح حال است، نه این شهر و این خانه برای این ها و اینگونه

(1) - بقره (2): 124.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 154

مقاصد، خارج از اصول عالی نیست، این خانه با همه آدابش تصویربست که چهره ابراهیم را در عالی ترین صورت معنوی در ضلع ظاهری در خیال ترسیم می کند و شخص خود را در هنگام اجرای مناسک با ابراهیم هم قدم و هم صدا و با اندیشه های بلند او آشنا می نگرد و همان کلماتی که از ضمیر ابراهیم برانگیخته شد و صورت و سیرت او به آن مبتلا گردید تا تمامش کرد و در ضمیر هر انسانی که به رموز این بیت آشنا شود و واقعیت ابراهیم را در آن بنگرد برانگیخته می شود، آری از این رهگذر باید سالی قریب يك میلیون انسان، ابراهیم وار به تمام نقاط زمین پخش شوند و ندای توحید را با تمام شرایطش، چون آن امام بزرگ در عالم پخش کنند ولی افسوس و...

در آن صورت که آدمیان، متوجه صورت معنوی ابراهیم می شوند امامت او، قلوب مستعد آنان را پیرو او می گرداند.

مثابه شدن این خانه هم که عبارت از خطوط بندگی آن رادمرد بزرگ توحید است، نفوس مستعدی را به سوی آن می کشاند، تا در گیرودار زندگی از دور و نزدیک به سوی آن روی آرند و به آنجا رفت و آمد کنند تا اندك اندك حق و کلمات او بر وجود مردم حاکم شود و نفوس از کشمکش ها و تشویش ها و جاذبه های مختلف و نگرانی ها که از خودبینی و سوداندیشی و برتری جویی برمی آید برهند و به آرامش و امنیت خدایی گرد آیند «و اماناً».

پس از روی آوردن و رفت و آمد پی در پی، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او با تمام کلمات و وظایف امامت، چهره می نماید و از میان بنای بیت و سنگ و گل آن، نقشه ابراهیم ظاهر می شود، همان طور که چهره مردان فداکار و نمونه های غیرت و ملیت، یا پستی و شهوت، عواطف و ملیت و شهوت را بیدار می نماید، چهره ابراهیم در حال انجام مناسک در آینه روح انسان بیدار منعکس می گردد، تا در

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 155

سایه این انعکاس، فطرت حق پرستی و قیام به وظایف انسانی را برانگیزد و در صورت و حال قیام به نماز، نمایان و آغاز می گردد:

[وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى] «1».

از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید.

نظری دیگر به امامت ابراهیم در زیارت کعبه

[وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرَّكَّعِ السُّجُودِ] «2».

و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردم که خانه‌ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده‌گذاران [از هر آلودگی ظاهری و باطنی] پاکیزه کنید.

وضع محیط حیات ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام در محیطی چشم‌گشود که سراسر آفاق آن را، اوهام شرک و ستاره‌پرستی فراگرفته بود.

بناهای مجلل، هیاکل بتان و ستارگان از هر سو به آسمان کشیده شده بود و دانشمندان اخترشناس و غیب‌پرداز که با لباس‌های سپید و چهره‌های مهیب، پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند، مردم آن سرزمین گرفتار اوهامی بودند که با دانش‌های آن زمان درهم آمیخته و تقلید

(1) - بقره (2): 125.

(2) - بقره (2): 125.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 156

و تعظیم در نفوس ریشه دوانده بود.

همه طبقات در برابر بت‌هایی که صورت پیشوایان گذشته و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را می‌نمایاند، سر تعظیم فرود می‌آوردند و پیشانی‌هایشان به خاک می‌ساییدند، در چه خاطری جز آنچه همه می‌اندیشیدند، اندیشه‌ای راه می‌یافت و چه چشم عقلی جز آنچه همه می‌دیدند می‌توانست ببیند و چه نفسی می‌توانست از بند آن اوهام رهایی یابد و بطلان آن‌ها را دریابد و چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی گوید و چه اراده‌ای می‌توانست در برابر آن‌ها پا برجا بماند؟!

بیان قرآن پیرامون ابراهیم علیه السلام

آیاتی از کتاب خدا مسائل مختلفی از حضرت ابراهیم و ابتلائات او را روشن می‌کند که مضمون آن چنین است:

پس از آن که کلمه حق در وجودش طلوع کرد، با پدر خوانده‌اش یا به تعبیر گروهی از مفسران، عمویش به محاجه برمی‌خیزد، اوهام شرك را طرد می‌نماید و محکوم می‌کند، قدرت ملکوت آسمان‌ها و زمین برایش نمودار می‌گردد تا به مرحله یقین می‌رسد، آن گاه از آن محیط شرك‌زا خود را بیرون می‌کشد.

در خلوتگاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می‌اندیشد، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید ربوبیت را درمی‌یابد.

آنچه مردم را از مبدأ آفرینش برگردانده بود، شرك در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شرك در مبدأ و صانع.

ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آن‌ها، غبار اندیشه‌های مردم درباره روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران که از اوهام محیط برخاسته بود، از

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 157

برابر چشمش زایل می‌شود، آن گاه تجلی این حقیقت و گرداندن روی خود را به سوی آن اعلام نموده و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت گرایید و از تهدید به خشم خدایان ساخته شده و اربابان بی‌اثر دیگر نهراسید.

این آیات می‌نمایند که چگونه کلمه ربوبیت ابراهیم را از محیط شرك تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه وجه و آرامش خاطر پیش برد و این کلمه را تکمیل نمود و کلمه رحمت او را برای رهایی خلق از بندهایی که بر عقولشان بسته و به بندگی غیر خدایشان درآورده بود از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت تا با زبان دعوت و احتجاج بپاخواست و در میان آن گمراهان به راه افتاد.

مقام امامت ابراهیم علیه السلام

آری، او پس از آن همه ابتلا و اتمام کلمات، به مقام پیشوایی و امامت برگزیده شد، چنان که از مضمون آیه و مفهوم لفظ «اماماً» و اطلاق آن استفاده می‌شود.

امام نمونه کامل همه کمالات عقلی و نفسانی و بدنی است و چون همه این خصوصیات و ابتلائات برای مقام نبوت و رسالت بیان نشده، باید مقام امامت مقامی برتر از نبی و رسولی باشد که کلمات را اتمام ننموده و به مقام امامت نرسیده است.

حال که شایستگی ابراهیم را توجه کردید، به توضیح آیه شریفه عنایت کنید تا بیش از پیش به واقعیت مناسک پی ببرید.

گرچه صورت واقعی و حقیقت امام به مقتضای تقاضای نفوس، گاه آشکار است و گاه پنهان، ولی مظهر و صورتی از مقام معنوی و فکری امام همیشه در میان مردم باید محسوس و باقی باشد، یا نقشه امامت که بزرگ‌ترین و مؤثرترین نقش رهبری و کمال خلق است، به صورت نقش ثابت و پایداری، مستقر گردد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 158

اگر مجسمه امام ساخته شود، چنان که برای باقی و زنده داشتن قهرمانان و مفاخر تاریخی و الهام گرفتن از آنان مجسمه می‌سازند، این خود راهزنی در حریم توحید و حق‌پرستی و معنا را زیر جسم پنهان داشتن و به صورت گراییدن و به جاهلیت و گمراهی برگشتن است که ابراهیم خود برای درهم شکستن مجسمه‌های آن پیا خاست.

باید ساختمانی بسازد که با تمام شؤنوش خطوط بندگی نسبت به حق را به بندگان بیاموزد و صورت امامت و رهبریش را نسبت به انسان‌ها برای هدایت آنان به سوی حق نشان دهد.

این ساختمان البته باید ساختمانی باشد ساده و بی‌آلایش و به نام خدا و توحید و پاک از صورت‌ها و اوهام بشری و نمایاننده فکر و اندیشه و ابتلائات ابراهیم امام و پیشرو.

و برخداست که چنین ساختمانی را با تمام شؤنوش حفظ فرماید و تا برپا بودن نظام عالم محافظت کند که با نمایاندن صورت و نقشه امامت آن پیشوای موحدان، حجت بر بندگان تمام باشد، چنانچه کلمات را بر خود ابراهیم تمام کرد و چنین ساختمان بی‌آلایشی بر بسیط خاک برای ابد برپا نمی‌شود و خطوط عالی بندگی را نشان نمی‌دهد مگر به دستور و عنایت مقام بلند ربوبی باشد.

[وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ] «1».

و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم.

چون ابراهیم و اسماعیل حریم فکر و نفس خود را از آلودگی‌های دنیای غبارآلود آن روز و از شرك و اوهام و گناه و پلیدی‌ها پاك و برکنار داشتند و توحید

(1) - بقره (2): 125.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 159

خالص بر آنان تجلی کرد، این تجلی همان عهدی بود که خود به آن محقق شدند و با همین عهد باید حریم خانه‌ای که به دستور او برپا کرده بودند از هر آلودگی و آثار شرك پاك نگهدارند و نظامات آن، خالص برای خدا و تطهیر نفوس باشد.

چنان که هر راه و روشی که به مطلوب برساند، عهد محقق می‌شود که باید شخص سالک همیشه همان راه را در پیش بگیرد و دیگران را نیز بر آن بدارند و موانع را از راه راهروان بردارد.

چون این خانه مضاف و منسوب به ذات مقدس الهی «بیّتی» و مناسک آن ظهور و تمثیل همان روشی است که ابراهیم و در پی او اسماعیل پیش گرفتند، تطهیر آن از آلودگی شرك و پلیدی‌ها و انصراف از غیر حق، اولین شرط طریق و طریق پیما است.

تطهیر خانه خدا و مناسک آن از هر چه ذهن را از توحید منصرف کند و عاطفه و غریزه پرستی را برانگیزد و امنیت داخلی نفسانی و محیط خارج را برهم زند، تطهیر از همه این‌ها به سود این گزیدگان و آماده کردن طریق آنان است و خلاصه این بیت و آداب و واجباتش تا لباس و حرکات و اندیشه حاجی، همه از هر جهت باید پاك باشد!!

آری، بیت باید از همه شوائب و اوهام و شرك و پلیدی پاك باشد.

[لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ] «1».

برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده گذاران.

گویا این اوصاف چهارگانه‌ای که در آیه آمده، اشاره به مقامات و مراتبی است که ابراهیم پیموده، همین که برای سالک این مسیر، در حریم این عبادات خالص، حق

(1) - بقره (2): 125.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 160

تجلی نمود، اراده و اندیشه او را که پیوسته به منافع و شهوات فردیست به حق می پیوند و مانند اجزای ریز و درشت جهان به گرد مرکز حق و سود عموم می گرداند.

این حقیقت در عالم صورت، به صورت طواف پیرامون خانه منسوب به دست ابراهیم و منسوب و مضاف به خدا در می آید. چون طواف کننده به دور خانه خدا، بر اثر توجه به حقیقت مسئله و کشش روح خانه از جاذب نفسانی و شخصی یکسره آزاد شد و با حرکات دایره‌ای، حق را در هر جانب و هر جهت مشاهده کرد، لازم و معتکف به آن می شود.

[الْعَاكِفِينَ] یا بنا به آنچه که در سوره حج آمده: [الْقَائِمِينَ] «1» گویا اشاره به قیام به حق و وظیفه پس از طواف است، آن گاه عاکف یا قائم از نیم یا بیشتر وجود خود و جهان چشم می پوشد و فانی در پرتو عظمت و قدرت می گردد و در برابر آن خم شده و برای قرب به آن به صورت رکوع در می آید، [و الرُّكْعَ].

پس از آن که در انوار عظمت فرو رفت و یکسره فانی شد، به صورت سجده چشم از همه چیز برداشته و سر به خاک می نهد و هستی خود را در برابر اراده ازلی از دست می دهد، [السُّجُودَ].

جلوه‌ای از بندگی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام

زائر همین که وارد مسجد الحرام می شود و نظر به کعبه می اندازد باید به یاد آورد که چون ابراهیم و اسماعیل برابر با عهد خداوندی خانه را آراستند حقایقی از

(1) - حج (22): 26.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 161

حضرت حق درخواست کردند که خداوند عزیز از آن حقایق در آیات 127 - 130 سوره بقره خبر می دهد.

[رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا] «1».

پروردگارا! [این عمل را] از ما بپذیر.

دعا کردند و درخواست نمودند، دعایی که خضوع و انقطاع آن دو را آشکار می‌نماید و از راز دلشان پرده برمی‌دارد و از زبانشان سر می‌زند، گویا آنان چنان در برابر عظمت و اراده حق مقهور بودند که کار بنا در نظرشان ناچیز بود و نامی از آن نمی‌بردند.

درخواست پذیرفته شدن آن عمل را کردند و می‌دانید تا عمل خالص نباشد نمی‌توان برای آن درخواست پذیرش کرد.

در هر صورت پذیرش هر چیزی به اینست که شخص پذیرا، آن را جزء هستی خود نماید و مقصود پیش آورنده را منظور دارد.

در این آیه مقصود از درخواست پذیرش، گویا اینست که پروردگار این بنا را مشمول ربوبیت «رَبَّنَا» ی خود گرداند و به سنگ و گلی که روی هم چیده و در معرض فناست صورت بقا دهد و در پرتو صفت ربوبیتش مانند ثابتات عالم شود و منشأ تربیت خلق گردد.

در اینجا زائر باید به این واقعیت توجه کند و خود را با تمام شؤون حیاتش به ربوبیت رب العالمین متصل گرداند تا از تمام فیوضات ربانیه بهره‌مند شود.

[رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ] «2».

(1) - بقره (2): 127.

(2) - بقره (2): 128.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 162

پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده.

خواستند تا یکسره روی آنان از غیر گردانده شود و خداوند آنان را تسلیم خود نماید و نیز این قسمت از دعا تذکریست از هدف نهایی این بنا و خانه، گویا این نیت و درخواست آمیخته با آب و گل این ساختمان است و روح بانیان را در این صورت مجسم می گرداند تا در تکمیل بنا و مناسک و آداب آن، دو فرد کامل و شاخص اسلام و از هر رو تسلیم اراده و اجراکننده امر خدا شوند و از ذریه او پیوسته مردمی هم فکر و هم آهنگ و به تمام معنی تسلیم حق تربیت شوند تا مانند همه پدیده های جهان از ذرات تا کرات در محور حق و عدل بگردند.

[وَمِنْ دُرَرِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ] «1».

و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر.

آری، زائر باید به این حقیقت توجه داشته باشد و سعی و کوششش بر این باشد که خود را به حریم تسلیم برساند، نه این که در آنجا به صورت ظاهر تسلیم شود و پس از بازگشت از حج دوباره همان شود که بود.

[وَأَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا] «2».

و راه و رسم عبادتمان را به ما نشان ده.

از خدا می خواهند تا جزء به جزء عبادات و محل های آن را نشان دهد، یا چنان تعلیم دهد که مانند دیدن باشد، بنابراین از آغاز تأسیس بیت همه مناسک طبق فرمان الهی بوده و ابراهیم به آن متعبد گشته، این مناسک از طواف و سعی شروع

(1) - بقره (2): 128.

(2) - بقره (2): 128.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 163

می شود و به قربانی که رمز اسلام کامل است تکمیل می گردد و هر يك از این مناسک از طواف و نماز و سعی و وقوف به عرفات و مشعر و رمی و ذبح، رمز یکی از مراتب تکامل در توحید می باشد.

آن گاه از خداوند طلب توبه می کنند و گویا مراتب صعودی تسلیم در مسلمانان و تعبد در مناسک و توبه صورت دیگری است از راه برگشت به سوی بهشت و موطن نخستین آدمی که از آن هبوط یافت «1».

ای زائر خانه حق! آداب حج و برنامه مناسک را آن چنان انجام ده که ابراهیم و اسماعیل انجام دادند.

راستی، حج بجای آر و به حقیقت دامن رحمت حضرت حق را بگیر و خویش را برای تسلیم و توبه حقیقی در آن مکان مبارک آماده کن.

مسلم بدان که پس از بازگشت به وطن اگر در خط عبودیت به آن معنایی که خواسته‌اند حرکت نکنی حج بجا نیاورده، بلکه در مقدس‌ترین جایگاه و در حضور بانی هستی، سخنانی چند به ظاهر گفته و اعمالی مختصر، خالی از روح و محتوا بجا آورده‌ای.

پیام پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از کنار کعبه

علاوه بر خاطره‌های شیرین و بیدار کننده‌ای که از دیدن مکه و حرم و بیت در ذهن بیننده بیدار نقش می‌بندد، خاطره دیگری او را متوجه به خود می‌کند که خیر دنیا و آخرت او به آن بستگی دارد، خاطره‌ای که عامل پیاکننده عدل و دادگستری

(1) - برای شرح بیشتر این ماجرای اعجاب‌انگیز به تفسیر پرتویی از قرآن، مجمع البیان، المیزان، المنار، کشف الأسرار میبیدی مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 164

در تمام شؤون حیات است و آن پیام پیامبر عظیم‌القدر اسلام صلی الله علیه و آله از کنار کعبه به تمام مسلمانان جهان است.

پیامی که چهار بار دیگر در سفر حجة الوداع به وسیله خود پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ گردید و ابلاغ مکرر آن دلیل بر عظمت آن پیام بود.

در آن پیام منشور امنیت، منشور سلامت، منشور سعادت گوشزد مسلمانان شد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در این سخنرانی اینگونه دعا کردند:

خداوندا! رحمت آر و طراوت و سرسبزی ده به آن کس که سخن مرا بشنود و بفهمد و به دیگران برساند «1».

آن شخصیت عالی آسمانی و آن انسان ملکوتی کنار خانه خدا ایستاد و روی مبارك خویش را به طرف جمعیت کرده و با صدای بلند فرمود:

خداوند بزرگ را سپاس و حضرتش را ثنا، از او كمك می‌جویم و بخشش و لطفش را می‌طلبیم و به وجود مقدسش باز گشت ماست و از شر و خطر نفس و کردارهای ناروا به او پناه می‌بریم.

هر کس را خدا دستگیری کند کسی قدرت ضرر زدن به او را ندارد و آن کس را که خدا به خود واگذارد منجی و راهبری نخواهد داشت.

گواهی می‌دهم که جز او معبودی نیست و اقرار می‌کنم که حضرتش را شریکی نمی‌باشد و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست؛ مردم! من هم بشری هستم میان شما، شاید مرا دیگر در این جایگاه نبینید، پس آنچه به نفع شما می‌گویم بشنوید

(1) - تحف العقول: 31؛ الخصال: 257 / 2؛ بحار الأنوار: 380 / 21؛ سیره ابن هشام: 250 / 4؛ تاریخ یعقوبی: باب حجة الوداع؛ تاریخ طبری: 168 / 3.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 165

و اندیشه کنید و به مردمی که در اینجا حضور ندارند برسانید.

1- ای بندگان خدا! شما را به خودداری از گناه و فرمان بردن از برنامه‌های الهی دعوت کرده و تشویق می‌کنم و سخنم را با بهترین دستور که تقوا است آغاز می‌نمایم.

ای مردم! همان طور که امروز روز محترم و این ماه محترم و این جایگاه مرکز محترمی است خون و مال و آبروی شما تا روز بپا بودن نظام عالم و برپا شدن محشر محترم است و باید هر کدام از شما نسبت به یکدیگر در این سه امر مراعات یکدیگر را بنمایید، آری ای مردم! احترام خون و مال و عرض همدیگر را نگاه داشته و از تجاوز به این سه برنامه بترسید، خداوندا! شاهد و گواه باش که فرمان تو را به مردم رساندم.

2- ای مردم! هر کس امانتی نزد اوست، به صاحبش برساند و در امانت خیانت ننماید.

3- ربای که در جاهلیت معمول بود، لغو و باطل می‌کنم و آن را از بین رفته حساب می‌نمایم و اول ربایی که پایمال می‌کنم ربای عمویم عباس پسر عبدالمطلب است، هر کس پولی به قرض داده و در آن ربا منظور داشته، اصل مال خود را بگیرد و نسبت به فرعش چشم‌پوشی کند؛ ای مردم! نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید.

4- خون‌هایی که در زد و خورد های زمان جاهلیت ریخته شده، همه را از بین رفته و باطل اعلام می‌کنم و اول خونی را که هدر می‌نماید خون حارث بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب است که طفلی شیرخوار و از خویشاوندان من بود و قبیله بنی لیث او را کشتند، دیگر در صدد انتقام خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده برنمایید؛ زیرا به حکم خداوند، انتقام‌جویی و کینه حرام و تعطیل است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 166

5- تمام مناصب زمان جاهلیت و افتخارات خانوادگی و فخرفروشی به پدران و اجداد و حسب و نسب همه را از بین بردم، هر کس باید متکی به اعمال خود باشد، فقط دو وظیفه باقی است:

محافظت از کعبه، آب دادن به حاجیان و انجام این دو وظیفه نیز نباید موجب افتخار و خودپسندی گردد و کسی حق ندارد از این راه برای خود عنوانی قائل شود.

6- هر کس بدون جهت و به ناحق کسی را بزند، یا غیر قاتل را بکشد، خطاکار و بزرگ‌ترین دشمن خداست و هر کس عمداً کسی را نابود کند، باید در عوض کشته شود و در قتل شبهه عمد که آلت قتاله سنگ و چوب نباشد، یا به قصد کشتن بکار برده نشده باشد، قاتل باید صد شتر دیه بدهد و هر کس بیشتر مطالبه کند، اهل جاهلیت است.

7- ای مردم! پس از پیدایش خانه کعبه و اعلام توحید، شیطان از این که کسی را در این سرزمین برای پرستش خودش یا گرایش به بت برگرداند مأیوس شده، اما آگاه باشید که ممکن است از راه‌های دیگر آمده و شما را در برنامه‌های خلاف حق مطیع خود کند، از او بترسید و در برابر کشش او خود را مسلح کنید تا شرش را از خود دفع نمایید؛ مردم! در برنامه‌های خلاف حق، داخل نشوید که ندانسته ابلیس شما را گمراه کند.

8- ای مردم! شماره ماه‌ها در کتاب خدا از روز آفرینش آسمان‌ها و زمین دوازده بود که چهار ماه آن: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم، رجب، حرام و دارای حرمت و فضیلت است.

سه ماه آن متوالی و یکی از آن چهار ماه که رجب باشد تنها افتاده و آن بین جمادی و شعبان است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 167

مردم! پس و پیش کردن این چهار ماه برای ادامه جنگ و خونریزی از زیادی کفر است، حرمت این ماه‌ها را نگاه داشته و در آن از جنگ پرهیزید.

آری، پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله، برای امنیت عموم جهانیان، چهار ماه نامبرده را در فصول مختلفه در تمام نقاط زمین حرام قرار داده و مردم را الزام به آتش بس نموده، تا عقلا و خردمندان قوم بتوانند نقشه صلح و مسالمت را توأم با مصالح عمومی اجتماعی عملی سازند.

9- ای مردم! شما را درباره زنان سفارش می‌کنم که با آنان به نیکی رفتار کنید؛ زیرا آن‌ها امانت خداوندند که شما به گفته حق، آنان را بر خود حلال کرده‌اید؛ مردم! شما را بر زنان حق است و آنان را نیز بر شما حقی است، حق شما بر آن‌ها این است که بستر خود را فقط برای شما حفظ کنند و هر که را شما میل ندارید به خانه راه ندهند مگر اجازه دهید، آنان باید از هرزگی پرهیزند و خود را برای شما حفظ کنند، اگر سرپیچی کردند خداوند به شما اجازه داده بر آن‌ها سخت‌گیری کنید ولی این سخت‌گیری باید در حدود اذن الهی باشد، از بستر آنان کناره جوید تا تنبیه شده و ادب شوند، البته نه به اندازه‌ای که به آنان آزار وارد شود و زخمی برسد و دگرگونی رنگ و پوست به دنبال آورد.

پس از آن اگر از روش غلط خود باز ایستادند، بر شماست که حقوق اسلامی آن‌ها را رعایت کنید، خوراک و پوشاکشان را به اندازه متعارف تأمین کرده و با آن‌ها به خوبی رفتار نمایید.

10- آگاه باشید که مسلمانان برادر یکدیگرند، روا نیست مسلمان برادرش را فریب دهد و به او خیانت کند و از او غیبت نموده، خونس را بریزد و مال برادر خود را به ناحق بخورد، آیا حکم حق را رساندم؟ خدایا! گواه باش.

11- پس از من به کفر برنگردید، به روی هم شمشیر نکشید، به جان هم نیفتید،

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 168

چه من برای پایان دادن به نزاع و حل اختلافات داخلی و تمام امور زندگی شما دو چیز در میان شما باقی گذاردم، تا زمانی که به دستور آن دو عمل کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو: قرآن مجید و عترت من است؛ خدایا! گواه باش که حکم رساندم.

12- مردم! تمام مسلمانان از نظر حقوق اجتماعی با هم برابرند، عرب را بر غیر عرب برتری نیست و عجم را بر عرب مزیتی نباشد؛ زیرا خدای شما یکی است و پدر شما هم یکی، پدر شما آدم است و آدم از خاک، هرکس پرهیزکارتر است در پیشگاه خداوند گرامی تر است، آیا ابلاغ کردم؟ خدایا! شاهد باش.

13- راجع به حقوق مستخدمان، نوکر و کلفت، به شما سفارش می کنم که از آنچه می خورید و می پوشید به آنان بخورانید و بپوشانید و با تمام آن ها با مهربانی و خوش زبانی رفتار کنید.

14- ای مردم! راستی، خداوند به هر وارثی بخشی میراث عنایت فرموده و وصیت در بیش از ثلث مال، بر هیچ وارثی نافذ نیست، فرزند مال رختخواب است، یعنی کسی حق نسبت دادن زنازادگی به کسی ندارد و کیفر زناکار سنگساری است، آن کس که از بیگانگان پیروی کند و هر کس زیر پرچم بیگانگان رود و از تبعه غیر مسلمان شود و هر کس که خود را به غیر پدران و نیاکان خویش انتساب دهد و دیگری را به ناحق پدر خود معرفی کند و هر کس که خود را به غیر مولای خود ببندد، ملعون است و لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد، بدانید که خدا از چنین کسی توبه و عوضی را نمی پذیرد.

15- ای مردم! همه شما در برابر امر پروردگار و ابلاغ رسول او موظف و مسؤولید، باید تمام این برنامه های مرا، حاضران به غایبان برسانند، خدایا! گواه

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 169

باش که ابلاغ کردم «1».

پیام امیرمؤمنان علیه السلام به فرماندار مکه

امام علی علیه السلام به فرماندار مکه برای رعایت وضع زائران خانه حق، پیام مهمی دارند که تمام فرمانداران مکه در همه تاریخ نسبت به این پیام سخت موظف و مسؤولند.

امام می فرماید:

ای قثم بن عباس فرماندار حجاز! برخیز و با مردم حج بگزار و هم چنان که خداوند دستور داده، بر انبوه حج گزاران که گرد خانه خدا طواف می کنند و هم چون گردابی سهمناک می گردند، آیات خدا را تلاوت کن و از حق و حقیقت سخن بگوی.

در آنجا که بیگانگان و دور نشینان از فرسنگ‌ها راه جمع می‌شوند و چادر نشینان عرب، هم چنان با خوی صحرایی و تربیت قومی، قدم در محیط حرم می‌گذارند، هزاران فکر مختلف در مغز آنان است و هزاران استعداد شدید و ضعیف در نهادشان پنهانست، فرصت خوبی است که حکمران سخن راند و مرام مقدس اسلام را بر اجتماعی چنین رنگارنگ فرو خواند.

تو نیز آن چنان که سزاوار است، دامن به کمر زن و حقایق دین را بیان کن و اصول برابری و مساوات را که سرلوحه قانون مقدس اسلام است، خاطر نشان عموم کن.

هر بامداد و شامگاه در محضر عدالت و حکومت بنشین و نیازمندان را با فروتنی

(1) - الخصال: 486 / 2؛ حدیث 63؛ بحار الأنوار: 380 / 21، باب 36، حدیث 8.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 170

و تواضع بپذیر و به مظالم و عرایض قوم، با کمال دقت رسیدگی کن.

زهار جامه دگرگون مپوشی و بر دادگاه حاجب و دربان مگذاری و در انجام خدمت خود بر دیگران منت نهدی، اگر خدای ناخواسته چنین شود، تو را کیفر خودپسندان و متکبران خواهم داد!!

خود دربان خویش باش و زبانت کار سفیر کند؛ زیرا کسی که بر آستان عدالتخانه معطل ماند و با دربانان گفت و شنود کند، پیدا است که دادخواهیش به کجا فرجام خواهد گرفت.

اموالی را که در این مأموریت از مسلمانان به نام بیت المال دریافت می‌دارید، باید به هنگام مصرف، دقیق رعایت شود که مستمندان کلفت‌مند بر همگان مقدم باشند و تا در حد کافی بینوایان از مال الله استفاده نکرده‌اند، دیناری به بی‌نیازان نرسد.

آری، آن تهیدستان که عیال و فرزند دارند، از بیت المال بیش از دیگران حق می‌برند. نمی‌دانم، چگونه تو را به کوی مستمندان فرستم و درباره فقرای مکه با تو به چه زبان سفارش کنم!!

وای بر تو! اگر شی آسوده بخوابی و در حوزه فرمانداریت تیره‌بختی گرسنه و هراسان به سر برده باش!!

به اهل مکه اخطار کن که حق ندارند از میهمانان طواف گزار خویش به هیچ نام دستمزد و اجرت بگیرند؛ زیرا خدای بزرگ در قرآن مجید فرموده:

بومی و بیگانه در خانه خدا یکسان اند و هیچ يك را بر دیگری فضیلت و برتری نیست «1» «2».

(1) - «سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» حج (22): 25.

(2) - نهج البلاغة: نامه 67؛ بحار الأنوار: 33 / 497، باب 29، حدیث 702.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 171

[وُطِفَ بِقُلُوبِكُمْ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكُمْ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكُمْ حَوْلَ الْبَيْتِ]

طواف کعبه

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت مربوط به حج می فرمایند:

چنانچه با وجود ظاهرت با تمام زائران به دور خانه حق طواف می کنی، با وجود باطنت و حقیقت روح و قلبت همراه ملائکه ملکوت که بر حول محور عرش در طوافند، طواف کن.

کعبه يك سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند بین یار کجاست

چه موقعیت حساسی، چه مرحله با عظمتی، طواف، آری طواف، آن هم طوافی ملکوتی، طوافی روحانی، طوافی آسمانی، طوافی که دور اولش از دور زدن به دور بیت شروع و دور آخرش به دور صاحب خانه ختم می شود. طوافی برتر از طواف ملکوتیان که آن طوافی بر حول عرش و این طوافی بر حول صاحب عرش است.

طواف، آری طوافی من الله و الى الله و بالله و عاقبتش فی الله، می فهمی کجایی؟ و می دانی در چه مرحله ای هستی؟ و توجه داری که وجود مقدس حضرت الله آن وجود بی نهایت در بی نهایت عظمت، تو را که وجودی بی نهایت در بی نهایت کوچک است، به مطاف بیت خود راه داده و اجازه فرموده دور اول

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 172

طواف را به دور بیت شروع کرده و دور هفتم را بر محور عظمت خودش به طواف آیی؟!

در مطاف که جای طواف عاشقان واقعی است، قدر خود را بدان و متوجه باش که در آنجا طواف حقیقی، وقتی تحقق پیدا می کند که ظاهر و باطن از تمام خبائث و آلودگی ها و پلیدی ها پاک باشد که از شرایط بسیار مهم طواف، طهارت است و این طهارت تنها طهارت جسم نیست، بلکه طهارت عقل و روح و قلب و نفس و روان برتر و بالاتر از طهارت ظاهر است و با طهارت باطن برای طائف امکان پرواز در آن فضای عالی معنوی هست که حضرت دوست در آن مقام باطن را می نگرد و به تناسب پاکی درون، راه به حریم قریش برای تو می گشاید.

اسرار طواف

طواف، این مسئله با عظمت را می توان هماهنگ با مقامات عالی الهی و ملکوتی که برای رشد و کمال انسان تعبیه شده توضیح داد و به شرح آورد، هر زائری بنا بر حکم واجب حضرت حق باید سه بار در طول حج خانه خدا طواف کند و هر بار هفت مرتبه و هر يك از این هفت مرتبه را معنایی و سرّی است.

این سیه باطن عاصی و تھی دست از معنویت را جرأت آن نیست که برای هر دوری از طواف توضیحی ارائه دهد، در این زمینه باید دست به دامن اولیای الهی زد که آن بزرگواران از اسرار حقایق باخبرند.

شبی از شب ها در جمعی از پاکان، در این مقوله سخن بود. این اسیر هوا و گرفتار چاه طبیعت عرضه داشت: هفت دور طواف عمره تمتع، اشاره به خروج از هفت زنجیر خطرناک است که هر کدامش به دست و پای وجود انسان بسته باشد برای دور ماندنش از حریم قرب و معذب شدنش به عذاب قیامت کافی است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 173

زائر باید به نحو حقیقت با هر دوری به دور بیت محبوب زنجیری از زنجیرهای هفت گانه شیطان را از دست و پای زندگی باز کند، تا به حقیقت و واقعیت طواف کرده باشد.

- 1- با طواف اول هستی خود را از حجاب کفر ظاهر و باطن برهاند.
 - 2- با طواف دوم از شرك درون و برون آزاد گردد.
 - 3- در طواف سوم از دورویی و نفاق برهد.
 - 4- با طواف چهارم از آلودگی هوا و هوس و اسارت زرق و برق، نجات یابد.
 - 5- با طواف پنجم از زنجیر طمع و حرص و بخل بیرون آید.
 - 6- در طواف ششم از مرض خطرناك عجب و خودبینی علاج شود.
 - 7- و در طواف هفتم از حالت خطرناك كبر و استغنائی نفس و استعلا آزاد شود.
- چون هفت دور تمام شود و از مطاف خارج گردد، به حقیقت حس کند که از زیر بار این برنامه‌های شیطان رسته و با لطف و عنایت حضرت حق این زنجیرهای اسارت را از دست و پای زندگی باز نموده و آن چنان سبك بال شده که هر لحظه مرغ جانش می‌خواهد قفس تن را بشکند و به سوی جانان با کمال شوق و عشق به پرواز آید.
- به قول عارف عاشق، الهی دل سوخته:

در بدر منزل به منزل سوی او

می‌روم با اشتیاق روی او

تا شوم از سالکان کوی او

شاید از راهی به آگاهی رسم

گو حدیثی گو زمشکین موی او

ای صبا با آشنای زلف یار

تا نبویم سنبل خوشبوی او

تا نگیرم من خم گیسوی دوست

پر کنم گیتی زهای و هوی او

هم چو نی از دل بنالم زار زار

چون از این طواف بهره‌های معنوی لازم را یافت و وارد اعمال بعد گشت، نوبت به طواف حج تمتع می‌رسد، در این هفت دور نیز باید خود را از هفت برنامه ظاهری که مناسب پیشگاه دوست نیست برهاند.

1- از گناهان سر و اعضایی که چون چشم و گوش و زبان در سر است برای همیشه چشم بپوشد و سر و آنچه در اختیار اوست، در اختیار دوست بگذارد، یعنی با حضرت حق پیمان ببندد که جز خیال او نداشته باشد و جز به آثار او ننگرد و جز به سخن او گوش ندهد و جز سخن دوست نگوید.

و خلاصه این عضو بسیار مهم را که خود دارای اعضایی است، تسلیم حضرت یار کند و تصمیمش بر این مصمم باشد که تا زنده است سر در راه دوست داشته باشد که هر کس بدینصورت آراسته شود بنده‌ای وارسته گردد و مورد لطف و عنایت حضرت حق شود.

قال النبي صلى الله عليه وآله لأصحابه: اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَنَفْعَلُ ذَلِكَ.

قال صلى الله عليه وآله: لَيْسَ ذَلِكَ الْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَكِنْ مَنْ اسْتَحْيَى مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ فَلْيَحْفَظِ الرَّأْسَ وَمَا حَوَى وَالْبَطْنَ وَمَا وَعَى وَلْيَذْكُرِ الْمَوْتَ وَالْبَلَى وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ تَرَكَ زِينَةَ الدُّنْيَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ اسْتَحْيَى مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ «1».

نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: از خداوند شرم کنید حق شرم را. گفتند: یا

(1) - منهاج الطالبین: 25؛ روضة الواعظین: 460 / 2 (باکمی اختلاف)؛ کنز الفوائد: 1 / 217 (باکمی اختلاف).

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 175

رسول الله! ما دارای چنین شرمی هستیم.

فرمود: نه، شما را چنین حیایی که من می‌گویم از خدا نیست، کسی که حیا می‌کند از خدا، آن هم حق حیا باید سر و آنچه از چشم و گوش و زبان در بردارد از جمیع معاصی حفظ کند و شکم و آنچه در آن جای می‌گیرد توجه دقیق به آن داشته باشد و یاد مرگ و پوسیده شدن در قبر باشد، هر کس آخرت بخواهد زینت فریای دنیا را رها کند، چون کسی چنین شود از خداوند حیا کرده، در حالی که حق حیای از خدا را رعایت کرده است.

2- در طواف دوم حج تمتع از جمیع گناهان و معاصی دو دست خویشتن را آزاد کند که هر کس اسیر گناهان دست از قبیل گرفتن رشوه، غصب مال، بر سر مظلوم کوفتن و باطل نویسی است، راهی به حریم قرب ندارد و این طواف او را به جایی نمی‌رساند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «تهج البلاغة» می‌فرماید:

فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ «1».

پس مسلمان واقعی کسی است که تمام مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.

و نظیر این روایت در جوامع حدیث هم چون «الکافی» از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است.

3- در دور سوم طواف حج تمتع، خویشتن را از تجاوزات شکم آزاد کرده و برای ابد خود را گرسنه طعام معنوی کند و از دنیا و خوراک و پوشاک آن به اندازه

(1) - تهج البلاغة: خطبه 167؛ بحار الأنوار: 40/32، باب 1، حدیث 26.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 176

لازم قناعت کند.

4- در طواف چهارم به آزادی در شهوت و به خصوص غریزه جنسی خاتمه دهد و آن را به قید عفت مقید کند که شهوت دیو خطرناکی است که در صورت غلبه بر انسان، عاقبتی جز سخط حق و عذاب آخرت برای انسان باقی نخواهد گذاشت.

5- در طواف پنجم، زنجیر گناه از دو پای خویش باز کند و از برداشتن قدم عصیان خود را آزاد نماید و تصمیم بگیرد با قدم‌هایی که در مطاف کعبه قرار داده، به جایی که رضای دوست در آن نیست، تا زنده است نرود.

6- در طواف ششم باید قلب، این حرم مقدس حضرت دوست را از کشش‌های غلط آزاد کرده و هر چه بیگانه در آن جا خوش کرده، از آن بیرون ریخت و یکسره این خانه باعظمت را تبدیل به آئینه تجلی اسما و صفات کرد که اگر دل اسیر بت‌ها و شیاطین و جواذب غلط باشد، طواف، تحقق پیدا نکند. مگر در آداب ظاهر طواف در رسائل عملیه فقهای

عظام نخوانده‌ای، کم و زیاد در طواف مبطل طواف است، در طواف اگر دل همراه نباشد از طواف کم گذاشته‌ای و اگر دل با بت‌ها و شیاطین در طواف آید از حد طواف خارج شده‌ای.

7- در طواف هفتم حج تمتع، از نقطه دوری و بعد با تمام قدرت و قوت و در کمال خلوص و اخلاص بیرون آمده و در محور قرب و وصل قرار بگیر و در این مرحله آماده تماشای جمال با دو دیده بصیرت شو، تا از اثر تماشای او یکپارچه در مقام ابراهیم قرارگیری و با تمام هستی سر به سجده گذاشته از دنیا و مافیها برای ابد چشم پوشی!!

کس این کند که دل از یار خویش بردار	مگر کسی که دل از سنگ سخت‌تر دارد
که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق	دروغ گفت که از خویشتن خبر دارد
اگر نظر به دو عالم کند حرامش باد	که از صفای درون با یکی نظر دارد

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 177

هلاک ما به بیابان عشق خواهد بود	کجاست مرد که با ما سر سفر دارد
گر از مقابله تیر آید از عقب شمشیر	نه عاشق است که اندیشه خطر دارد
اگر بهشت مصور کنند عاشق را	به غیر دوست نشاید که دیده بردارد
از آن متاع که در پای دوستان ریزند	مرا سری است ندانم که او چه سر دارد
دریغ پای که بر خاک می‌نهد معشوق	چرا نه بر سر و بر چشم من گذر دارد

کدام عیب که سعدی خود این هنر دارد»¹

عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر

هفت منزل سلوک

آخرین طواف در ارتباط با طواف نساء است که بعد از آن عملی باقی نیست و به تدریج آماده برگشتن به وطن می‌شوی، در اینجا که آخرین نقطه اوج و کمال است باید در هر دوری وارد مقامی از مقامات عالی هفت گانه سلوک شوی و آن منازل به ترتیبی که در معارف الهی آمده، چنین است:

1- در طواف اول وارد منزل توبه شو، آن هم توبه از غیر دوست، کیفیت توبه و اقسام آن در باب هفتاد و نهم توضیح داده خواهد شد.

2- در دور دوم قدم در منزل باعظمت و رع بگذار، حقیقتی که به خواست حق توضیح و شرحش در باب سی و سوم خواهد آمد.

3- در طواف سوم به منزل پرقیمت زهد وارد شو، آری به منزل زهد که توضیح واقعیت آن موکول به باب سی و یکم است.

4- در دور چهارم قدم به منزل با اهمیت فقر بگذار، فقری که افتخار اولیا و عاشقان بود و حضرت ختمی مرتبت آن را بالاترین سرمایه معنوی می‌دانست

(1) - سعدی شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 178

و به آن فخر داشت و می‌فرمود:

الْفَقْرُ فَخْرِي «1».

فقر و نداری سرافرازی و افتخار من است.

و منظور از این فقر، ضد استعلا و استغنائی نفس در برابر حضرت حق است، حقیقتی که با وجود تمام موجودات عجین است و هر کس به آن توجه داشته باشد، لحظه‌ای از بندگی خالصانه نخواهد نشست.

فقر، آن واقعی که مایه اصلی عشق انسان نیازمند به حضرت بی‌نیاز است، آن حقیقتی که انسان را با تمام وجود، در پیشگاه حضرت رب به گدایی و ذلت و طلب برای ابد نگاه می‌دارد.

5- در طواف پنجم، قدم در وادی الهی صبر گذار، آن حقیقتی که ضامن حفظ تو از تمام خطرات دنیا و آخرت است و توضیح آن در باب نود و یکم بیاید.

6- و در طواف ششم، به منزل با عظمت توکل درآی، واقعی که در باب هفتاد و پنجم به رشته شرح درآید.

7- و در دور هفتم، قدم به وادی پرنور رضا بگذار که اینجا نقطه اوج تمام اعمال و حالات است و شرح آن در باب هشتاد و نهم به خواست حضرت حق خواهد آمد.

(1) - عوالی الآلی: 1/ 39، حدیث 38؛ جامع الأخبار: 111، فصل 67؛ بحار الأنوار: 55/ 69، باب 94، حدیث 85.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 179

[وَهَرُولُ هَرُولَةٍ مِنْ هَوَاكَ وَتَبَرُّيًّا مِنْ جَمِيعِ حَوْلِكَ وَفُؤَتِكَ]

سعی صفا و مروه

پس از طواف و نماز طواف برای سعی صفا و مروه می‌روی، در آن جایگاه عظیم که نشان قدم انبیا و ائمه و اولیا و عاشقان و عارفان پیداست، به ادب قدم بردار و با کمال وقار و طمأنینه حرکت کن، اینجا جایی است که حضرت هاجر هفت بار خالصاً لوجه الله جهت طلب آب برای فرزندش راهپیمایی کرد، تو نیز به نحو خلوص و اخلاص برای بدست آوردن آب رحمت و عنایت و لطف و محبت حضرت حق جهت خود و دیگران قدم بردار، آن چنان که در آخر دور

هفتم از دست ساقی حقیقی به نوشیدن شراب طهور نایل آبی و با چشیدن آن مایه سعادت در عالم قلب، لذت اتصال به حقایق را بجشی.

در قسمتی از این جایگاه مقدس جای هروله است، به وقت هروله که تمام بدن به خاطر سرعت گرفتن در قدم برداشتن به حرکت می‌آید، قصد و عزمت این باشد که خانه تکانی محکمی از وجود خود بنمایی، آن چنان که تمام برگ‌های هوای نفس از درخت وجودت بریزد و این شجره را که به آلودگی‌ها به خبثات کشیده‌ای، تبدیل به شجره طیبه کنی.

از حول و قوه خود با تمام وجود خارج شو که آنچه به عنوان حول و قوه تصور می‌کردی، همان تصور بود، تو را و جمیع موجودات را حول و قوه‌ای جز حول

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 180

و قوه حضرت حق نیست، در این مرحله با اتصال به حول و قوه حضرت محبوب، از تمام خواهش‌های غلط نفسانی و اغواهای شیاطین درونی و برونی خود را نجات بده.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 181

[فَاخْرِجْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَزَلَّاتِكَ بِخُرُوجِكَ إِلَى مَنِي وَلَا تَتَمَنَّ مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَلَا تَسْتَحِقُّهُ]

حرکت به سوی منی

به وقت حرکت کردن به طرف منی، قصد کن برای همیشه پرده غفلت را از برابر دیده عقل و قلب برداری و از تمام لغزش‌هایت بیرون آمده و روی به جانب طاعت حق کنی و آنچه بر تو حلال نیست و به حقیقت مستحق آن نمی‌باشی آرزو نکنی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 182

[وَاعْرِفْ بِالْخَطَايَا بِعَرَفَاتٍ وَجَدُّ عَهْدَكَ عِنْدَ اللَّهِ بِوَحْدَانِيَّتِهِ]

عرفات

در سرزمین عرفات که بسیار جای مبارك و مقدسی است و ناامید از رحمت حق در آن سرزمین، به حقیقت بدبخت‌ترین انسان روی زمین است، به گناهانت اقرار کن و از حضرت دوست طلب بخشش و عفو داشته باش و عهده‌ت را با حضرت او تجدید کن.

و این واقعیت را با ذات قلب و جانت لمس کن که کارگزاری برای تو و همه آفرینش، جز وجود مقدس حضرت احدیت نیست.

و از همه مهم‌تر در هنگام بعد از ظهر در حال طهارت و رو به قبله، با اشک چشم و زاری دل و حالت خضوع و خشوع، دعای عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بخوان و به وقت خواندن بفهم که دعایی هم چون آن دعا در تمام دعاها نیست.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 183

[وَتَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ ذَا ثِقَةٍ مُزْدَلِفَةٍ وَاصْعَدْ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُغُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ]

مشعر الحرام

در مشعر الحرام، قرب حضرت دوست را بجوی و بر عنایت و رحمت او تکیه کن که او هیچ سائلی را از درگاهش دست خالی بر نمی گرداند و به وقت بالا رفتن از کوه مشعر، روح خود- این مسافر عالی عالم معنی- را تا ملاء اعلی با کمک حضرت حق بالا ببر.

[وَأَذْبَحْ حَنْجَرَتِي الْهُوَى وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ]

ذبح در منی

در سرزمین منی به وقت ذبح کردن، حنجر هوا و هوس و طمع را با کارد تیز ایمان ببر.

که اگر گرگ هوا و حیوان طمع را در آن سرزمین قربانی نکنی، ضمانت حفظی برای سعادت دنیا و آخرت نخواهد بود.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 184

[وَأَذِمِ الشَّهَوَاتِ وَالْخَسَاسَةَ وَالذَّنَائَةَ وَالذَّمِيمَةَ عِنْدَ رَمَى الْجُمَرَاتِ]

رمی جمرات

به حقیقت به وقت رمی جمرات، ریشه‌های شهوات غلط را از سرزمین هستی خویش بینداز و پستی و دنائت و صفات ذمیمه را از میدان حیات خود رمی کن.

[وَأَخْلِقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَالْبَاطِنَةَ بِخَلْقِ رَأْسِكَ]

تراشیدن سر

با تراشیدن سر آن هم با تیغ تیز که يك موی برجای نمی‌گذارد، تمام عیوب باطن و ظاهر را بتراش و از نفس جز آینه‌ای صاف و تابلویی پاك برای انعکاس حقایق و نقش واقعیتهای باقی مگذار.

[وَأَدْخُلْ فِي أَمَانِ اللَّهِ وَكَفِّهِ وَسِرِّهِ وَكَلائيته مِنْ مُتَابَعَةِ مُرَادِكَ بِدُخُولِكَ الْحَرَمِ]

خروج از منی

چون از منی برگشتی، با قدم گذاشتن در حرم دوست، قدم در امان و حفظ و حراست و عنایت او بگذار و از متابعت هوا و هوس خود بگذر که با گذاشتن از قید هوا، امکان دخول در امان دوست برای تو وجود دارد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 185

[وَزُرِ الْبَيْتَ مُتَحَقِّقاً لِتَعْظِيمِ صَاحِبِهِ وَمَعْرِفَةِ جَلَالِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَاسْتَلِيمِ الْحَجَرَ رِضَى بِقِسْمَتِهِ وَخُضُوعاً لِعِزَّتِهِ]

استلام حجر

بیت حق را در حالی زیارت کن که عظمت و معرفت و جلال و بزرگواری و آقایی صاحب خانه را در خانه قلب راسخ و ثابت کرده باشی، نه این که بدن در کنار بیت باشد و دل جای دیگر!!

و در نهایت فروتنی و عجز و خضوع و رضا به داده حق در همه امور استلام حجر کن.

در حدیث است که: حضرت عزت جمیع عهود و مواتیق و آجال و ارزاق همه موجودات را در حجر به ودیعت گذاشته است و این فقره از روایت اشاره به همین حدیث دارد.

وَوَدَّعُ مَا سِوَاهُ بِطَوَافٍ الْوَدَاعِ.

به هنگام طواف وداع، جداً با ما سوای حضرت او وداع کن.

و به این نکته واقف شود که سوای حضرت او در دنیا و آخرت برای تو رفیقی وجود ندارد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 186

[وَصَفَّ رُوحَكَ وَسِرَّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُفُوفِكَ عَلَى الصَّفَاءِ]

وقوف بر صفا و مروه

به وقت وقوف بر صفا، روح و باطن را برای لقای حضرت دوست پاک و خالص کن.

[وَكُنْ ذَا مُرُوءَةٍ بَقَاءٍ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمُرُوءَةِ]

و چون بر مروه قرار گرفتی، اوصاف و شخصیت خود را به مردانگی، در مقابل صفات پروردگار خود فانی بین.

و منیت و انانیت خویش را برای همیشه محو کن، تا در میدان حیات تو حاکمی و متصرفی جز حضرت دوست نماند.

[وَأَسْتَقِمَّ عَلَى شُرُوطِ حَجِّكَ هَذَا وَوَفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ بِهِ مَعَ رَبِّكَ وَأَوْجِبَتْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ]

بر تمامی شروط حجت و وفای به عهدهت مستقیم و پایدار و پابرجا باش و واقعیت‌های بدست آمده از این سفر را تا روز قیامت از هجوم هر خطری حفظ کن.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 187

[وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَلَمْ يَخُصَّهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ إِلَّا بِالْإِضَافَةِ إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: [وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ]

حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا] «1»]

کرامت حج خانه خدا

آگاه باش که خداوند بزرگ وجوب حج را اضافه به نفس خود کرده و در میان سایر عمل‌ها این عمل شریف را به ذات شریف خود نسبت داده و فرموده: بر مردم است از برای خدا به شرط استطاعت و قدرت، حج خانه کعبه کنند.

و غیر حج هیچ عملی را این کرامت و عزت نفرمود و نسبت به خود نداد و نگفت که از برای خدا نماز کنید یا روزه دارید.

ممکن است که وجه اختصاص، اشتغال افعال حج باشد به احوال آخرت و اشعار آن باشد به کیفیت آن روز، چنان که از برای اهل بصیرت و خبرت ظاهر می‌شود، چه غسل احرام شبیه است به غسل میت و پوشیدن احرام شبیه است به پوشیدن کفن و توجه حاجیان از زن و مرد و کوچک و بزرگ و حر و عبد، لبیک‌گویان به جانب خانه خدا، شبیه است به برانگیخته شدن مردگان از قبرهای خود و رفتن

(1) - آل عمران (3): 97.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 188

به جانب محشر، حاصل آن که چون حج منبه عظیمی است از برای استعداد موت و مذکر بلیغی است از برای احوال نشأة آخرت، اختصاصی یافت از میان سایر افعال واجب به ذات احدیت و به این معنی اشاره فرمود حضرت صادق علیه السلام:

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 189

[وَلَا سَنَ نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَمَنَاسِكَ إِلَّا لِلْإِسْتِعْدَادِ وَالْإِشَارَةِ إِلَى الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَالْبَعْثِ وَالْقِيَامَةِ وَفَصَّلِ بَيَانَ السَّابِقَةِ مِنَ الدُّخُولِ فِي الْجَنَّةِ أَهْلِهَا وَالدُّخُولِ النَّارِ أَهْلِهَا بِمُشَاهَدَةِ مَنَاسِكَ الْحَجِّ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا لِأَوَّلِي الْأَبْوابِ وَأَوَّلِي النُّهَى]

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار نداد هیچ طریقی از حلال و حرام و عبادات را مگر برای مستعد شدن مردم جهت موت و جداکردن احوال پیش از دخول بهشت و جهنم را از برای اهل هر کدام به مشاهده کردن اعمال حج از اول تا آخرش برای صاحبان مغز و دارندگان هوش و فراست.

واقعیت‌های حج

در پایان این فصل لازم است توجه شما عزیزان را يك بار دیگر به واقعیت‌های حج به طور فهرست‌وار، در ضمن سروده‌ای از عارف ربانی، الهی قمشه‌ای رحمة الله عليه جلب کنم، باشد که بیش از پیش برای شما تذکر و عبرتی باشد.

نیت خالص

ای دل اگر عزم دیار یار داری قصد حجاز و کعبه دیدار داری

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 190

شوق شهود حضرت دلدار داری اول زدل نقش سوی الله پاک گردان
چون سوی صحرای حجاز عشق رفتی اول به میقات وفا لبیک گفتی
چون بلبل افغان کردی و چون گل شکفتی از شوق روی گلرخی در طرف بستان

اسرار احرام حقیقی

باید نخست از جامه عصیان برآیی با جامه طاعت به کوی دلبر آیی
بشکست اگر پایت در این ره با سر آیی تا گام بتوانی زدن در کوی جانان
احرام بستی در رهش از جان گذشتی وز دنیای دون در ره ایمان گذشتی
از هر چه جز یاد رخ جانان گذشتی کآنجا شوی در باغ حسن دوست مهمان

تا می‌توانی بخشا نوایی بی‌نوا را

بر خلق بگشا درگه صلح و صفا را

از پای مظلومی بکش خار جفا را

خار جفا برکن درخت عدل بنشان

ورود به مسجدالحرام

چون در حریم قدس عزت پا نهادی

کردی هم از روز لقای دوست یادی

دل زین سفر از مهر خوبان یافت زادی

تا ایزدت منزل دهد در بزم خاصان

محرم چو گشتی در حریم قدس داور

رفتی در آن درگاه عزت زار و مضطر

شد دامت گلگون از اشك دیده تر

مقبول آن درگه شده زانعام سلطان

غسل احرام

چون غسل کردی تن به آب توبه شستی

با عاشقان در کوی یار احرام بستی

هر عهد بستی غیر عهد حق شکستی

تا در صف پاکان شوی زین عهد و پیمان

شستی تن از زمزم دل از آب محبت

در بزم مشتاقان زدی ناب محبت¹»

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 191

روشن روان گشتی به نور عشق و ایمان

از روزن دل تافت مهتاب محبت

ورود به عرفات

خواندی دعا وز پرده دل کردی آواز

در وادی عرفات و مشعر محفل راز

چون بلبان چیدی گلی با آه و افغان

گشتی بدان سلطان کل با ناله دمساز

دیدی در آن صحرا عیان غوغای محشر

دیدی قیامت را در آن اعراف و مشعر

یاد از قیامت کن در آن دشت و بیابان

دیدی خلائق را کفن‌ها کرده در بر

مشعر الحرام

ذکر و دعا با اشك و آه و ناله خواندی

شب چون به مشعر رفتی و بیدار ماندی

بگرفتی از دست دعا زان یار دامن

از دیده بر خاک رهش گوهر فشاندی

دیدى خدای انجم آرای سماءات

شب تا سحر کردی تماشای سماءات

آگه شدی زآه دل شب زنده‌داران

گشت از عنایت باز درهای سماءات

ورود به مِنی

چون در مِنی رفتی زخودبینی حذر کن	بتراش سر یعنی غرور از سر بدر کن
احرام بشکن جامه تقوی ببر کن	نفس بهیمی ذبح کن هنگام قربان
بهر خدا کردی فقیری را زغم شاد	درمانده‌ای از دام رنج و محنت آزاد
بر جان مظلومی ترحم کردی و داد	تا شاد گردد جانت از الطاف رحمان

طواف و نماز طواف

آنگه نمازی با نیاز و سوز و اخلاص	بگذار و شو در قلزم توحید غواص «1»
----------------------------------	-----------------------------------

(1) - اشعار از الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 192

تا چون خلیل الله شوی در محفل خاص	بعد از طواف هفت شوط حکم یزدان
سعی صفا و مروه مشتاقانه کردی	با هروله ذکر و دعا مستانه کردی
وجدی زشوق روی صاحب خانه کردی	با دوست دست افشان به عالم پای کوپان

رکن مستجار

بگرفتی آنجا با فغان و ناله زار	رفتی به رکن مستجار و دامن یار
تا دل شود عرش خدای فرد سبحان	از دل برون کردی دو عالم را به يك بار
دل از وفا خلوتگه سبحان نمودی	جان از صفا آینه جانان نمودی
دل ساختی آینه حق کعبه جان	بر نفس کافر عرضه ایمان نمودی

دخول به کعبه

بگزیدی از جان طاعت و عشق خدا را	در کعبه بشکستی بت نفس و هوا را
تا یار بنوازد تو را در باغ رضوان	بگرفتی آنجا عزم تسلیم و رضا را
چون عاشقان کردی به کوی دوست منزل	از کعبه جسم آمدی در کعبه دل
تا سازدت حسن ازل چون ماه کنعان	آینه دل گشت با رویش مقابل

وداع بیت الله الحرام

وزدیده جان طلعت جانانه دیدی	وقت وداع خانه صاحب خانه دیدی
-----------------------------	------------------------------

در بحر عشق آن گوهر يك دانه دیدی

عهدش دگر مشکن به مشکین موی جانان

مسجد خیف

در مسجد خیف وصال یار رفتی

از خوف حق با دیده خونبار رفتی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 193

چون عاشقان آنجا پی دیدار رفتی

با حمد و تسبیح و دعا و ذکر سبحان«1»

رمی جمره

رمی جمر کردی زدی بر دیو دون سنگ

هم بر سر نفس شریر پر فسون سنگ

انداختی بر فرق دنیای زبون سنگ

تا جانت ایمن گردد از آفات دوران

ابلیس را راندی بدان سنگ ریاضت

کردی به راه دوست آهنگ ریاضت

دادی زمام نفس در چنگ ریاضت

کز نفس اهریمن رهی با لطف یزدان

گرد حرم کردی طواف عاشقانه

چون قدسیان بر عرش سلطان یگانه

با یاد حق کردی به فردوس آشیانه

بوسیدی آن سنگ نشان کوی جانان

غسلی به آب زمزم اخلاص کردی

ذکر و نمازی در مقام خاص کردی

روشن دل از توحید خاص الخاص کردی

هم چون خلیل الله عشق پاک ایمان

ورود به مدینه

بعد از وداع کعبه رفتی در مدینه

پر نور از آن سینای عشقت گشت سینه

شستی به آب توبه حرص و حقد و کینه

تا جام می نوشی زدست حور و غلمان

رفتی چو در یثرب بر پیغمبر عشق

کردی شهود حسن یکتا دلبر عشق

آنجا زدی ناب طهور از کوثر عشق

کردی دل از اشراق آن شه عرش رحمان

از زهره زهرا دلت گردید روشن

از حسن روی مجتبی جان گشت گلشن

بگرفتی از سجاد ذکر و حرز و جوشن

تا ایمن آپی از فریب نفس و شیطان

ائمہ بقیع علیہم السلام

دیدي امام مجتبی سلطان جان را

وآن سید سجاد فخر انس و جان را»2«

(2) - اشعار از الهی قمشهای.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 194

وآن حمزه عم مصطفی، شاه شهیدان

وآن باقر و صادق امام راستان را

شهدای احد

از هجر خوبان ناله و فریاد کردی

آنجا شهیدان احد را یاد کردی

کز دام ارکان پرفشاند طایر جان

جان را زقید آب و گل آزاد کردی

راز دلی با آن دو طفل ناز گفتی

با آن دو دلبند پیمبر راز گفتی

از روزگارت امت و حال پریشان

یعنی به ابراهیم و قاسم باز گفتی

نالانتر از آن دو سرو ناز گشتی

با آن دو طفل مصطفی هم راز گشتی

گفتی غم دل را به آن بانوی امکان

با مادر شیر خدا دمساز گشتی

رجوع به وطن

پیوسته نقش دیده دل کن رخ یار

چون در وطن بازآمدی ای جان هوشیار

مشکن تو عهد دوست را از امر شیطان

عهد خدا را ای بنی آدم نگهدار

دایم کنید ای غافلان یاد از قیامت

وز گیر و دار برزخ و روز ملامت

ریزید بر خط خطا اشك ندامت

شوید ز آب دیدگان اوراق عصیان

حج مشتاقان

گفتار که کوتاه حج مشتاقان همین است

آداب و حکم کعبه جانان همین است

سجاد و صادق را حدیث ای جان همین است

عشق این مناسك گفت و شرع عرش بنیان»1«

(1) - اشعار از الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 195

اسرار حج عاشقان نظم الهی است

سر ازل وحی ابد بر وی گواهی است

صیت «1» شرف زین خانه از مه تا به ما

هی است بگرفته ز آدم تا به خاتم عشق پیمان

مناجات با خدا

یا رب به سر السر ذات بی‌مثالت

روشن دلم گردان به اشراق جمالت

عمریست دل دارد تمنای وصال	با يك نظر درد فراقم ساز درمان
نالم به کویت حالی از درد جدایی	گریم که شاید پرده از رخ برگشایی
تو افکنی بر من نگاه دل ربایی	من بنگرم آن حسن کل با دیده جان
ما جز تو یا رب یاور و یاری نداریم	با حضرتت حاجت به دیاری نداریم
جز رحمت باکس سروکاری نداریم	باز است بر بیچارگان درگاه سلطان
یا رب الهی را مقامی ده به کویت	شام سیاهم روز روشن کن به رویت
جان می‌دهم ای جان جان در آرزویت	چشم روانم بر جمالت ساز حیران

(1) - صیت: آوازه، شهرت.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 197

باب

23

در بیان سلامتی دین

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 199

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أُطْلِبَ السَّلَامَةُ أَيْنَمَا كُنْتُ وَفِي أَيِّ حَالٍ كُنْتُ لَدِينِكَ وَقَلْبِكَ وَعَوَاقِبِ أُمُورِكَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

فَلَيْسَتْ مَنْ طَلَبَهَا وَجَدَهَا فَكَيْفَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَلَاءِ وَسَلَكَ مَسْلَكَ ضِدِّ السَّلَامَةِ وَخَالَفَ اصْوْهَهَا بَلَنْ رَأَى السَّلَامَةَ تَلْفًا وَالتَّلَفَ سَلَامَةً.

وَالسَّلَامَةُ قَدْ عَزَّتْ فِي الْخَلْقِ فِي كُلِّ عَصْرِ خَاصَّةً فِي هَذَا الزَّمَانِ وَسَبِيلُ وُجُودِهَا فِي اخْتِمَالِ حِفَاءِ الْخَلْقِ وَأَذْيَتِهِمْ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الرِّزَايَا، وَخِفَّةُ الْمُونِ وَالْفِرَارُ مِنْ أَشْيَاءَ يَلْزُمُكَ رِعَايَتُهَا وَالْقَنَاعَةُ بِالْأَقَلِّ وَالْمَيْسُورِ.

فَإِنْ لَمْ تَكُنْ فَالْعُزْلَةُ وَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَالْصَّمْتُ وَلَيْسَ كَالْعُزْلَةِ وَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَالْكَلَامُ بِمَا يَنْفَعُكَ وَلَيْسَ كَالصَّمْتِ وَإِنْ لَمْ تَجِدِ السَّبِيلَ إِلَيْهِ فَالْإِنْقِلَابُ فِي الْأَسْفَارِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَطَرُحِ النَّفْسِ فِي بَوَادِي التَّلَفِ بِسِرٍّ صَافٍ وَقَلْبٍ خَاشِعٍ وَبَدَنِ صَابِرٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا] «1».

وَأَنْتَ هُزْ مَعْتَمَ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَلَا تُنَافِسِ الْأَشْكَالَ وَلَا تُنَازِعِ الْأَضْدَادَ وَمَنْ قَالَ لَكَ أَنَا فَقُلْ أَنْتَ وَلَا تَدَّعِ شَيْئًا وَإِنْ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَتَحَقَّقَتْ بِهِ مَعْرِفَتُكَ وَلَا تَكْشِفْ سِرَّكَ إِلَّا لِمَنْ هُوَ أَشْرَفُ مِنْكَ فِي الدِّينِ فَتَجِدَ الشَّرْفَ وَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَصَبْتَ السَّلَامَةَ وَبَقِيتَ مَعَ اللَّهِ بِلاَ عَلاَقَةٍ.

(1) - نساء (4): 97.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 200

[أُطْلِبَ السَّلَامَةَ أَيْنَمَا كُنْتُ وَفِي أَيِّ حَالٍ كُنْتُ لَدِينِكَ وَقَلْبِكَ وَعَوَاقِبِ أُمُورِكَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ]

امام صادق علیه السلام در قسمت اول روایت می فرماید:

هر کجا هستی و در هر حالی هستی در پی حفظ سلامت دین و قلب و عاقبت امرت در راه خدا باش.

سلامت دین

در این کلمات نورانی و فرامین حکیمانه و سخنان الهی و آسمانی سخن از مسئله مهم سلامت است، آن هم سلامت در جهت معنویت انسان، معنویتی که ضامن خیر دنیا و آخرت مردم است.

سخن از مسئله با اهمیتی است که در طول تاریخ کمتر به آن توجه شده، مسئله‌ای که اگر به آن توجه می‌شد، سراسر حیات انسانی از طراوت و شادابی و فضیلت و حقیقت و درستی و پاکی و صفا و صمیمیت، برخوردار بود.

مشکلات گوناگون، مفسد، معایب، کینه توزی‌ها، تعصبات بی‌جا، تبعیض نژادی، ستمگری‌ها، نادرستی‌ها، ناجوانمردی‌ها، تجاوزات، جنایات، خیانت‌ها، عصیان‌ها، گناهان و معاصی گوناگون، شرك و نفاق و آنچه از شیطان و هواست همه و همه محصول عدم توجه انسان به سلامت معنوی است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 201

اکثر مردم در طول تاریخ به بهداشت جسم و سلامت بدن، با رعایت آب و هوا و خوراک و پوشاک اهمیت می‌دادند و اکنون هم اهمیت می‌دهند، ولی به سلامت روح و قلب و عقل و نفس در تمام تاریخ کمتر بها داده و امروز هم کمتر بها می‌دهند.

غفلت از سلامتی دین

غفلت از سلامت روح و قلب که در حقیقت غفلت از حق و ایمان و روز قیامت است و محصول آن خزی دنیا و عذاب آخرت است، از اعظم گناهان و از بدترین عیوب است.

شیخ بهایی، آن عالم عارف در باب غفلت از حق و بی‌توجهی به سلامت دین و روح و قلب در کتاب «سوانح» می‌گوید:

«عَفْلَةُ الْقَلْبِ عَنِ الْحَقِّ مِنْ أَعْظَمِ الْغُيُوبِ وَأَكْبَرَ الذُّنُوبِ وَلَوْ كَانَتْ أَنَا مِنَ الْأَنَاتِ أَوْ لَمْحَةٍ مِنَ اللَّمَحَاتِ حَتَّى أَنْ أَهْلَ الْقُلُوبِ عَدُوُّ الْغَافِلِ فِي أَنْ الْعَفْلَةَ مِنْ جُمْلَةِ الْكُفَّارِ»:

بی‌توجهی دل، نسبت به حق خدا، انبیا، امامان، حلال و حرام و معارف و حقایق از بزرگ‌ترین عیوب و گناهان است، گرچه این غفلت آنی از آنات، یا لمح‌های از لمحات باشد.

مسئله غفلت به اندازه‌ای قبیح است که اهل دل، غافل را به وقت غفلت، گرچه يك لحظه باشد از جمله کفار شمرده‌اند.

غفلت از امور معنوی و عدم توجه به سلامت باطن، به اندازه‌ای خطرناک است که پس از مدتی انسان غافل آن چنان محجوب از حقایق می‌شود که سنگینی محجوب بودن را، با آن که از تمام کوه‌های سر به فلک کشیده سنگین‌تر است حس نمی‌کند.

در معارف الهیه آمده:

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 202

مردی به موسی گفت: تو می‌گویی در اثر گناه قلب آدمی سیاه می‌شود، پس چرا من هر اندازه گناه می‌کنم قلبم سیاه نمی‌شود؟

موسی گفت: سیاهی و تیره‌گی دل از این بالاتر چیست که سیاهی و تیرگی قلب خود را درک نمی‌کنی!

انبیای الهی و امامان بزرگوار و عاشقان و عارفان، تا لحظه مرگ از غفلت و لغزش در دین و از خطراتی که متوجه قلب است، به حضرت عزت جل شأنه پناه می‌برند، چرا که خسارتی اعظم از به خطر افتادن سلامت دین و عقل و جان نیست.

بخداوندی و لطف که نظر باز نگیری	یارب از ما چه فلاح آید اگر تو نپذیری
یا نگویم که تو خود واقف اسرار ضمیری	درد پنهان به تو گویم که خداوند کریمی
هم به درگاه تو آیم که لطیفی و خبیری	گر برای به گناهان قبیح از در خویشم
دیگرش جای نباشد که تو بی‌شبه و نظیری	ور بنومیدی از این در برود بنده عاجز
که کریمی و عظیمی و قدیمی و قدیری»1«	دست در دامن عفو و نرم و باک ندارم

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 203

دین و رابطه آن با انسان

دین یعنی: رابطه فطری و عقلی و روحی انسان با صاحب خلقت و آفرینش و عشق ورزیدن به حضرت حق.

دین یعنی: عالی‌ترین جذبه‌ای که بر اثر آن انسان با تمام شئونش به جانب حضرت الله کشیده می‌شود و در کنار این کشش جان ناقابل را نثار تجلی او می‌کند.

دین یعنی: مجموعه‌ای از عقاید و آرا و افکار پاک و آسمانی و اخلاق پسندیده و اعمال صالحه.

دین یعنی: حقیقتی که در پرتو آن خیر دنیا و آخرت انسان تأمین است و برای نجات از خزی دنیا و عذاب آخرت، راهی جز پیمودن راه آن نیست.

دین یعنی: مجموعه مقرراتی که برای ایجاد سلامتی در تمام شئون حیات، از جانب حضرت حق، برای انسان مقرر شده و عمر پاک صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام و اولیا و عاشقان و صالحان و عارفان و پاکان و نیکان و عالمان و عاملان، صرف تبلیغ آن گردیده است.

دین یعنی: راهی که، برای برپایی آن، صابران به انواع رنج‌ها مبتلا شدند و مجاهدان فی سبیل الله، جان شیرین خود را در راه آن نثار کردند و پاکان امم برای برقراری آن چه رنج‌ها که نکشیدند!

دین یعنی: نوری که در پرتو آن گذشته و آینده جهان به آن معنایی که هست دیده می‌شود و روان انسان در سایه آن به امنیت می‌رسد و نفس آدمی در پرتو آن تزکیه می‌شود و عقل انسان از برکت آن رشد می‌یابد و جان در کنار آن ملکوتی می‌گردد.

دین، اوامر و فرامین و دستورهای الهی است و حقیقتی است که ارزش خود را از شارعش یعنی حضرت الله کسب می‌کند و این ارزش، ارزشی است که اگر از طرف

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 204

دشمنان تهدید به خطر شود، بر همه متدینین به آن اعم از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام و فقیه و امت، واجب است برای دفع خطر از آن قیام کنند گرچه، بر سر این معرکه تمام آنان به خون سرخ خود در افتند.

ارزش دین، ارزش خداست و روگردان از دین در حقیقت روگردان از خداست و روگردان از خدا، دچار پستی و زبونی و ذلت دنیا و عذاب آخرت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در باب حفظ دین، تا مرحله سرباختن و به خون گرم خود آغشته شدن به یارانش، در وصیتی می فرماید:

إِعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدًى اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَنُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جُهْدٍ وَفَاقَةٍ فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَإِذَا نَزَلَتْ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ.

فَاعْلَمُوا أَنَّ هَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَالْحَرِيبُ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ أَلَا وَإِنَّهُ لَا فَقْرَ بَعْدَ الْجَنَّةِ أَلَا وَإِنَّهُ لَا غِنَى بَعْدَ النَّارِ لَا يَفُكُّ أَسِيرَهَا وَلَا يَبْرَأُ ضَرِيرُهَا «1».

آگاه باشید! قرآن بیانگر باطل و حق و چراغ شب و روز شماس است و در شب تاریک شدت و رنج و فقر و فاقه نور راه شماس است.

چون بلائی متوجه هدایت و دین شما شود، تا ممکن است با مال خود دفع خطر کنید و جان خویش را حفظ نمایید و اگر بلا و خطر با مال قابل دفع نبود، از جان مایه بگذارید تا دین شما برای شما بماند که چیزی با دین قابل معامله نیست.

بدانید که هلاک شونده کسی است که دینش نابود شده و مال از دست رفته،

(1) - الکافی: 216 / 2، باب سلامة الدين، حديث 2؛ بحار الأنوار: 212 / 65، باب 23، حديث 2.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 205

شخصی است که دینش از دست رفته.

آگاه باشید: آن کس که از برکت دین اهل بهشت می شود، پس از بهشت روی فقر و بدبختی نخواهد دید.

و هر کس به خاطر نداشتن دین دچار عذاب جهنم شود، پس از جهنم روی غنی و خوشبختی نمی بیند که گرفتار جهنم آزادی ندارد و دردمند عذاب عاجی برایش نیست.

از آنجایی که دین خدا که حقایق آن منعکس در قرآن و روایات صحیحه است، مکتبی به تمام معنی سالم و خالی از هر عیب و نقص است و در وجود هر کس تجلی کند او را به وادی سلم و سلامت خواهد برد، سلامت در عقاید، سلامت در اخلاق، سلامت در اعمال، سلامت به وقت مرگ، سلامت در برزخ، سلامت در قیامت، سلامت در بهشت، از این جهت اسلام نامیده شده و نتیجه آن به عنوان سلم اعلام شده است و خداوند عزیز چون راه به دست آوردن سلامت در همه شؤون را در اسلام قرار داده و مکاتب دیگر از تحقق حقیقت سلامت در انسان عاجزند، اسلام را به عنوان دین، برای انسان پسندیده و در دنیا و آخرت هم جز اسلام سرمایه‌ای از انسان قبول نخواهد کرد.

اسلام در قرآن

در این زمینه به گوشه‌ای از آیات قرآن مجید توجه کنید:

[إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ] «1».

مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است.

(1) - آل عمران (3): 19.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 206

[وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ] «1».

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

[الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا] «2».

امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

[فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ] «3».

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام می‌گشاید.

[أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] «4».

آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره‌مند از نوری از سوی پروردگار خویش است.

[إِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ

(1) - آل عمران (3): 85.

(2) - مائده (5): 3.

(3) - انعام (6): 125.

(4) - زمر (39): 22.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 207

[بِالْعِبَادِ] «1».

پس اگر تسلیم شوند، قطعاً هدایت یافته‌اند، و اگر روی گردانند [برتو دشوار و سخت نیاید] که آنچه بر عهده توست فقط ابلاغ [پیام خدا] ست و خدا به بندگان بیناست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ] «2».

ای اهل ایمان! همگی در عرصه تسلیم و فرمان‌بری [از خدا] در آید، و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

اسلام در روایات

در اینجا لازم است که خوانندگان عزیز را به يك نکته مهم توجه دهم که غفلت از آن، باعث دوری از مقام قرب و ذلت دنیا و گرفتاری در آخرت است و آن این است که مطابق روایات صد در صد صحیح و اصیل، اسلام واقعی عبارت از قرآن و امامت امامان معصوم است که عدد آنان دوازده نفر، اول آنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آخر آنان حضرت صاحب الزمان، ولی عصر است و پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به نقل بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه در زمان خودش به نام آن بزرگواران تصریح فرموده و امت را امر فرموده که پس از خودش، مفاهیم بلند قرآن و احکام اسلام را در تمام جهات زندگی از آن بزرگواران اخذ کنند.

(1) - آل عمران (3): 20.

(2) - بقره (2): 208.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 208

فقاہت در شیعه، در طول تاریخی که بر اسلام گذشته، نگهبان چنین حقیقتی بوده و در این راه از بذل مال و جان تا کنون دریغ نکرده و تا ظهور امام دوازدهم نیز دریغ نخواهد کرد؛ زیرا راه حق تنها همین راه است و اسلام واقعی تنها همین اسلامی است که از قرآن و اهل بیت، یعنی دوازده امام علیهم السلام به ما رسیده است.

تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامی امامان

در موضوع تصریحی پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامی دوازده امام روایات مهمی به خصوص در کتب اهل سنت ذکر شده که از باب تبرک به يك روایت اشاره می شود:

ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب الخطبای خوارزمی در کتاب «المناقب» به سند خود از ابو سلیمان راعی نقل می کند که گفت:

شنیدم از آن حضرت که می فرمود:

در شب معراج خدای متعال به من وحی فرمود که: یا محمد! نظر کردم به سوی اهل زمین و ترا از میان ایشان برگزیدم و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم.

در جایی یاد نشوم، مگر این که تو با من یاد شوی، من محمود و تو محمد، بعد از تو علی را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نام‌های خود برای او جدا کردم، منم اعلی و اوست علی، یا محمد! تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمان‌ها و زمین‌ها عرض کردم، پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است، یا محمد! می‌خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم: بلی، خطاب فرمود:

انْظُرْ إِلَى يَمِينِ الْعَرْشِ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا: عَلِيُّ وَالْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدُ الْمَهْدِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 209

به طرف راست عرش بنگر، چون نظر کردم، ناگهان علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد مهدی بن الحسن [علیهم السلام] را هم چون ستاره درخشان دیدم.

آن گاه خطاب الهی رسید:

يَا مُحَمَّدُ! هَؤُلَاءِ حُجَجِي عَلَى عِبَادِي وَهُمْ أَوْصِيَاءُكَ «1».

ای محمد! اینان حجج من بر بندگان و جانشینان بعد از تو هستند.

نه تنها در مواقع حساس رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اسامی دوازده امام و وجوب متابعت از آنان اشاره فرموده، بلکه به نقل بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت مانند ابواسحاق حموی در کتاب «فرائد السمطين» و عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از علی علیه السلام و محمد بن مؤمن شیرازی در رساله «اعتقادات» و خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب سی و هشتم «ینایع المودة»، پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله همه جا و همه وقت، جمله [وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ] «2» قرآن را به دوازده امام معصوم که اول آنان علی علیه السلام و آخرشان مهدی علیه السلام است تفسیر فرموده و در این زمینه جای هیچ گونه شک و ریبی برای اهل انصاف و وجدان باقی نگذاشته است و اتفاقاً شیخ سلیمان بلخی که مورد قبول تمام علمای اهل سنت است، روایات باب سی و هشتم خود را با ذکر اسامی دوازده امام تفسیر آیه اولوا الأمر قرار داده است «3».

(1) - شب‌های پیشاور: 994.

(2) - نساء (4): 59.

(3) - در این زمینه به کتاب‌های پر قیمت عبقات، الغدير، احقاق الحق، المراجعات، مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 210

ائمه عليهم السلام مصادیق بسیاری از آیات

روایات بسیار مفصلی در کتب شیعه و سنی، گاهی در حد تواتر و گاهی در حد استفاضه و گاهی در حد تواتر معنوی و گاهی به صورت خبر واحدی که قرآن مؤید آن است، وارد شده که این بزرگواران از مصادیق اتم و اکمل عناوین الهی و معنوی آیات قرآن مجیدند و نظر حضرت حق از ذکر آن عناوین ملکوتی و مثبت در درجه اول، آن بزرگواران هستند که اگر آنان نباشند، به طور یقین برای بسیاری از آیات، مصداق نخواهد ماند و بی مصداق بودن قرآن از حریم قرآن به دور و ممتنع است.

عناوینی که در آیات قرآن در شأن آنان یا درباره ولایت و محبت آمده به طور مختصر به قرار زیر است:

1- ابرار

2- متقون

3- سابقون

4- مقربون

5- سبیل

6- صراط

7- صدق

9- صدیقین

10- شهدا

11- صالحون

12- حسنة

13- حسنی

14- نعمة الله

15- فضل الله

16- رحمة الله

17- نعيم

18- نجوم

19- علامات

20- جبل الله

21- عروة الوثقى

22- حکمت

23- صافون

24- مسبحون

25- مقام معلوم

26- حمله عرش

27- سفرة الكرام البررة

28- رضوان

29- درجات

30- الناس

31- بحر

32- لؤلؤ

33- مرجان

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 211

34- ماء معین

35- بئر معطله

36- قصد مشید

37- سحاب

38- مطر

39- ظل

40- فواکه

41- نخل

42- سبع المثانی

43- أولوا النهی

44- عبادالرحمان

45- شجره طیبه

46- هدايت

47- هدا

48- هادون

49- خير امت

50- سلم

51- كلمات الله

52- عدل

53- معروف

54- احسان

55- قسط

56- ميزان

57- جنب الله

58- وجه الله

59- يد الله

60- حزب الله

61- حق

62- صبر

63- رباط

64- ايام

65- شهرور

66- اعراف

67- صلاة

68- زکات

69- حج

70- صیام «1» تمام این هفتاد کلمه مبارك در روایاتی که از کثرت و زیادی در جامع احادیث اهل سنت و شیعه هم چون دریا موج می زند، تأویل به این بزرگواران شده و به آنان توضیح و تفسیر و تشریح نموده اند، آری حقیقت اسلام و واقعیت دین، قرآن و پیامبر و دوازده امام معصومند و دیندار کسی است که در حد خودش، دارای معرفت به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باشد و بر اساس معرفتش به طور جدی و عاشقانه عمل کند.

البته چنین دینی که مورد پسند و رضای خداست و ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است، ارزشش برای احدی معلوم نیست و باید گفت تنها آگاه به ارزش این

(1) - توضیح مفصل این عناوین و روایاتش را در بحار الأنوار: 24/ ابواب 50 و 51 و 52 و 53 و... و کتب روایی اهل سنت ملاحظه کنید.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 212

چنین دین، خدای عالم است و بس و در جنب این دین سزاوار بود که حضرت صادق علیه السلام به مؤمنان و پیروانش سفارش اکید کند که هر جا هستید و در هر حالی که هستید سلامت دین خود را که ارزان نیست و ارزان به دست نیامده حفظ کنید.

سلامت دین امیرالمؤمنین علیه السلام

مسئله حفظ سلامت دین و پابرجا ماندن این سلامت آن قدر مهم است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

به وقت خطبه خواندن رسول اسلام صلی الله علیه و آله در جهت معرفی عظمت ماه مبارک رمضان از جای برخاستم و عرضه داشتم:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، ثُمَّ بَكَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ ابْنِي لِمَا يُسْتَحَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَقَدْ أَنْبَعَثَ اشَّقَى الْأَوَّلِينَ وَأَشَقَى الْآخِرِينَ شَقِيقُ عَاقِرٍ نَاقَةٍ تَمُودُ فَضْرَبَكَ ضَرْبَةً عَلَى قَرْنِكَ فَخَضَبَ مِنْهَا لِحْيَتِكَ... «1»؟

ای رسول خدا! بهترین عمل در این ایام چیست؟ فرمود: ای ابالحسن! بهترین عمل در این ماه ورع از محرمات الهی است، سپس پیامبر اسلام گریه کرد، گفتم: یا رسول الله! علت گریه شما چیست؟

فرمود: برای این است که در این ماه تو را در حال نماز در پیشگاه پروردگارت می بینم، در حالی که شقی ترین اولین و آخرین، رفیق بی کننده ناقه تمود، پشت سرت ایستاده و شمشیری بر فرقت می زند که محاسن تو به خون آن رنگین می شود.

(1) - بحار الأنوار: 190 / 42، باب 126، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 213

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: عرضه داشتم:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ فَقَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ «1».

ای رسول خدا! کشته شدنم در حال سالم بودن دینم انجام می گیرد؟ فرمود:

آری، در عین سلامت دینت از دنیا می روی.

اساس و اصول دین

دین بر پایه های بسیار محکم و غیر قابل تغییری قرار گرفته که آن پایه های تجلی حکمت و علم و عدل و احسان و محبت و لطف خداست.

تحقق آن اساس و اصول، ضامن سلامت انسان در همه شؤون حیات در دنیا و آخرت است.

انسان، چون توفیق آراسته شدن به مکتب الهی و دین خدا را پیدا کرد و در حقیقت به منطقه سلامتی همه جانبه وارد شد، بر او واجب شرعی و عقلی و طبیعی است که این سلامت را که مافوق تمام نعمت های خداست، حفظ کند.

دین، برای سلامت قلب در جهت عقاید و برای سلامت نفس در جهت اخلاق و برای سلامت اعضا و جوارح در جهت عمل، عالی ترین احکام و محکم ترین قواعد را دارد و بعد از به دست آمدن آن حقایق، ارزش دارد که انسان با تمام قوا، گرچه به قیمت از دست دادن جاننش تمام شود به حفظ آن حقایق اقدام کند.

(1) - الأملی، صدوق: 93، المجلس العشرون، حدیث 4؛ روضة الواعظین: 345 / 2؛ بحار الأنوار: 190 / 42، باب 126، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 214

ایمان و قلب

سلامت قلب انسان، تنها در سایه ایمان به الله و انبیا و ائمه علیهم السلام و قیامت و ملائکه و صفات حق میسر است و بس.

کدام قلب در دوره حیات از قلب انبیا و اولیا و صلحا و مؤمنان واقعی سالم تر بود؟

اخلاق و اعمال انبیا و شایستگان از عباد حق، نمایشگر سلامت عالی قلب آنان بود.

تحصیل ایمان به حق و شؤون حق کار مشکلی نیست. با کمترین دلیل می توان به عظیم ترین مسئله، یعنی وجود حق رسید. باور کردن خدا و توجه به حضرت او و رسیدن به درجه یقین، راهی نیست که کسی نتواند آن را طی کند، یا قدرت تحقق نسبت به آن را نداشته باشد.

وصیت نامه ابن طاووس

سید اجل رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس که از اعظام علما و عرفای شیعه است، مسئله رسیدن به حق و باور کردن آن و شؤونش را در ضمن وصیت نامه ای به فرزند عزیزش گوشزد می کند:

فرزندم! بسیاری از دانشمندان و علما را دیدم که راه رسیدن به حقایق عالی را که حضرت حق برای عباد و بندگانش آسان کرده، سخت گرفتند.

شناخت و باور کردن حضرت رب العزه و روی آوردن به او را که بسیار آسان است، همراه با پیچیده ترین دلایل و براهین و استدلالات فلسفی و عقلی و علمی کردند که برای توده مردم فهمش بسیار مشکل و گاهی یاد گرفتنش محال می نمود.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 215

کتاب گذشته آسمانی و قرآن شریف از دلایل بسیار آسان و فطری برای نشان دادن صاحب خلقت و آفرینش پر است، دلایل و براهینی که فهم و قبولش برای همه کس آسان و سهل است و نشانگر وجود مقدس به وجود آورنده موجودات و گرداننده گردنده شوندگان است.

علوم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و همه انبیای گذشته، در آسان نشان دادن این راه و این که انسان مشرف به شرف تکلیف است، همان مسیر کتاب خداست.

دانشمندان ما تا اواخر زمان حضرت عسکری علیه السلام و اوایل غیبت امام عصر برای نشان دادن واقعیت های همان راه را طی کردند که قرآن نشان داده است.

اکنون بر اساس آیات کتب آسمانی و علوم پیامبر و ائمه طاهرين عليهم السلام و سیره اولیای الهی و دانشمندان بزرگ به تو می گویم:

چون در وجود خود دقت کنی، بدون تردید به این حقیقت متوجه می‌شوی که جسم و روح و حیات و عقل و آنچه که از آمال و احوال خارج از اختیار توسست به دست خودت و پدرت و مادرت و پدران و مادران گذشته‌ات به وجود نیامده؛ زیرا به حقیقت و یقین برایت روشن است که تو و آنان از تحقق این حقایق به طور مسلم عاجز هستید و چون آفتاب روز برای تو آشکار است که اگر تو و آنان قدرت بر انجام این امور را داشتید، قطعاً بین شما و آرزوها و خواسته‌هایتان مانعی پدید نمی‌آمد و به کام مرگ، کشیده نمی‌شدید؛ زیرا وقتی اختیار به وجود آمدن و آمال و آرزو دست خود انسان باشد، مسئله مانع بین انسان و خواسته‌هایش و تبدیل حیات به مرگ، اصلاً معنا ندارد.

آری، دیگری این موجودات گوناگون و شگفت‌انگیز را آفریده و هم اوست که کارگردان همه آنان است و تو سخت نیازمند به شناخت او و صفات حضرت او هستی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 216

خردهای بی‌پرده، اندیشه‌های صحیح، همه و همه بدون چون و چرا به صانع و فاطر و خالق معترفند و این حقیقت را که اصل همه حقایق است، تصدیق دارند.

چیزی که هست در ذات و ماهیت و صفاتش، به خاطر اختلاف در مسیر اختلاف دارند و این اختلاف هم با رجوع به سفیران حقیقی او یعنی انبیا و ائمه علیهم السلام بدون تردید قابل علاج است، در هر صورت اصل مسئله را عقلا و اندیشمندان و متفکران با توجه به وضع خود و پدران و مادران خود و سایر موجودات انکار ندارند.

پسرم! من وقتی به ساختمان محکم وجود خودم دقت می‌کنم، ساختمانی که عقل عقلا را حیران کرده، می‌بینم از جواهر و اعراض، عقل ملکوتی و نفس و روح ساخته شده‌ام.

آیا این جواهر و اعراض و عقل و نفس و روح، خودشان در خلقت و ترکیب و شؤون حیاتی من، دخالت داشتند؟

فکر می‌کنم، دقت می‌نمایم، پی‌جویی می‌نمایم، انصاف می‌دهم، می‌بینم خود آنان به زبان حال به من می‌گویند: ما عین عجز و فقریم و اگر در خلقت و آفرینش تو دخالت داشتیم، این همه برنامه‌های جدید و تغییرات و دگرگونی‌ها در تو معنا نداشت.

اینان همه فریاد می‌زنند: ما را در این همه تدبیرهای گوناگون در آفرینش تو دستی نیست.

عقل و روح و نفس به زبان حال می گویند: تو می دانی که بر ما نسیان و مرگ و ذلت و سستی عارض می شود و این همه معلول این است که ما در حکومت دیگری بسر می بریم، حکومتی که ما را از نقص به کمال و از کمال به نقص می کشاند و به هر صورتی که اراده کند در ما ایجاد دگرگونی می کند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 217

فرزندم! چون این حقیقت را یافتی که جواهر و اعراض و عقول و نفوس و ارواح در همه موجودات در عجز و فقر مساوی اند، به حق و حقیقت روشن می شود که برای جمیع آفریده ها آفریننده ای هست که از هر گونه عجز و فقری که در موجودات هست، پاک و منزّه است و هیچ گونه تغییر و تبدیل و تحول و دگرگونی که از عوارض ما ضعیفان و فقیران است در وجود مقدس او راه ندارد، اگر راه داشت، او هم مانند ما محتاج و فقیر بود و محتاج و فقیر نمی تواند کارگردان این خانه با عظمت هستی و آفریده های گوناگونش باشد «1».

در زمینه شناخت خدا و یقین پیدا کردن به حضرت او و رسیدن به حریم معرفت حضرتش به آیات: 164 سوره بقره، 95 تا 99 سوره انعام، 5 و 6 سوره یونس، 3 و 4 سوره رعد، 66 تا 69 سوره نحل، 20 تا 25 سوره روم، 3 تا 5 سوره جاثیه مراجعه کنید.

چون از طریق قرآن و دانش رسول الله و علوم ائمه علیهم السلام که آسانترین راه و محکمترین مسیر است به حضرت او یقین حاصل کردید، آن گاه به آیات دیگر قرآن که مسأله رسالت، امامت، ملائکه، هدایت، قیامت مطرح است رجوع کنید، تا با پیوند خوردن به آیات توحید و آیات دیگر قلب شما از تمام بیماری های مهلك شك و تردید، وسوسه و اغراض، قساوت و ظلمت، دنائت و پستی و از همه بدتر جهل و غفلت شفا یافته و به مأمن امن و به منطقه سلامت برسد، در این صورت است که کارگردان وجود شما از طرفی گیرنده فیوضات ربانیه می شود و از طرف دیگر پخش کننده آن فیوضات به تمام اعضا و جوارح و به مردم دیگر می باشد.

در اینجاست که باید با تمام هستی بر خاک تواضع سر بگذاری و از پیشگاه

(1) - علم الیقین: 24.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 218

مقدس او برای یافتن سلامت قلب توفیق شکر بخواهی؛ زیرا به نعمتی دست یافته‌ای که در تمام آفرینش، ما فوق آن نعمت وجود ندارد.

بر توست که هر لحظه برای حفظ این سلامت که منشأ سلامت در نفس و روح و اخلاق و عمل است بکوشی و گاهی یا همیشه به وقت سحر برخیزی و در آن خلوت عاشقانه روی بر خاک گذاری و با تمام وجود در حال زاری و اشک ریزی به محضر مقدس آن جناب عرضه بداری:

ای باد برو اگر توانی	برخیز سبک مکن گرانی
بگذر سحری به کوی جانان	دریاب حیات جاودانی
باری تو نه‌ای چو من مقید	از وی به چه عذر باز مانی
خاک در او بیوس و از ماش	خدمت برسان چنان که دانی
دارم به تو من توقع اینک	چون خدمت من بدو رسانی
گر هیچ مجال نطق یابی	گویی به زبان بی‌زبانی
ما تشنه و آب زندگانی	در جوی تو رایگان تو دانی
با ما نظر عنایت ای دوست	گر بهتر از این کنی توانی»1«

اخلاق و نفس

نفس در وجود انسان عامل حیات و مرگ ظاهر و علت حیات و مرگ باطن است.

نفس تابلویی است که در وقت ولادت هیچ نقشی جز استعدادهای محض بر آن نیست، اگر از ابتدا به این حقیقت توجه شود که این تابلو در برابر نقاش عادل و

(1) - فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 219

عالم و حکیم یعنی حضرت حق قرار بگیرد، عالی ترین محسنات اخلاقی از وجود و کرامت و فضیلت و شرف و حقیقت و سخا و درستی و مروت و مردانگی و تواضع و... بر آن نقش خواهد زد، در این صورت انسان با آن محسنات اخلاقی، دارای سلامت نفس خواهد بود و به فرموده قول حضرت صادق علیه السلام به طور جدی برای حفظ آن سلامت که به توفیق حق در ناحیه نفس بدست آمده، باید بکوشد.

اما اگر به نفس توجهی نشود، در برابر قلم شیاطین قرار خواهد گرفت، آن گاه هر نقش ضد حقی که آنان بخواهند بر این تابلو نقاشی خواهند کرد و از انسان در جهت اخلاق رذیله و ذمائم و رذایل هیولایی خواهند ساخت که نمونه اش در هیچ صحرا و دریا و بیابان و جنگلی یافت نخواهد شد.

نفس، اگر بی نقش خدایی بماند، زحمت و کوشش انسان نسبت به او در حقیقت پروراندن گرگ خطرناکی است.

نفس را باید از حالت نفسی یعنی حالت حکومت غرایز و شهوات و امیال به سوی عالم معنی و ملکوت وجود، سیر داد که در این مسافرت، آنچه نصیب انسان می شود، گوشی نشنیده و چشمی ندیده و زبانی قدرت وصف آن را پیدا نکرده است.

در حالت اولی نفس نماند که این حالت، در ارتباط با حالت حیوانات است.

عارف بزرگوار مرحوم شاه آبادی صاحب کتاب «رشحات» می گوید:

آدمی، در مرحله نفس تمام همتش مصروف به تدبیر امور ظاهر بدن و زندگانی عالم دنیا و ظواهر و مظاهر طبیعت است.

چنانچه خدای تعالی در آیه شریفه اشاره فرموده:

[رَبِّ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ]

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 220

الدَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْحَيْلِ الْمُسَوِّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ] «1».

محبت و عشق به خواستنی‌ها [که عبارت است] از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زراعت، برای مردم آراسته شده است؛ این ها کالای زندگی [زودگذر] دنیاست و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

کسانی که شهوات عالم دنیا از زن و فرزند و زیورآلات و وسایل سواری و دامداری و کشاورزی در نظر آنان جلوه کرده است و هم چون پیره زالی که چهره کریه خود را آرایش نموده و چین و چروک‌های صورتش را در زیر خمی‌های آرایشی از چشم بیننده‌ها پنهان می‌دارد، دنیا نیز مظاهر شهوات خود را با آرایش‌های ساختگی در چشم آنان جلوه داده و از آن‌همه نعمت‌ها و بهجت‌های ابدی دائمی به این لذت‌های فانی زودگذر قانعشان ساخته است.

چنین افرادی هنوز از مرتبه نفس پا فراتر نگذاشته‌اند و هم چون چهارپایان در چراگاه دنیا می‌چرند.

[يَا كُلُّونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ] «2».

و می‌خورند، همان گونه که چهارپایان می‌خورند.

و زبان حالشان گویای این دعاست:

[رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ] «3».

پروردگارا! به ما در دنیا [کالای زندگی] عطا کن. و آنان را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست.

(1) - آل عمران (3): 14.

(2) - محمد (47): 12.

(3) - بقره (2): 200.

پس ای سالک مجاهد بر توسست که در حالات این گونه افراد تأمل نموده و خود را هم ردیف آنان نکنی و به هر زحمتی هست خود را از این مرحله نجات بخشی.

ای دل زغیر دوست تبرا نکرده‌ای	جز آرزوی نفس تمنا نکرده‌ای
در جستجوی طلعت چون آفتاب او	خود را چو ذره بی‌سر و بی‌پا نکرده‌ای
هر تیره شب به خون جگر رو نشسته‌ای	هر صبحدم زیارت دل‌ها نکرده‌ای
در هر دیار خیمه عزت زدی ولی	در خاطر شکسته دلی جا نکرده‌ای
هرگز به ذکر و فکر و تقرب نجسته‌ای	هرگز به صبر و شکر تولا نکرده‌ای
هر صبح در خصومت و هر شام در بلا	یک روز میل صلح و مدارا نکرده‌ای
در صورتی که عجایب معنی ندیده‌ای	در خانه‌ای تفرج صحرا نکرده‌ای
امروز لاف زنده دلی می‌زنی عماد	لیکن به عمر خود شی احیا نکرده‌ای
یا رب کدام جرم که از ما نیامدست	یا رب کدام فضل که با ما نکرده‌ای «1»

اخلاق اولیای الهی

حسنات اخلاقی، عبارت از واقعیاتی است که رابطه انسان را با حضرت حق و جهان خلقت و عباد الهی بر اساس صحیح و در جهت تأمین خیر دنیا و آخرت قرار می‌دهد.

در این زمینه گذشته از آیات قرآن مجید، روایات بسیار مهمی در جوامع حدیث آمده که ذکر چند نمونه از آن روایات لازم است، امید است حقایقی که در روایات آمده، در هر خواننده‌ای باشد، چون عامل سعادت اوست و سلامت نفسش در گرو آن هاست، با تمام وجود در حفظش بکوشد و در هر کس نیست، برای تحقق

(1) - عماد فقیه کرمانی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 222

وجودش به آن حقایق، اقدام عاجل نماید.

بزرگی از مملکت شام خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، حضرت به او فرمودند:

ای مرد بزرگ! خداوند عزوجل بندگانی را آفریده که از باب عنایت به آن ها دنیا را در نظرشان محل بسیار تنگی جلوه داده، پس آنان را نسبت به دنیا و ثروت دنیا بی رغبت نموده است.

اینان مردمی هستند که تمام رغبت و میل را به دار السلامی دارند که خداوند در قرآن مجید آنان را به آن جایگاه عالی دعوت فرموده است.

در تنگی معیشت، دارای صبر و استقامتند به این معنی که به خاطر ضیق معیشت به حرام دچار نمی شوند.

بر بلاها و مکروهات و پیش آمدها صابرند و به آنچه از کرامت نزد حضرت حق است، مشتاقند.

جان خود را در راه خواسته خدا بذل می کنند و خاتمه کار آنان شهادت است.

خدا را در حالی ملاقات می کنند که از آن ها خشنود است، اینان از مرگ واهمه ای ندارند، چون می دانند مرگ راه درگذشتگان و باقی ماندگان است.

غیر طلا و نقره برای آخرت خود توشه می گیرند، لباس آنان لباس خشن است و بر قوت در حد قناعت اهل تحملند، زیادی از رزق خود را انفاق می کنند، در راه خدا دوست دارند و برای خدا دشمنی می ورزند، اینان چراغهای روشن حق در اجتماعند و اهل نعمت دوست در عالم آخرت والسلام «1».

امام باقر علیه السلام می فرماید: در نوشته ای از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام یافتیم:

(1) - من لا يحضره الفقيه: 384 / 4، من الفاظ رسول الله صلى الله عليه وآله...، حديث 5833؛ الأملی، صدوق: 395، المجلس الثاني والستون، حديث 4؛ بحار الأنوار: 272 / 66، باب 37، حديث 4.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 223

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. إِذَا أَدَّوْا فَرَائِضَ اللَّهِ وَأَخَذُوا سُنْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَتَوَزَّعُوا عَنْ مُحَارِمِ اللَّهِ وَزَهَدُوا فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِيهَا عِنْدَ اللَّهِ وَاکْتَسَبُوا الطَّيِّبَ مِنْ رِزْقِ اللَّهِ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا يُرِيدُونَ بِهِ التَّفَاخُرَ وَالتَّكَاثُرَ ثُمَّ أَنْفَقُوا فِيهَا يَلْزِمُهُمْ مِنْ حُقُوقٍ وَاجِبَةٍ فَلَوْلَيْكَ الَّذِينَ بَارَكَ اللَّهُ هُمْ فِيمَا اِكْتَسَبُوا وَيُثَابُونَ عَلَى قَدَمِهِمْ لَاخِرَتِهِمْ «1».

آگاه باشید، اولیای خدا را خوف و حزنی نیست، آن گاه این آیه را بدینصورت توضیح داده بودند:

اولیای خدا را این علامات در کار است: اداکننده واجبات حقند، اخذکننده سنن رسول الله، از محارم خدا در پرهیزند، به زر و زیور زودگذر دنیا زاهدند، به آنچه نزد خداست دارای میل و رغبتند، حلال از روزی را کسب می کنند و قصد تفاخر و تکاثر با آن ندارند، حقوق واجب مالی خود را می پردازند، خداوند به کسب آنان برکت داده و به آنچه به آخرت فرستاده اند از جانب حضرت حق جزا داده می شوند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام به پروردگار عرضه داشت: خداوندا! برگزیدگان از خلقت کیانند؟

پاسخ شنید: آن کس که دارای سخاوت بسیار است، قول صادقانه دارد، متواضعانه حرکت می کند، کوه از جا کنده می شود و اینگونه عبادم از راه من منحرف نمی گردند.

عرضه داشت: کدام يك از بندگان در دار قدس بر تو وارد می شود؟ خطاب

(1) - تفسیر العیاشی: 124 / 2، حديث 31؛ بحار الأنوار: 277 / 66، باب 37، حديث 11.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 224

رسید: آنان که به دنیا نظر ندارند، اسرار دینشان فاش نمی شود، بر حکومت خویش رشوه نمی گیرند، حق در قلب آنان است، صدق بر زبانشان تجلی دارد، اینان در دنیا زیر پوشش من و در آخرت در دار قدس نزد من هستند «1».

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ: الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا، وَإِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَإِذَا أَعْطُوا شَكَرُوا وَإِذَا ابْتَلَوْا صَبَرُوا وَإِذَا أَعْصَبُوا غَفَرُوا «2».

امام باقر علیه السلام می فرماید: از پیامبر سؤال شد، نیکان از عباد خداوند کیانند؟ حضرت فرمود:

زمانی که نیکی کنند، شاد می شوند و هرگاه بدی کنند، طلب مغفرت می نمایند، چون به آنان نعمتی عطا شود، شکر می کنند و چون به بلا دچار شوند، استقامت می کنند و به وقت غضب از طرف خود گذشت می نمایند.

در هر صورت این ها حقایقی است که باعث سلامت نفس انسان است و در این فضای سالم است که انسان، حق خدا و بندگان خدا را آن چنان که هست ادا خواهد کرد و این دارندگان این سلامتند که باید به فرموده حضرت صادق علیه السلام در صدد حفظ آن باشند.

عظمت و کرامت انسان، پس از ایمان در ارتباط با پاکی نفس او از رذایل و آراستگی به حسنات است.

الهی قمشه ای، آن عارف عاشق می گوید:

کآمد به کنار من نگار من

امشب چه خوش است روزگار من

(1) - الأملی، مفید: 85، المجلس العاشر، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 278 / 66، باب 37، حدیث 13.

(2) - الکافی: 240 / 2، باب المؤمن وعلاماته، حدیث 31؛ صفات الشيعة: 45، حدیث 64؛ بحار الأنوار: 66 / 305، باب 37، حدیث 26.

بنشست به باغ دل گل حسنش	برخاست ز راه دیده خار من
نقش دل و دیده شد خیال او	بگرفت نمان و آشکار من
آهویی چشمی چه شیر مست افکند	مژگانش پنجه بر شکار من
چشمش که به غمزه غارت دل کرد	زد خیمه ناز در دیار من
می کوش که قدر خویش بشناسی	ای گوهر جان هوشیار من

سلامت عمل

چون ایمان به خدا و قیامت در خانه قلب تجلی کرد و چون نفس به حسنات الهی آراسته شد، زمینه برای عمل صالح و به تعبیر دیگر عمل سالم در انسان فراهم می گردد.

در اینجا لازم است حرکات اعضا و جوارح، به خصوص چشم و گوش و زبان و دست و پا هماهنگ با دستورهای شود که در باب عمل از ناحیه حضرت حق و انبیا و امامان معصوم صادر شده است.

شما برای یافتن این دستورها در مرحله اول به قرآن کریم و سپس به جوامع حدیث از قبیل «کافی»، «من لا یحضره الفقیه»، «وسائل الشیعة»، «بحار الأنوار»، «روضة الواعظین»، «مکارم الأخلاق»، «تحف العقول» مراجعه کنید.

در «الکافی» جلد دوم، عناوین زیبا و بسیار مهمی را می بینید که به عمل و حرکت انسان جهت الهی می دهد و اینک گوشه ای از آن عناوین:

ورع، عفت، اجتناب محارم، عبادت، شکر، حسن خلق، ادای امانت، عفو، مدارا، رفق، تواضع، عجله در خیر، انصاف، عدل، صله رحم، نیکی به پدر و مادر، اهتمام به امور مسلمانان، نصیحت به مسلمانان، تکریم بزرگان، زیارت برادران مؤمن، سعی در قضای حاجت مؤمن، برطرف کردن رنج مؤمن، اطعام

مؤمن، پوشاندن مؤمن، خدمت مؤمن، اصلاح بین مردم.

نتیجه تمام مسائل گذشته این است که اسلام حقیقی، یعنی اسلام قرآن و اهل بیت علیهم السلام علت سلامت همه جانبه در وجود انسان به خصوص سلامت در ناحیه قلب و نفس و عمل است و بر عباد خداست که در هر کجا هستند و در هر حالی هستند برای حفظ سلامت دین بکوشند که حفظ سلامت دین، علت عاقبت به خیری انسان است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 227

[فَلَيْسَتْ مَنْ طَلَبَهَا وَجَدَهَا فَكَيْفَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَلَاءِ وَسَلَكَ مَسْلَكَ ضِدِّ السَّلَامَةِ وَخَالَفَ أَصُولَهَا بَلْ رَأَى السَّلَامَةَ تَلَفًا وَالتَّلَفَ سَلَامَةً وَالسَّلَامَةَ قَدْ عَزَّتْ فِي الْخَلْقِ فِي كُلِّ عَصْرِ خَاصَّةً فِي هَذَا الزَّمَانِ]

سلامت دین در آخر الزمان

سلامت دین و قلب و عاقبت بخیری سرمایه ارزان و برنامه ساده‌ای نیست که هر کس به راحتی بخواهد به دست آورد، کسی که دچار انواع معاصی و برده انواع شیاطین و غرق در دریای شهوات است و مسیر و راه و شکل زندگیش ضد سلامت واقعی است و اصولاً به خاطر حاکمیت شهوات حیوانی، مخالف با اصول سلامت است و بلکه از این بالاتر هلاکت را نجات و نجات را هلاکت می‌داند، چگونه حفظ دین و سلامت دین کند، چنین شخصی ابتدا باید تمام عوامل مهلکه را از خود دور کند و به حقیقت متدین شود، آن گاه برای سلامت دینش بکوشد.

سلامت دین در بین مردم در هر زمان، به خصوص در چنین زمانی که کشش‌ها و جذبه‌های شرق و غرب هم چون سیل تمام هویت مردم عالم، به خصوص ممالک ضعیف را احاطه کرده حقیقتی نادر الوجود است.

بنا بر بعضی از روایات، حفظ سلامت دین، در چنین زمانه‌ای، همانند نگاه داشتن آتش سرخ در کف دست است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 228

روایاتی بس مهم از اوضاع آخرالزمان که دینداری در آن فوق العاده سخت است، در کتب مهم روایی و تفسیری نقل شده که برای توجه شما عزیزان به يك روایت اشاره می‌شود که امروز بسیاری از مسلمانان جهان، به آنچه در این روایت آمده دچارند، باشد که با توجه به این روایت خود را از مهالك نجات داده و از خطرات و وساوس و اغوای شیاطین حفظ کنید، تا سلامت دینتان پا برجا بماند.

قمی، در تفسیر خود از پدرش از سلیمان بن مسلم خشاب از عبدالله بن جریح مکی از عطاء بن ابی رباح از عبدالله بن عباس نقل کرده است:

در حجة الوداع با پیامبر صلی الله علیه و آله حج نمودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله درب کعبه را گرفته و با صورت خود به سوی ما توجه نموده و فرمود: شما را به علائم قیامت خبر ندهم؟

سلمان که آنجا نزدیکتر از همه به آن حضرت بود گفت: چرا یا رسول الله، فرمود:

از علائم قیامت، ضایع کردن نماز و پیروی از شهوات و میل به هواها و بزرگداشت مال و فروش دین به دنیاست.

آن گاه دل و اندرون مؤمن از آن منکراتی که می بیند و نمی تواند تغییر دهد، هم چون نمک در آب گداخته و آب می شود.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این برنامه ها حتماً شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، در آن وقت فرماندهانی ستمگر و وزیرانی فاسق و عارفانی ظالم و امینانی خائن بر ایشان حکومت می کنند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن زمان بد، خوب و خوب، بد شده و خائن مورد امانت قرار گیرد و امین خیانت ورزد و دروغگو تصدیق و راستگو تکذیب می شود.

سلمان گفت: یا رسول الله! این حتماً شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن زمان زن با شوهرش در تجارت شرکت

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 229

می کند و باران در تابستان می بارد!

شرافتمندان به غضب می آیند، فقیر اهانت می شود، بازارها نزدیک می شود، آن وقت این می گوید چیزی نفروخته ام، آن می گوید سودی نبرده ام، می بینی همه مذمت خدا می کنند.

سلمان گفت: یا رسول الله این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن گاه زنان فرمانده و کنیزان طرف مشورت می شوند، بچه ها روی منبر می روند، دروغ زیبا و زکات ضرر و غنیمت وئی مسلمانان تاراج می شود، مرد به پدر و مادر خود جفا و به دوستش نیکی می کند و ستاره دنباله دار ظاهر می شود.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن گاه طلاق زیاد می شود و برای خدا حدی به پا نمی شود و به خدا ضرری نمی زند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، قسم به آن که جانم به دست اوست، آن گاه زنان آوازه خوان و ملاهی زیاد می شود و بدان اتم بر ایشان مسلط می شوند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن گاه ثروتمندان اتم برای تفریح به مکه می روند و متوسطین ایشان برای تجارت و فقیران برای نشان دادن و شنوندن به مردم، آن گاه مردمی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا یاد می گیرند و آن را مزمار می کنند، مردمی پیدا می شوند که فقه دینی را برای غیر خدا یاد می دهند، اولاد زنا بسیار می شود، با قرآن تغنی و آوازه خوانی می کنند و به دنیا افتخار و مباهات می نمایند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این می شود؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 230

جانم به دست اوست، این در آن وقتی است که پرده حرامها دریده شود، گناهها کسب گردد، بدان بر نیکان مسلط شوند، دروغ زیاد و لجاجت پیدا و فقر رایج شود.

مردم در لباس به هم مباهات کنند، باران بی وقت بر ایشان ببارد، طبل و شیپورها را بپسندند، امر به معروف و نهی از منکر را انکار می کنند، تا آنجا که مؤمن در آن وقت ذلیل ترین مردم شود، میان عابدان و قاریانشان بدگویی پیدا می شود و این ها در ملکوت آسمانها، پلید و نجس خوانده می شوند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن گاه ثروتمندان از فقر می ترسند، به طوری که سائل از جمعه تا جمعه دیگر سؤال می کند و کسی را نمی یابد که چیزی در دستش بگذارد.

سلمان گفت: یا رسول الله! این می شود؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، رویضه سخن می گوید؛ سلمان گفت: یا رسول الله رویضه چیست، پدر و مادرم فدایت باد؟ فرمود: کسی که در امور مردم حرفی نمی زد حرف می زند، سپس جز اندکی درنگ نکنند که زمین صدایی کند و هر دسته ای گمان کنند در ناحیه آن ها صدا

کرده، سپس آنچه خدا خواهد درنگ می کند و در آن مدت زمین را می شکافند و زمین پاره های جگر خود «طلا و نقره» را بیرون می افکند، سپس با دست خود به ستون ها اشاره کرده فرمود: مانند این، آن روز طلا و نقره سودی ندارد «1» این است معنای:

[فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا] «2».

پس هنگامی که قیامت بر آنان فرا رسد.

(1) - تفسیر القمی: 303 / 2.

(2) - محمد (47): 18.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 231

[وَسَبِيلُ وُجُودِهَا فِي اخْتِمَالِ جَفَاءِ الْخَلْقِ وَأَذْيِهِمْ وَالصَّبْرِ عِنْدَ الرِّزَايَا، وَحَقَّةِ الْمُؤْنِ وَالْفِرَارِ مِنْ أَشْيَاءَ يَلْزُمُكَ رِعَايَتُهَا وَالْقَنَاعَةِ بِالْأَقَلِّ وَالْمَيْسُورِ]

راه های کسب سلامت دین

راه به دست آوردن سلامت و حفظ آن، تحمل جفا و آزار هموعان از مسلمان و مؤمن بر اساس قواعد الهی است، به این معنا که آزار و جفا را به آزار و جفا پاسخ ندهی و فحش و ناسزا و جهالت دیگران را به مانند آنان تلاقی ننمایی، بلکه کینه توزی ها، حسدها، تعصبات و ناروایی ها و آزارهایی که از مردم به تو می رسد، بر مبنای امور شرعی با آن ها روبرو شوی، گر چه اینگونه برخورد با مردم بسیار تلخ و سنگین است، ولی چاره ای نیست، اگر بخواهی سلامت یابی، یا حفظ سلامت کنی، باید بر آزار مردم، بر اساس شرع تحمل کنی.

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن، استقامت در حوادث است، حوادثی که اگر انسان در برابر آن ها صبر و استقامت نرزد، به ایمان و ارزش او لطمه می خورد، صبر باعث سلامت و حفظ دین و عدم سازش با بیگانه و شکست دشمن است.

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن دست برداشتن از ولخرجی در زندگی، اعم از خوارکی‌ها و نوشیدنی‌ها و زر و زیور و مرکب و لباس است که اگر در این زمینه‌ها به نفس و غرایز آن میدان داده شود، انسان را به اسفل سافلین هلاکت

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 232

و بدبختی خواهد کشید.

دیگر از طرق رسیدن به سلامت و حفظ آن، ترك عادات و تعارفاتی است که عرفاً از آن ناچاری، ولی چیزی جز ضایع کردن عمر و از بین بردن وقت نیست و گاهی انسان را از نظر دینی به خسارت و ضرر می‌کشد.

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن، قناعت به حلال خداست گر چه خیلی کم باشد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 233

[إِنْ لَمْ تُكُنْ فَالْعَزْلَةُ وَإِنْ لَمْ تُقْدِرْ فَالصَّمْتُ وَلَيْسَ كَالْعَزْلَةِ وَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَالْكَلَامُ بِمَا يَنْفَعُكَ وَلَيْسَ كَالصَّمْتِ وَإِنْ لَمْ تَجِدِ السَّبِيلَ إِلَيْهِ فَالْإِنْقِلَابُ فِي الْأَسْفَارِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَطَرُحِ النَّفْسِ فِي بَوَادِي التَّلَفِ بِسِرِّ صَافٍ وَقَلْبٍ خَاشِعٍ وَبَدَنِ صَابِرٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَمْ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا] «1»]

سلامتی دین در عزلت

اگر با مراتبی که در جملات گذشته بیان شد، نتوانی سلامتی بدست آری و در مقام حفظش برآیی، پس معاشرت و اختلاط و آمیزش خود را با اکثر مردم که از گناه و آزار و ظلم و اذیت به دیگران و کشاندن انسان به گناه و بدحالی و بی‌حالی و کسالت از عبادت خودداری ندارند قطع کن و به سنگر پر قیمت کناره‌گیری از اینگونه مردم پناهنده شو. و اگر قدرت بر چنین ترك رابطه‌ای را نداشتی، رفیق سکوت شو و نگفتن و کم گفتن را شعار خود قرار ده، هر چند منافع سکوت با عزلت از بدان قابل مقایسه

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 234

نیست، چرا که در سکوت، انسان حرف دیگران را ممکن است نزند، ولی ممکن نیست حرف دیگران را نشنود، ولی در عزلت هم حرف نمی‌زند و هم حرف نمی‌شنود.

و اگر نتوانی ملازم با سکوت شوی، پس به اندازه ضرورت و به طریقی که منجر به خسران معنوی نشود حرف بزنی، گر چه این حرف زدن از نظر ارزش به سکوت نمی‌رسد، چرا که هر کس ناچار به حرف باشد، پرهیزش از سخن لغو، بسیار مشکل است.

و اگر با این مراتب، به سربردنت مشکل است و نتوانی از این طرق به سلامت واقعی برسی و قدرت حفظ آن را نداشته باشی، لاعلاج تن به مسافرت بده و از شهری به شهری برو، نفس را در وادی تمام شدن قرار بده که با سفرهای متعدد عمر و وقت تمام شود، بهتر از آن است که دین و ایمان ضایع گردد.

در سفر مواظب باش که نفس میل به بدی و تیرگی و کدورت نکند و پاکی آئینه دل از دست نرود و احوال درونت از خشوع و صبر منحرف نشود، آری سفرگاهی علاج گناه و بدبختی است و اگر راه سلامت و نجات از وساوس و اغواهای شیاطین درونی و برونی سفر باشد، باید سفر رفت و طریق عالی مهاجرت پیش گرفت ورنه بر اساس آیات قرآن مسؤول ماندن در محل و از دست دادن دین، خود انسان است و به این خاطر به عذاب الهی دچار خواهد شد چنانچه در آیه شریفه آمده «1»:

آنان که به ترك هجرت ظالم برخود بودند، فرشتگان به وقت جان گرفتن از آنان به آنان می‌گویند: شما در کار دین و سعادت خود در چه چیز بودید؟ و با چه طایفه‌ای و در کجا به سر بردید؟ اینان بر طریق اقامه عذر می‌گویند ما در زمین و در

(1) - النساء (4): 97.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 235

شهر خود جزء عاجزان و ناتوانان بودیم، در حدی که کفر و شرك و عصیان بر ما غلبه کرد!! فرشتگان می‌گویند: آیا زمین الهی، زمین با وسعتی نبود که شما از وطن خود به جای دیگر زمین روید تا ایمان و دینتان سالم بماند؟

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 236

[وَأَنْتَهُزُ مَعَنَ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَلَا تُنَافِسِ الْأَشْكَالَ وَلَا تُنَازِعِ الْأَضْدَادَ وَمَنْ قَالَ لَكَ أَنَا فَقُلْ أَنْتَ وَلَا تَدَّعِ شَيْئاً وَإِنْ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَتَحَقَّقَتْ بِهِ مَعْرِفَتُكَ وَلَا تَكْشِفْ سِرَّكَ إِلَّا لِمَنْ هُوَ أَشْرَفُ مِنْكَ فِي الدِّينِ فَتَجِدُ الشَّرْفَ وَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَصَبْتَ السَّلَامَةَ وَبَقِيتَ مَعَ اللَّهِ بِلاَ عِلَاقَةٍ]

چه در سفر، چه در حضر و چه در هر وقتی از اوقات، نشست و برخاست با عباد صالح حضرت حق را غنیمت بدان که معاشرت با اینان عامل انتقال علوم و آداب و احوالات ایشان به وجود توست و با کسانی که به ظاهر انسانند ولی در باطن و در حالات از انسانیت دورند، هم صحبت مباش و با آنان که راهشان و اخلاقشان با تو یکی نیست به منازعه و جدال و جار و جنجال بر نخیز و سعی داشته باش با این گونه دیو صفتان به مدارا و مماشات رفتار کنی. به هر چه که به آن علم داری نسبت به آن ادعای قطعیت مکن، چرا که علم قطعی، فقط علم خدا و انبیا و امامان است ولی علوم بشری علوم حتمی و قطعی نیست و جایی برای ادعای قطعیت در علوم انسانی که هر لحظه با پیشرفت دانش قابل تغییر است، نمی باشد.

سرّ و ضمیر خود را به کسی جز به آن انسانی که در دینداری قوی تر از توست مگو که با سیر این طریق به شرف و مجد دست خواهی یافت، چون این برنامه ها را

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 237

بکار بردی به سلامت رسیده ای و بدون حاجب و مانع به دوست حقیقی خود، حضرت رب العزه متصل شده ای. در فضای سلامت و درستی، قلب منبع واردات الهی می گردد و نفس به مقام قدس میل پیدا می کند و روح برای پرواز در اوج ملکوت آماده می شود و انسان لذت خلوت با دوست را به کام جان خواهد چشید و در این هنگام ساقی، جام می عشق و محبت به کام عاشق خواهد ریخت، به نحوی که انسان به شور و مستی دائم دست یابد و هر لحظه با زبان حال به پیشگاه محبوب حقیقی خواهد گفت:

وز سلسله زلفت بر پای دلم بندی

ای رشته جانم را با وصل تو پیوندی

نی در همه عالم باشد به تو ماندنی

نی کشور خوبی را باشد چو تو سلطانی

دل را نبود در بر بی عشق تو آرامی	جان را نبود با تن بی مهر تو پیوندی
از بندگیت دارم صد شکر عجب نبود	گر بنده‌ای آزادی دارد ز خداوندی
در عشق نصیحت‌ها گویند چرا لیکن	مشنو که شود عاقل دیوانه هر پندی
سر دل عاشق را انکار کند عاقل	کین نکته نمی گنجد در فهم خردمندی
هم سرو قدت فارغ از نسبت هم‌تایی	هم ماه رخت ایمن از تهمت ماندی
گر اهل دلی وقتی دل داد به جانانی	ما جان گرامی را دادیم به دل‌بندی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 238

باب

24

در فوائد عزلت

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 241

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ وَمُنْحَرِّسٌ بِجِرَاسَتِهِ، فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً.

وَهُوَ يَخْتَانِجُ إِلَى عَشْرَةِ خِصَالٍ:

عِلْمُ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَحُبُّ الْفَقْرِ، وَإِخْتِيَارُ الشَّدَّةِ، وَالزُّهْدُ، وَإِعْتِنَاءُ الْخُلُوةِ وَالنَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ، وَرُؤْيَةُ التَّقْصِيرِ فِي الْعِبَادَةِ مَعَ بَذْلِ الْمَجْهُودِ، وَتَرْكُ الْعُجْبِ، وَكَثْرَةُ الذِّكْرِ بِلا غَفْلَةٍ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ مُصْطَادُ الشَّيْطَانِ وَرَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَسَبَبُ كُلِّ حِجَابٍ، وَخُلُوعُ الْبَيْتِ عَمَّا لَا يَخْتَانِجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْتِ.

قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اخْزُنْ لِسَانَكَ بِعِمَارَةِ قَلْبِكَ وَلَيْسَعَكَ بَيْتُكَ.

وَاحْذَرْ مِنَ الرِّيَا وَفُضُولِ مَعَاشِكَ وَابْنِكَ عَلَى خَطِيئَتِكَ وَفَرِّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَوَاءً فَصَارُوا الْيَوْمَ دَاءً.

ثُمَّ اتَّقِ اللَّهَ مَتَى شِئْتَ، قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِي مَوْضِعٍ لَا تُعْرِفُ وَلَا تُعْرِفُ فَاَفْعَلْ.

وَفِي الْعُزْلَةِ صِيَانَةُ الْجَوَارِحِ وَفِرَاغُ الْقَلْبِ وَسَلَامَةُ الْعَيْشِ وَكَسْرُ سِلَاحِ الشَّيْطَانِ وَالْمُجَانِبَةُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَرَاحَةُ الْوَقْتِ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا وَاخْتَارَ الْعُزْلَةَ فِي زَمَانِهِ إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ وَإِمَّا فِي انْتِهَائِهِ.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 242

[صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَخَصِّنٌ بِحُصْنِ اللَّهِ وَمُتَحَرِّسٌ بِحِرَاسَتِهِ، فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً]

عزلت

در این باب روایتی که از امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام نقل شده در مسئله عزلت و گوشه گیری است.

این را می دانیم که در اصول عالی اسلام و معارف حقه الهیه، تکلیف ما لا یتطاق و وظیفه ای که از استطاعت انسان خارج باشد وجود ندارد.

و این را نیز می دانیم که در اسلام عزیز قاعده و قانونی که کمترین ضربه و لطمه را به زندگی واقعی انسان چه در جهت دنیا، چه در جهت آخرت بزند وجود ندارد و اگر به عنوان یک قاعده اسلامی در کتب اسلامی باشد، جعلی و غیر قابل قبول است.

و این را نیز می دانیم که کناره گیری کامل انسان، به طوری که آدمی با هیچ کس در هیچ شأنی معاشرت و مخالطت نداشته باشد، امکان ندارد و به هیچ عنوان عملی نیست.

از طرفی می بینیم در قرآن مجید و روایات اصیل و «نخج البلاغه»، مسئله عزلت و گوشه گیری به عنوان یک عامل بسیار مهم سعادت مطرح است، در اینجا لازم است، معنای این مسئله ریشه یابی شود و مقصود و منظور قرآن مجید و روایات از

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 243

مسئله عزلت معلوم گردد تا کسی با انتخاب آن، بدون توجه به ریشه مسئله از جاده حق منحرف نگردد.

از آنجا که مسئله عزلت در قرآن و روایات در رابطه با سعادت انسان مطرح شده باید به راحتی و بدون شك و تردید گفت: منظور از عزلت در معارف الهیه، عزلت و گوشه گیری از عامل خطر و برنامه ایست که برای خیر دنیا و آخرت انسان ضرر دارد و آنچه که در طریق سعادت و سلامت آدمی است، کناره گیری از آن موردی ندارد، بلکه حرام شرعی و عقلی است، چنانچه عزلت و کناره گیری از عوامل خطر واجب و ضروری است.

مواردی که باید از آن عزلت گرفت چون آفتاب روشن، در آیات قرآن و روایات بیان شده که مجموع آن ها را در عناوین زیر می توان خلاصه کرد.

عزلت از گناهان شخصی

1- عزلت و هجرت از گناهان شخصی، باطنی و ظاهری، چنانچه در سوره انعام آمده:

[وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ] «1».

و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید.

بدون شك، عزلت جستن و گوشه گیری از فواحش ظاهر و باطن که عبارت است از: زنا، لواط، ظلم، پرده دری، خودآرایی زن برای دیگران، دروغ، غیبت، تهمت، حسد، شرك، عقوق والدین، قتل نفس محترمه، خوردن مال یتیم «2».

(1) - انعام (6): 151.

(2) - تفسیر کاشف: 283 / 3.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 244

انسان مکلف و موظف است از کلیه این امور چه در خلوت و چه در جلوت پرهیزد که هر يك از این گناهان عامل خطری برای رسوایی انسان در دنیا و معذب شدن او در آخرت است.

عزلت و مهاجرت

2- عزلت و گوشه‌گیری از شهری که انسان در آن شهر یا مملکتی که در آن مملکت، قدرت حفظ دین خود را ندارد که از این عزلت و گوشه‌گیری در آیات و روایات تعبیر به مهاجرت شده و به این نحو عزلت، قرآن مجید در بسیاری از آیات امر مؤکد و دستور واجب دارد.

عزلت از گناهکاران

3- کناره‌جویی و عزلت از گروهی که غرق در انواع معاصی و گناهانند و انسان از هدایت آنان بتمام معنی ناامید شده و ادامه معاشرت با آنان، ممکن است اثر سوئی بر حال و اخلاق و اعمال و ایمان انسان بگذارد که بدون تردید روایت حضرت صادق در فصل بیست و چهارم کتاب باعظمت «مصابح الشریعة» بیشتر ناظر به این مورد سوم است و سعی بر این است که به توضیح این قسمت اقدام شود.

گذشته از این سه مورد، در اسلام مورد دیگری برای عزلت و گوشه‌گیری نیست، اگر هم باشد منطبق بر یکی از این سه مورد است.

معاشرت با عباد صالح خدا، رفتن بین مردم برای حل مشکلات خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی آنان، ارتباط با خلق برای امر به معروف و نهی از منکر، اختلاط با جامعه برای روشنگری، رفتن دنبال زراعت و صنعت و تجارت و کسب و کار و کمک گرفتن از مردم مؤمن و مسلمان در این جهت، برای هر انسانی لازم

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 245

و بلکه در پاره‌ای از این امور واجب شرعی است و عزلت و کناره‌گیری از این ابواب خیر و عوامل سعادت، حرکتی ضد صراط الهی و بر خلاف عقل و شرع است.

يك بار دیگر تذکر این نکته ضروری است که آنچه به عنوان شرح و توضیح و تفسیر روایت می‌آید ناظر به قسمت سوم از معنای عزلت است، یعنی کناره‌گیری و عزلت از تبهکاران و فاسدانی که امید هدایت آنان به هیچ وجه نمی‌رود و آمیزش انسان با آنان، باعث دور ماندن انسان از خیر دنیا و آخرت است و چنین عزلتی اگر در جوامع اسلامی به وسیله خوبان امت نسبت به بدان و بدکاران صورت بگیرد، میدان عصیان و گناه از آنان گرفته می‌شود و قدرت بر معصیت کردن و تجاوز از آنان سلب می‌شود، چنانچه بنا به نقل قرآن در سوره توبه، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان با عزلت از سه متخلف، باعث ادب و تربیت و توبه و بازگشت آنان به حق شدند.

چنانچه به زمانی برخوردید که اکثر مردم زمان دنبال فسق و فجور رفتند و گوش به حق ندادند و بودن شما در میان آنان باعث هلاکت شما بود، از آنان کناره بگیرید و عزلت انتخاب کنید و سعی نمایید آن چنان که هستید شناخته نشوید که دشمن با شناخت شما، امکان ضربه زدن به شما را خواهد یافت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٍ، إِنَّ شَهْدَ لَمْ يُعْرِفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى، وَأَعْلَامُ السُّرَى، لِيُسَوِّوا بِالْمَصَابِيحِ وَلَا الْمَذَابِيحِ الْبُذُرِ أُولَئِكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضُرَاءَ نَقَمَتِهِ «1».

و آن زمانی است که در آن نجات از عوامل هلاکت میسر نیست مگر برای

(1) - نهج البلاغة: خطبه 103؛ بحار الأنوار: 273 / 66، باب 37، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 246

مؤمنی که گمنام باشد، گمنامی‌اش به این باشد که اگر در مجلسی حاضر شود او را نشناسند و اگر غایب گردد او را بخوبیند، چنین مؤمنانی در راه خدا چراغ‌های هدایتند و در شب تاریک زندگی، نشان‌های سیر و حرکت به سوی صراط قویم، اینان در بین مردم با فساد و سخن‌چینی زندگی نمی‌کنند و اسرار و عیوب بندگان را فاش نمی‌نمایند، حق تعالی درهای رحمتش را به روی آنان می‌گشاید و عقوبت و رنج را از آنان برمی‌دارد.

قرآن و عزلت

کتاب الهی که مبین تمام حقایق و بازگوکننده واقعیتهای اصیل است در مسئله اعتزال و گوشه‌گیری از قومی که انسان قدرت بر هدایت آنان را ندارد و بودن در بین آنان جز ضرر و خسارت برای انسان چیزی ندارد و کناره‌گیری از آن قوم، تثبیت هدایت انسان و گاهی تأمین نیرو برای نجات قوم به وقت بازگشتن از مقام عزلت است، می‌فرماید:

[وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا] «1».

و [پس از مشورت و گفتگو با یکدیگر چنین گفتند:] اکنون که از آنان و آنچه غیر خدا می‌پرستند، کناره گرفته‌اید، پس به این غار پناه بگیرید تا پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و در کارتان آسایش و آسانی فراهم آورد.

این بزرگواران برای نجات دین خود، از شر نابکاران از قوم خود کناره گرفتند و بر اساس جمله آخر آیه در این امید بودند که در سنگر عزلت علاوه بر حفظ سلامت

(1) - کهف (18): 16.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 247

دین خود، خداوند به آنان قدرتی عنایت کند و اسبابی فراهم آورد که بتوانند پس از پایان عزلت، قوم را از ذلت بت پرستی نجات دهند اما اراده حضرت حق، غیر آن بود که آنان می خواستند.

عزلت اصحاب کهف

در اینجا لازم است عین داستان آن بزرگواران از نظر شما بگذرد، مردم «افسوس» - منطقه ای در یونان یا به گفته گروهی لبنان - به وقت عید، در جشنی که جهت خدایان خود ساخته خود برپا کرده بودند، با مراسم مخصوصی به آن معبودها تقرب می جستند.

مردی بزرگ زاده و کریم، مراسم مردم برایش اطمینان آور نبود و توجهش به دین و مکتب مردم جلب نمی شد، در مسئله بت ها تردید داشت و در تحیر و اضطراب بود.

او از میان جمع مردم بیرون رفت تا این که به درختی رسید و در زیر سایه آن درخت، با غم و اندوه و تردید و حیرانی سر به گریبان شد.

چند لحظه ای نگذشت که فرد دیگری به او پیوست؛ زیرا او هم در عقیده مردم تردید پیدا کرده بود و حیران شده بود.

سپس دیگری آمد و دیگری آمد، تا هفت نفر شدند، جمعی که درباره وضع عقیده ای مردم در تردید بودند.

به زودی روح این افراد با یکدیگر آشنا شد و عقایدشان به یکدیگر نزدیک گشت و نقش واحدی آنان را متحد ساخت، گرچه خویشاوندی قریبی نداشتند، ولی با یکدیگر مأنوس شدند و تردید و شک خود را آشکار ساختند و مخالفت خود را با خدایان قلابی مردم، اظهار داشتند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 248

سپس با فکر نافذ و فطرت سلیم خویش به تحقیق در جهان و موجودات پرداختند، تا این که افکارشان به نور توحید روشن گردید و بر ایجاد کننده موجودات و رمز وجود راهنمایی شدند و به توحید توجه نموده، روحشان از آسایش و اطمینان برخوردار شد.

این بزرگواران و کریمان، تصمیم گرفتند که خدا را در اعماق قلب خود مخفی دارند و در باطن جان او را حفظ نمایند؛ زیرا سلطان مملکت بت پرست و در دین خود پابرجا بود و با تمام وجود از مشرکان پشتیبانی می کرد.

جوانان خدایافته و خداپرست، مانند مردم دیگر در کارهای عمومی و ناراحتی ها شرکت می کردند، ولی آن گاه که به خلوت گاه خود می رفتند و به خود می آمدند به عبادت و نماز و ذکر خدا می پرداختند.

تا این که در یکی از شب ها که گرد یکدیگر جمع بودند و انجمن آنان آراسته بود، یکی از جوانان با صدای آهسته و ترس و تردید گفت:

ای دوستان! دیروز خبری شنیدم که اگر صحیح باشد و من اعتقاد به راستگویی آورنده خبر دارم، در این خبر نابودی دین و یا از دست دادن جان ما موجود است.

من شنیده ام سلطان از امر ما آگاه گردیده و عقیده و دین ما در نظر او مفتضح آمده، او از دست ما ناراحت شده و دچار هیجان گشته و تهدید نموده که اگر از عقایدی که با جان ما عجین است و با وجود ما یکی شده، دست برنداریم ما را تحت تعقیب قرار دهد.

احتمال می رود که ما را فردا احضار کند و از دم شمشیر آبدار، همه ما را بگذرانند، در کار خود فکر کرده و تصمیم بگیرید.

نفر دوم گفت: من این خبر را قبلاً شنیده بودم و فکر می کردم از حرف های دروغ پردازان و شایعه افکنی نادانان است، ولی معلوم می شود این مطلب را اغلب

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 249

مردم می دانند و علامت صحت خبر و یا امکان وقوع آن به دست آمده است.

من معتقدم بر دین خود استوار باشیم و برای قتل که در کمین ما نشسته است استقامت داشته باشیم، محال است که ما در برابر این مجسمه‌هایی که این نادانان پرستش می‌کنند، سر تعظیم فرود آوریم؛ زیرا ما فساد و بطلان این مجسمه‌ها را به دست آورده‌ایم و غیر ممکن است که دست از عبادت حضرت معبود برداریم، هر روزی که خورشید طلوع می‌کند دلیل وجود خدا را به همراه دارد و در هر جولان فکر، دلیلی برای عظمت خدا موجود است.

شایعه‌ها راست بود، اخبار درست بود، آنان را از منازلشان و از میان جمع بستگانشان بیرون کشیدند و همه را در مقابل پادشاه ستمگر قرار دادند.

سلطان ظالم به جوانان گفت: می‌خواستید مطلبی را مخفی بدارید، ولی نتوانستید، کوشیدید که دین خود را پنهان دارید ولی پیروز نشدید و کارتان به آنجا رسیده که گاهی مخفی هستید و گاهی آشکار، از اخبار کم و بیش آگاهید، به من خبر رسیده که از دین پادشاه و رعیت خارج شده و به دینی روی کرده‌اید که من نمی‌دانم آن را از کجا آورده‌اید؟

برای من آسان است که شما را رها کنم که در دین خود سرگردان باشید و اختیارتان را به دست خودتان بگذارم، ولی این کار در صورتی بود که من نمی‌دانستم از بزرگان قوم خود هستید و از افراد برجسته طائفه خویش می‌باشید.

اگر مردم از وضع شما آگاه گردند، ممکن است به زودی به دین شما بیایند و آیین شما را قبول کنند و از عقاید شما پیروی نمایند و به دنبال آن رژیم و تاج و تخت من متلاشی شود و امنیت از دست برود.

من در شکنجه شما عجله نمی‌کنم، کیفر شما را به زودی متوجه شما نمی‌سازم، تا این که در کار خود که بر آن اقدام می‌کنید فکر نمایید و به ملت و آیین مردم

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 250

بازگردید و به عقاید مردم معتقد شوید و یا این که رهگذران، ناگهان می‌بینند سرهایی آویزان است و بدن‌هایی قطعه قطعه است و خون شما بر زمین جاری است.

خداوند عزیز دل‌های آن خداپرستان را محکم کرد و در ایمانشان تأییدشان نمود، گفتند: ای پادشاه! در دینی که ما وارد شده‌ایم از روی تقلید نبوده است و از روی اکراه و اجبار بنده دین نشده‌ایم، فطرت ما از ما دعوت کرد و ما هم پاسخ دادیم، عقل به ما روشنی بخشید و ما در کنار روشنی آن گردش نمودیم، ما را به سوی خدای یکتا دعوت کردند و ما غیر از او خدای دیگری قبول نمی‌کنیم.

قوم ما که به عبادت بت پرداخته‌اند، از روی نادانی و تقلید است، دلیلی برای کار خود ندارند، برهانی آن‌ها را راهنمایی نکرده است، این است آنچه ما به آن علم پیدا کرده‌ایم و فکر ما به آن رسیده است، هر چه می‌خواهی درباره ما انجام بده.

پادشاه گفت: امروز بروید ولی به شرط آن که فردا بیایید تا درباره شما فکر و در داستان شما قضاوت کنم.

جوانان خداپرست در خود فرو رفتند و در کار خویش به مشورت و تبادل نظر پرداختند که چه عملی انجام دهند، یکی از جوانان گفت: پادشاه از وضع ما آگاه گردیده و ما دیگر نمی‌توانیم در مقابل وعده و تهدیدهای او و نوید و بیم او استقامت کنیم، ما باید دین خود را حفظ نموده و به شکاف این کوه پناه ببریم؛ زیرا گاهی در تاریکی شکاف کوه و تنگی آن، آسایش خاطر است و برای انسان وسعت بیشتری از این زمین پهناور که نمی‌تواند خدا را مطابق میل خود عبادت کند، وجود دارد.

مکانی که ما را به دینی که مورد اعتمادمان نیست دعوت می‌نمایند برای ما قابل

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 251

زندگی نمی‌باشد و در مملکتی که ما را مجبور سازند، تسلیم فکری شویم که عقیده به آن نداریم احترام و توجهی نیست.

خداپرستان بار سفر بستند و دست از وطن شستند و به خاطر حفظ دین خود، راه اعتزال و گوشه‌گیری و مهاجرت اختیار نمودند.

در کنار راه سگی به آنان پیوست و با ایشان همراه شد، جوانان دیدند مانعی نیست که سگ به همراهشان بیاید و از آنان نگهداری کند، جوانان آن قدر راه رفتند تا به شکاف کوه رسیدند، در شکاف کوه خوراک‌هایی به دست آوردند که خوردند و آبی که نوشیدند، سپس برای این که خستگی راه را از خود بگیرند و پاهایشان آماده حرکت گردد دراز کشیدند، تا سلامتی خود را بازیابند ولی هنوز سر را زمین نگذاشته بودند که چرت مختصری بر چشمانشان احساس شد و بر پلک‌های آنان سنگینی کرد، بلافاصله به خواب عمیقی فرو رفتند.

شب به دنبال روز آمد و سالی پس از سال دیگر آمد و آنان در خواب بودند، گوش و چشم آنان را خواب فرو گرفته بود، بادهای هولناک و رعد و برق آن‌ها را بیدار نمی‌ساخت، خورشید طلوع می‌کند و از روزه‌ای درون شکاف را روشن می‌سازد و نور و حرارت می‌بخشد، ولی اشعه زرین خورشید به بدن آنان نمی‌رسد، این مسائل پی در پی و مرتب است تا اراده خدا به آن زمانی که تعلق گرفته، تمام شود.

اگر کسی در وضع آنان دقت می کرد، می دید گاهی از طرف راست به چپ و از چپ به راست می غلطند.

سیصد و نه سال از خوابشان گذشت، ناگهان از خواب برخاسته و متوجه شدند که گرسنگی سختی بر آنان غالب شده است.

یکی از آنان گفت: من گمان می کنم که ساعت های طولانی در خواب بوده ایم،

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 252

نظر شما چیست؟

یکی از آنان پاسخ داد: من گمان می کنم يك روز خوابیده باشیم؛ زیرا این گرسنگی دلیل گمان من است.

سومی گفت: ما صبح خوابیدیم و این خورشید هنوز به غروب نزدیک نشده، من گمان می کنم قسمتی از يك روز را خوابیده باشیم.

چهارمی گفت: سخن را رها کنید، خدا به مدت خواب ما آگاه تر است. من آن چنان گرسنه ام که گویی چند روز است غذا نخورده ام، باید یکی از ما به شهر برود و برای جمع ما غذا تهیه کند، ولی باید هشیاری به خرج دهد که کسی او را نشناسد؛ زیرا اگر مردم «افسوس» بر ما دست یابند و به مکان ما پی ببرند، ما را می کشند یا به ایمان ما ضربه زده، آن را از ما سلب می کنند.

یکی از خداپرستان به شهر رفت تا خوراك تهیه کند، چون نزدیک شهر رسید اوضاع شهر را بگونه ای دیگر دید.

بناها عوض شده، خرابه ها آباد و آبادی ها ویران گشته، به هیچ عنوان قیافه شهر آشنا نیست!!

نگاهش حیرت آمیز است، اضطراب در راه رفتن دارد، توجه مردم به او جلب شد، پرسیدند: غریبی؟

گفت غریب نیستم، در جستجوی غذا آمده ام، ولی جایگاه فروش آن را نمی دانم.

مردی دستش را گرفت و به محل غذا فروشی برد، برای تهیه غذا پول به صاحب مغازه داد، صاحب فروشگاه با کمال تعجب پول را ضرب بیش از سیصد سال پیش دید، فکر کرد جوان گنجی پرقیمت یافته، اطراف جوان از طرف مردم محاصره شد، از گنج پیدا شده سؤال کردند، پاسخ داد اشتباه می کنید، این پول ها

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 253

از گنجی بدست نیامده، این پول‌ها از معامله‌ای است که دیروز انجام داده‌ام و امروز برای خرید غذا با خودم آورده‌ام، چرا به من تهمت می‌زنید و با گمان سوء با من معامله می‌کنید، وضع عجیبی بود، خواست به سرعت برگردد، مردم مانع شدند، با مهر و محبت با او به سخن نشستند و فهمیدند که این شخص یکی از همان اشخاصی است که سیصد و نه سال قبل از شرّ زمامدار کافر منطقه، به شکاف کوه پناه برده‌اند.

جوان چون دانست، مردم فهمیده‌اند اینان همان فراریان هستند، بر جان خود و دوستانش ترسید و خواست فرار کند، یکی از آنان که اطراف او بودند گفت: ای مرد! وحشت مکن، آن زمامداری که از او می‌ترسی، سیصد سال پیش مرده است و زمامدار فعلی ایمانش همانند ایمان شماست، به ما بگو باقی دوستان تو کجا هستند؟

جوان تازه به واقعیت مسئله پی برد و فهمید که شکاف عمیقی از تاریخ بین آنان و مردم به وجود آمده است و اکنون به صورت شبیحی بیش نیست که راه می‌رود و یا سایه‌ایست که حرکت می‌کند، لذا به طرف گفت: مرا واگذار تا بروم و به دوستان غار داستانمان را بیان کنم؛ زیرا انتظارشان طول کشیده و اضطرابشان شدید گردیده است.

سلطان وقت، از وضع آنان آگاه شد و برای دیدار آنان شتافت و به سوی شکاف کوه رهسپار گردید، در میان کوه مردمی را دید که زنده هستند و نور زندگی در پیشانی آنان می‌درخشد، خون در رگ‌های آنان جاری است، با آنان دست داد و به آغوششان کشید و به مرکز شهر آنان را دعوت کرد که بیایند و در محل زندگی او زندگی کنند.

آنان گفتند: ما علاقه‌ای به ادامه حیات نداریم؛ زیرا فرزندان و بازماندگان ما از

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 254

دست رفته‌اند و خانه و منزل ما خراب شده و رشته زندگی ظاهر ما گسیخته است، سپس به سوی خدا توجه کردند و از خداوند خواستند آنان را برای خود برگزیند و رحمت خود را شامل حالشان گرداند، هنوز چشمی بهم نخورده بود که مانند جسد‌های بی‌جان روی زمین افتادند.

مردم شهر گفتند: ما که این بزرگان را با این وضع یافته‌ایم، برای این جهت بوده که بدانیم وعده حق نسبت به روز قیامت متین و صحیح است و در برپا شدن محشر شکی نیست، سپس به اختلاف نظر پرداختند؛ عده‌ای گفتند: ساختمانی به

روی آنان بنا کنیم، گروهی که زمام کار را در دست داشتند، نظر دادند که مسجدی روی بدن آنان بنا شود، ولی خداوند از وضع آنان آگاه‌تر است.

عزالت ابراهیم از بت پرستان

[وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا* فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا] «1».

و من از شما و معبودانی که به جای خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم، امید است در خواندن پروردگارم [از اجابت او] محروم و بی‌بهره نباشم.* پس هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدم و هر یک را پیامبر قرار دادیم.

این دو آیه نمایشگر دوری جستن ابراهیم از بت پرستان است، بت پرستانی که

(1) - مریم (19): 48 - 49.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 255

بر فضای زندگی حاکم بودند و ابراهیم با آنان در هیچ موردی خط مشترک نداشت.

کناره‌گیری کرد تا درس کناره‌گیری را به همه پاکان و موحدان بدهد و به مؤمنان این پیام را برساند که اگر قدرت سرنگونی طاغوت را نداشتید، از آنان کناره‌گیری کنید تا وسایل کوبیدن آنان برای شما فراهم آید، ابراهیم گفت:

من از شما و بتانی که به جای معبود حق می‌پرستید، دوری می‌گزینم و خدای یکتا را می‌خوانم امیدوارم که از پیشگاه رحمتش محروم نشوم.

چون ابراهیم از آن قوم و بت‌هایی که می‌پرستیدند، دوری جست و گوشه گرفت و مخالفت همه جانبه خود را عملاً اعلام کرد، خداوند بزرگ به لطف و رحمتش، اسحاق و یعقوب را به او عنایت کرد و اسحاق و یعقوب را شرف نبوت بخشید.

روایات و عزالت

هم چنان که در مقدمه روایت اشاره شد، عزلت در اسلام به معنای جدایی و کناره‌گیری از فاسدان و ناپاکان است، برای این که انسان بتواند از اثرگیری و رنگ‌پذیری از آنان در امان بماند و تا بتواند تا ریشه‌کن کردن فساد فاسدان حرکت کند.

در عزلت به این مفهوم روایات مهمی وارد شده که لازم است به قسمتی از آن‌ها اشاره شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

به یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی شد: اگر لقای مرا در فردای قیامت در حظیره قدس دوست داری، در دنیا تنها، غریب، غصه دار و وحشت‌زده از مردم باش، همانند پرندۀی تنها که در سرزمین بی‌آب و علف پر می‌زند و از سر درختان می‌خورد و از آب چشمه‌ها می‌آشامد و چون شب می‌رسد به لانه تنهایی می‌رود

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 256

و از بودن با طیور می‌پرهیزد، با پروردگارش انس می‌گیرد و از طیور وحشت می‌کند «1».

این تنهایی و غربت و حزن و غصه و وحشت که در روایت دستور داده شده در برابر بدکاران جامعه است، یعنی آنان که يك پیامبر صلی الله علیه و آله یا يك انسان صالح از هدایت آنان مأیوس است و بودن با آن‌ها، جز ضرر و خسارت، سودی برای انسان ندارد.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَأَكَلَ كَسْرَتَهُ وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ «2».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم! خوشا به حال کسی که به خاطر حفظ خود از گناه و گناهکاران کمتر از خانه بیرون می‌آید و تکه نان خود را خورده و بر گناهش می‌گریزد، خود را در تمام امور خیر به رنج و ناراحتی می‌اندازد، تا مردم در کنار او راحت بوده از مشکلاتشان برهند.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ: تَكْفُفُ لِسَانَكَ وَتَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ وَتَلْزِمُ بَيْتَكَ «3».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز باعث نجات است، نگهداری زبان و گریه بر گناه و کمتر از خانه بیرون آمدن. «کنایه از کمتر رابطه داشتن با کسانی است که انسان از آنان اثر سوء می‌گیرد».

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ: طُوبَى لِمَنْ كَانَ صَمْتُهُ فِكْرًا وَنَظَرُهُ عِبْرًا

(1) - الأُمّالی، صدوق: 198، المجلس السادس والثلاثون، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 108 / 67، باب 49، حدیث 1.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 176؛ بحار الأنوار: 109 / 67، باب 49، حدیث 4.

(3) - الخصال: 85 / 1، حدیث 13؛ بحار الأنوار: 109 / 67، باب 49، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 257

وَوَسَّعُهُ بَيْتَهُ وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَسَلِّمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ «1».

علی علیه السلام می فرماید: عیسی بن مریم فرمود: خوشا به حال کسی که، سکوتش فکر و نظرش عبرت و جای در خانه اش داشته باشد و بر گناهانش گریه کند و مردم از دست و زبانش سالم باشند.

قَالَ الْكَاضِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَاشِمِ بْنِ الْحَكَمِ:

يَا هَاشِمُ! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلَامَةٌ عَلَى قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنَيْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ يَا هَاشِمُ قَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْجَهْلِ مَرْدُودٌ «2».

امام کاظم علیه السلام به هاشم فرمود: ای هاشم! پایداری بر تنهایی علامت قدرت عقل است، کسی که نسبت به حضرت حق متعهد است از اهل دنیا و عاشقان نسبت به آن دوری می گیرند و به آنچه نزد خداست رغبت نشان می دهد و خداوند در وقت وحشت در تنها ماندن از اهل دنیا انیس او و در وحدت رفیق اوست، حق تعالی سرمایه او در تنگدستی و عزت او بدون عشیره است، ای هاشم! عمل کنم و اندک در صورت معرفت داشتن به چند برابر ارزشش قبول است و بسیاری عمل با جهل و نادانی مردود است.

در این روایت بسیار مهم دقت کنید که امام کاظم علیه السلام منظور از عزلت را، خانه نشینی و جدایی مطلق از مردم نمی داند، بلکه منظور از عزلت و کناره گیری، عزلت از اهل دنیا و راغبان نسبت به آن است، یعنی آن دسته از مردم که غرق در

(1) - الخصال: 1/ 295، حدیث 62؛ بحار الأنوار: 67/ 109، باب 49، حدیث 6.

(2) - عدة الداعي: 233؛ بحار الأنوار: 67/ 111، باب 49، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 258

مادیگری و هواها و شهوات هستند که اگر انسان با آنان آمیزش و مصاحبت داشته باشد به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار می شود.

در هر صورت حقیقت عزلت در فرهنگ اسلام، همان ترك مراوده و معاشرت با اهل گناه است که فقهای عظام در کتب فقهی در باب امر به معروف و نهی از منکر عنوان فرموده اند.

عزلت از دیدگاه عارفان

عارفان عاشق و آگاهان صادق در مسئله عزلت، علاوه بر مطرح کردن مسائل گذشته، عقیده دارند، حقیقت واقعی عزلت، خلوت گرفتن از غیر و به خصوص از خویش است برای یافتن مقصود واقعی.

این خلوت گرفتن منافات با از منزل بیرون رفتن و کسب و کار و معاشرت با مردم، در حد لازم ندارد.

این خلوت در حقیقت خلوت دل است از تعلقات و وابستگی های به غیر دوست و به عبارت دیگر جدایی از تمام موانع راه وصول به لقای حضرت دوست.

به قول الهی، آن بلبل مست گلزار عالم پاک:

به خاک ره فکنی تاج و گنج کشور خاک

اگر تو دیده گشایی شی به عالم پاک

مکن متاع دل پاک مهر این ناپاک

عروس دهر بسی دلبر است و فتان لیک

ولی به چشم طبیعت پر است بی ادراک

جهان صورت و نقش و نگار طبع خوشست

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 259

عجوز دینی دُون با کمند مکر و فسون فکنده رستم دستان بسی به خاک هلاک

بدان که طالب کمال را بعد از حصول استعداد، ازاله موانع واجب باشد، صاحب خلوت باید که موضعی اختیار کند که آنجا از محسوسات ظاهر و باطن، شاغلی نباشد و قوای حیوانی را مرتاض گرداند و از افکار مجازی به کلی اعراض کند و آن فکریایی بود که غایات آن راجع به مصالح معاش و معاد باشد و مصالح معاش، امور فانی باشد «نه آنچه ضرورت دارد و به آن نیاز هست» و مصالح معاد، اموری باشد که غایات آن حصول لذات باقی باشد نفس طالب را.

و بعد از زوال موانع ظاهر و خالی کردن باطن از اشتغال به ما سوی الله باید که به همگی همت و جوامع نیت اقبال کند بر ترصد سوانح غیبی و ترقب واردات حقیقی که آن را تفکر خوانند.

چو بنشیند به خلوت یار با یار نفس نا محرم افتد هم چو اغیار¹

ندانی کرد هرگز خلوت آغاز مگر از هر چه داری خو کنی باز

برو کنجی گزین و توشه‌ای گیر ز مردم تا توانی گوشه‌ای گیر

چو خو کردی به تنها بودن ای دوست شوی آگه که تنهایی چه نیکوست

هر که را از تنهایی وحشت و به خلق انس بود، از سلامت دور است، از روزگار آدم تا کنون هیچ فتنه ظاهر نشد، مگر به سبب آمیختن با خلق و از آن وقت، باز تا امروز هیچ کس سلامت نیافت، مگر آن که از اختلاط کناره گرفت.

و چون در خلوت با حق باشی، دل از وساوس در تفکر نگه دار و اگر ترسی از خدای ترس و امید بدو دار و پناه از او بدو آر؛ که هر که عزلت گزیند و در عزلت به

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 260

طمع نشیند، گو از نفس پرستی توبه کن و هر که به نفس خویش مغرور است، گو از مستی هشیار شو و هر که مست غرور است، گو از خلوت به بازار شو، به ظاهر با خلق می باش و به باطن با حق.

ظاهر با خلق عالم باطنم با حق ولی این سخن پوشیده دان اظهار گو هرگز مباش

و عزلت آن است که بیرون آیند از مخالطت خلق به انقطاع علائق و عوایق.

چون مردمك دیده ما گوشه نشین شو در زاویه چشم درآ و همه بین شو

تو عزلت کن زغیر او به غیرت که تا عالی شود هر لحظه سیرت

و يك دم همدم دیگری مشو، مگر به خدمت انسانی کامل و مکمل و به اجازات و اشارات او قیام نمایی و انسان کامل آنست که مکمل باشد در شریعت و طریقت و حقیقت به حیثیتی که دیگری را در این علوم ثلاثه عالم تواند گردانید.

گر بیابی این چنین صاحب‌دلی

خدمت او کن که گردی مقبلی

و انسان باید که چون مرده‌ای از انسان کامل بگذرد و رشیدانه خود را به پیروی آن وجود کامل سپارد، تا چنان که خواهد به آن ولایت و ماء ورد نبوت به هدایت صمدیت وی را بشوید و به عین عنایت، وجود او را از لوث جنابت اجنبیه و حدث حدوث نفسانیه، غسالانه غسل فرماید.

و اصل عزلت آنست که معزول گرداند حواس را به خلوت از تصرفات در محسوسات، از آن که تعلقات به ممکنات آفات و بلا و فتنه جان و دل است.

بنشین به در خلوت دل ای کامل

مگذار که غیر او درآید در دل

زیرا که اگر غیر درآید به وثاق

آسان تو دشوار شود، حل مشکل «1»

و مگذار که غبار خاک تصرف محسوسات و گرد تراب تعلقات از روزن حواست

(1) - شاه نعمت الله ولی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 261

درآید و گرد سراپرده وجودت برآید که تقویت نفس اماره و تربیت صفات ذمیمه از آن است و روح را با نفس از این معامله زیان است؛ زیرا که چون با نفس خسیس مؤانست گیرد، به اتفاق به طریق نفاق، روی به اسفل السافلین نهد.

و گفته‌اند که: عقل با نفس هر دو جمع شدند - دل چو فرزند در وجود آمد، اگر فرزند گرامی از غایت نادانی در عقب مادر نفسانی رود، پدر پیر عقلی نیز به محبت فرزند با هم متفق گردند و روی به دار فنای دنیا نهند.

اما اگر فرزند دل بالغ و رسیدن به امر: «فَأَتَّبِعُونِي» متابعت پدر حقیقی کند، مادر نفسانی نیز بر سبیل موافقت با ایشان موافقت نماید و به طریق صراط الله از جهان صورت ظاهره به عالم معنی باطنه مراجعت نماید.

مگذار که روح عاجز نفس شود

برخیز و بیا نفس مطیع خود کن

و بدان که به خلوت و عزلت و عزل حواس و قطع طمع از ناس به مدد نفس الخناس، از دنیای دون شیطان ملعون منقطع و منفصل نمی‌شود.

بلکه عزلت هم چنان است که احتما کردن در خستگی طعام و شربت زاید ناخوردن؛ زیرا که طبیب حبیب صادق حاذق در معالجه بیمار از برای تیمار اول احتما فرماید، بعد از آن چون ماده خام پخته گردد و مدد مواد فاسده که مرض از آن می‌انگیخت و در می‌آویخت باقی نماند، به سبیل نصیحت از حکمت آن طبیب، این پخته محتاج را به مسهل علاج فرماید و قوای طبیعی و حرارت غریزی را این سخن فرو خواند:

الْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ «1».

پرهیز کردن ریشه همه داروهاست.

(1) - فقه الرضا: 340، باب 90؛ بحار الأنوار: 260/59، باب 88، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 262

آن گاه آن طبیب، حکیمانه آن مزاج را به حُبّ،

[حُبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ] «1».

که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.

تقویتی بخشد.

بدان که انبیا و اولیا طبیبان اخروی‌اند، قدم از قدم در این بیمارستان سراچه دنیا نهاده‌اند و بعد از احتما و عزلت و تنقیه مواد به خلوت از حکمت به صحت، رنجور مهجور منزوی طالب را از شربت شفا خانه:

[و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ] «2».

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می‌کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی‌افزاید. نوشتانیده‌اند.

و بدان که خلوت مجموعه‌ایست از چند گونه مخالفت نفس و ریاضات تألیف یافته از تقلیل طعام و قلت منام و صوم ایام و قلت کلام و ترک مخالطت انام و مداومت ذکر ملک علام و نفی خواطر و دوام مراقبه.

و سالک چون خواهد که به خلوت درآید، اول غسلی کامل برآورد و بعد از ادای صلاة صبح به خلوت متوجه شود و چون بر در خلوت ایستد، بگوید:

[رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا] «3».

(1) - مائده (5): 54.

(2) - اسراء (17): 82.

(3) - اسراء (17): 80.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 263

و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کار و شغلی] به نیکی وارد کن و به نیکی بیرون آور و برایم از نزد خود نیرویی یاری دهنده قرار ده.

و چون بر مصلی رود، پای راست پیش نهد و بگوید:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ «1».

خدایا! گناهان مرا ببخش و درهای رحمت را به رویم باز کن.

و بعد از طلوع آفتاب دو رکعت نماز «رجاء» بگذارد به خشوع و خضوع، از سر صدق و اخلاص و در حالت جلوس بر هیأت تشهد نشیند و بعد از فرایض و سنن به ذکر مشغول شود و بزرگان، از جمله اذکار، ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اختیار کرده‌اند.

و چون ذاکر به حق و ناطق مطلق، خلوت سرای باطن را از ظلمت تعلقات حیوانیه و غبار کدورات نفسانیه طاهر گرداند، مهر و محبت احدیت از مشرق صمدیت شارق گردد، نوری از ضیا با صفای ایمان، منور به لطیفه رحمان در جنان اهل جنان پیدا گرداند و آتشی از عشق برافروزد و جاروب لاء نافیه عقل را چون عود در مجمر سینه مقصود بسوزد «2».

فواید عزلت

چون از اشرار خلق و مردم پست و آنان که از علاج و شفایشان ناامیدی، عزلت گرفتی و در سنگر فراموشی از یاد آنان نشستی، فوایدی در جهت امور دنیا و آخرت نصیب تو می‌گردد.

(1) - تهذیب الأحکام: 263 / 3، باب 25، حدیث 65؛ بحار الأنوار: 22 / 81، باب 9، حدیث 11.

(2) - آثار درویش محمد طبسی: 18.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 264

از جمله فواید عزلت به دست آوردن فراغت برای عبادت و اندیشه در حقایق و انس به مناجات خدا و قرار گرفتن در مسیر کشف اسرار حق در امر دنیا و آخرت و ملکوت آسمانها و زمین است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تا قبل از بعثت از اشرار و نابکاران و متمردان و عاصیان، به عزلت غار حرا می‌رفت و در آنجا در عبادت و اندیشه و یافتن اسرار ملک و ملکوت بود، چون مدتی بر او گذشت مأمور به تبلیغ فرهنگ الهی و یافته‌های الهی خود شد، چون به میان مردم آمد بدنش با مردم؛ ولی دلش با حق و دیده جانش متوجه باطن عالم بود.

معاشرت با مردم نمی‌توانست بین او و معشوقش ایجاد حجاب کند، او تا آنجا که در قدرتش بود، اهل باطل را به حق پیوند داد و از آنان که ناامید بود، با تمام وجود از معاشرت و مخالطت با آن‌ها کناره‌گیری کرد.

به بعضی از حکما گفته شد: اهل دل خلوت و عزلت برای چه انتخاب کرده‌اند؟

پاسخ داد: با کمک خلوت، در طلب دوام فکر و پابرجایی حقایق در قلبند، تا به حیات طویه دست یابند و شیرینی معرفت را با ذائقه جان بچشند.

در مسئله عزلت و خلوت‌گزینی، برای انسان از سه گناه بسیار بزرگ خلاص و نجات وجود دارد:

1- غیبت.

2- ریا.

3- اثرگیری از منکرات و فحشا.

نقل شیرین مجالس بسیاری از مردم غیبت است، چون انسان اتصال به آن مجالس پیدا کند، خواهی نخواهی جاذبه غیبت انسان را به این گناه شرم‌آور خواهد کشید، حفظ زبان از غیبت، کار بندگان خاص خداست کسی که نمی‌تواند از این

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 265

معصیت خودداری کند، بر او واجب است از مقدمات آن که یکی معاشرت با همگان است، بپرهیزد.

و نیز در برخورد زیاد با مردم، انسان در جاذبه خودنمایی قرار می‌گیرد و به آنجا می‌رسد که علاقه دارد مردم او را در عبادات و طاعات و خیرات ببینند و دائم از او تعریف کرده و نیکی حال و عبادت و عملش را برای دیگران تعریف کنند.

و از طرفی در معاشرت و مخالطت زیاد، خطر اثرگیری از معاصی به خصوص معاصی لذت‌آور، اعم از موارد مالی یا شهوانی برای وجود انسان هست و برای محفوظ ماندن از این خطرات، چاره‌ای جز به خلوت بردن خویش از بسیاری از مردم و به خلوت بردن دل از غیر حق، در باطن وجود نیست.

به خاطر اینهمه مقدمات سودبخش است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 266

[صاحبُ العزلة مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ وَمُتَحَرِّسٌ بِحِرَاسَتِهِ فَيَأْطُوهُ لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً]

آن کس که عزلت گزید، در حصار عافیت خدا قرار گرفت و محفوظ به حفظ او از تمام بلاهای دنیایی و آخرتی شد، پس خوشا به حال کسی که به خدای خود در ظاهر و باطن متفرد و یگانه شد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 267

[وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَى عَشْرَةِ حِصَالٍ: عِلْمُ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَحُبُّ الْفَقْرِ وَإِخْتِيَارُ الشَّدَّةِ وَالزُّهْدُ وَاعْتِنَاءُ الْخُلُوةِ وَالنَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَرُؤْيَةُ التَّقْصِيرِ فِي الْعِبَادَةِ مَعَ بَذْلِ الْمَجْهُودِ وَتَرْكُ الْعُجْبِ وَكَثْرَةُ الذِّكْرِ بِلا غَفْلَةٍ فَإِنَّ الْعَفْلَةَ مُصْطَادُ الشَّيْطَانِ وَرَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَسَبَبُ كُلِّ حِجَابٍ وَخُلُوهُ الْبَيْتِ عَمَّا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْتِ]

نیازهای عزلت

عزلت - به معنایی که گذشت - و به دست آوردن انس با حضرت حق، نیاز به ده مسئله دارد:

1- دانستن حق و باطل که مبدا در طریق سلوک الی الله دچار انحراف در مسیر یا گرفتار مرشدان منحرف گردد.

2- در ریاضات و مجاهدات نفس به مرتبه‌ای رسیده باشد که از زحمت و تعب و رنج و بلا در راه رسیدن به حقایق مشوش نشود و از این که به خاطر حرکت در راه الهی، از به دست آوردن ثروت دنیا باز می ماند ناراحت نشود، بلکه به همان مقدار اندک - که وقتی جز به دست آوردن آن ندارد - قانع باشد، ورنه این حقیقت را رها کرده و به دام خطرناک عافیت و مادیت خواهد افتاد.

3- با سختی در کار و شدت در مسیر بسازد، به نحوی که اگر در وصول

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 268

برنامه‌های دنیایی دیر و زودی شد، مضطرب نگردد و در اساس صبر و حوصله‌اش رخنه‌ای ننماید.

4- اجتناب از محرمات و اگر بتواند مکروهات و دل برداشتن از زخارف دنیایی و زیور و زینت مادی که ارتکاب محرمات و عشق ورزی به مظاهر دلفریبای دنیا اسباب کدورت قلب و قساوت دل است و با این بازی‌ها به وصال حضرت حق

نتوان رسید، آری در راه زهد و بی‌رغبتی به امور غیر الهی از واجبات و ضروریات است و بدون آن راه بردن به آن پیشگاه عالی امکان ندارد.

5- غنیمت دانستن این خلوت و عزلت است، به این معنی که پس از بریدن از شرار خلق و اهل معصیت و هر چهره‌ای که مانع از حرکت در راه خداست، دلتنگی نکنند و دیدار آنان را هوس ننمایند.

6- به توسط آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت طهارت علیهم السلام عاقبت امر خود را بنگرد و بداند که عاقبتش مرگ و رفتن به عالم برزخ و ورود به قیامت و قرارگرفتن در دادگاه حق و برخورد به حساب و کتاب و بهشت و جهنم است.

7- با همه کوشش و مجاهدتی که در عبادت و بندگی دارد و سعی می‌کند برای طاعت خالصانه از تمام ظاهر و باطن وجودش مایه بگذارد، ولی آن سعی و کوشش و آن طاعت و عبادت را در برابر عظمت حضرت دوست بسیار اندک و کوچک ببیند.

8- ترك خودبینی و عجب و تخلص از تکبر است که در این راه پر واقعیت، خود بینی و خودپسندی و کبر و بزرگ دیدن خود، گناهی بس عظیم و حجابی بس خطرناک است، در این مسیر باید در هر منزل و مرتبه‌اش به عجز و قصور و تقصیر و کوچکی خود معترف باشی.

9- کثرت ذکر، به خصوص ذکر قلبی، یعنی توجه به حضرت حق در بیشتر

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 269

اوقات و پرهیز از غفلت، باید به نحو حقیقت مورد عشق و علاقه و توجه صاحب خلوت باشد که غفلت از حضرت دوست، اساس هر فتنه و بلیّه و دام خطرناک شیطان است.

10- خالی بودن منزل و مسکن صاحب خلوت از برنامه‌های غیر ضروری است و از هر چه که دل را از یاد دوست غافل می‌نماید که باید از عوامل دور کننده از حق هم چون گوسپندی که از گرگ می‌گریزد، گریخت.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 270

[قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اخْزُنْ لِسَانَكَ بِعِمَارَةِ قَلْبِكَ وَلَيْسَعَكَ بَيْتُكَ، وَاحْذَرْ مِنَ الرِّبَا وَفُضُولِ مَعَاشِكَ وَأَبْلِكَ عَلَى خَطِيئَتِكَ وَقَرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَوَاءً فَصَارُوا الْيَوْمَ دَاءً ثُمَّ اتَّقِ اللَّهَ مَتَى شِئْتَ]

عزلت در کلام عیسی علیه السلام

عیسی علیه السلام فرمود:

زبان را زندان کن تا خانه دل آباد شود، چون دل مرکز پذیرش حقایق و معارف الهی است، وقتی از لوث کدورت و تیرگی گناه خلاص می شود که زبان مقهور و محبوس باشد و برای سالم ماندن از شر اشرار و فسق فاسقان و عصیان عاصیان که امید به علاج آنان نیست، در خانهات قرار بگیر.

از عملی که محض خشنودی دوست نیست و آلوده به اغراض غیر الهی است، خودداری کن و از آنچه زائد بر قدر حاجت است از نگاه داشتنش پرهیز و برای این که از آن بهره و سود نصیب شود، آن را در راه حضرت حق خرج کن و بر گناهانت تا سر حد آموزش گریه کن و از گرگان آدم نما هم چون فرار از شیر درنده بگیر که آدمیان وقتی دوی درد انسانند که آدم باشند، فعلاً روزگاری است که اکثر مردم در جهت زبان زدن به انسان زندگی می کنند و معاشرت با آنان جز ضربه خوردن به دنیا و آخرت انسان سودی ندارد، در هر مقامی و در هر جایی و در هر حالی تقوا پیشه کن و از گناهان و معاصی برای رسیدن به خیر دنیا و آخرت جداً پرهیز.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 271

[قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِي مَوْضِعٍ لَا تُعْرِفُ وَلَا تَعْرِفُ فَافْعَلْ وَفِي الْعُزْلَةِ صِيَانَةُ الْجَوَارِحِ وَفَرَاغُ الْقُلُوبِ وَسَلَامَةُ الْعَيْشِ الشَّيْطَانِ وَكَسْرُ سِلَاحِ وَالْمُجَانِبَةِ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَرَاحَةُ الْوَقْتِ]

عزلت در کلام ربیع بن خثیم

ربیع - که از زهاد ثمانیه است - می گوید:

اگر بتوانی به نوعی زندگی کنی که تو را نشناسند و تو هم کسی را نشناسی زندگی کن که در این نوع زندگی برای تو از شرور و آفات امان است.

یکی: حفظ اعضا و جوارح از تمام حرکتهای باطل و لغو، دیگر: آزاد بودن دل از تخیلات بیهوده، چرا که جاذبه‌ها و کشش‌های الهی چه در مردم، چه در عوامل مادی زیاد است و برای ما ضعیفان سبب مشغولیت دل به اموری خواهد گشت که برای آخرت ما زیان‌بار است.

دیگر از فواید عزلت: سلامت زندگی و عیش از برنامه‌های اضافی و تردهای بیجا و رفت و آمدهای غیر ضروری مردم بی‌منفعت است.

دیگر از منافع عزلت: شکسته شدن سلاح شیطان است، چرا که شیطان در صورت ارتباط زیاد انسان با عوامل غیر الهی، قدرت نفوذ بر انسان را پیدا می‌کند، وقتی انسان آزاد از آن عوامل باشد در حقیقت سلاح شیطان را از دست شیطان گرفته و نیز در عزلت راه اجتناب از شر و بدی به روی انسان باز است و هم چنین در عزلت، عمر و زمان و وقت در طاعت و عبادت در نهایت آسودگی می‌گذرد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 272

[وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا وَاخْتَارَ الْعُزْلَةَ فِي زَمَانِهِ إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ وَإِمَّا فِي انْتِهَائِهِ]

عزلت اولیای خدا

پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین پیامبری نبود مگر این که انواع عزلت‌های بیان شده را در زمان خودش چه در مبادی حال و چه در اواخر حال برای خود انتخاب کرد که طریق عزلت چه از شرار خلق و نامردمان که امید صلاح آنان نمی‌رود و چه عزلت و خلوت در دنیای دل و جان بهترین طریق برای رسیدن به مطلوب و یافتن حقایق عالی ملکوتی است.

بیرون زمکانست و زمان جایی اگر هست

در عالم بالاست تماشایی اگر هست

در سینه عشاق تمنایی اگر هست

چیزی که به ما مانده همین برگ تمناست

در ترك تماشااست تماشایی اگر هست

در غیبت خلق است اگر هست حضوری

در روی زمین آب گوارایی اگر هست

اشک است که در ماتم امید فشانند

آهست که از سینه افسوس برآید در باغ جهان نخل تمنای اگر هست

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 273

از ساده دلی چون گذری عالم هستی است	در زیر زمین دامن صحرایی اگر هست
بر گرد جهان دور زدن بر تو حلال است	خورشید صفت دیده بینایی اگر هست
بر طوطی جان تلخی غربت ننماید	در خانه دل آینه سیمایی اگر هست
گر دست فشاندن به دو عالم نتوانی	در دامن عزلت بشکن پایی اگر هست
صائب دل پر خون بود و دیده خونبار	در مجلس تو دیده بینایی اگر هست»1«

(1) - صائب تبریزی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 274

باب

25

در آداب عبادت

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 277

قال الصادق عليه السلام:

دَاوَمَ عَلَى تَخْلِصِ الْمُفْتَرِضَاتِ وَالسُّنَنِ فَإِنَّهُمَا الْأَصْلُ فَمَنْ أَصَابَهُمَا وَأَدَاهُمَا بِحَقِّهِمَا فَقَدْ أَصَابَ الْكُلَّ.

فَإِنَّ خَيْرَ الْعِبَادَاتِ أَقْرَبُهَا بِالْأَمَنِ وَأَخْلَصُهَا مِنَ الْآفَاتِ وَأَدْوَمُهَا وَإِنْ قُلَّ.

فَإِنْ سَلِمَ لَكَ فَرَضُكَ وَسُنَّتُكَ فَأَنْتَ أَنْتَ، وَاحْذَرْ أَنْ تَطَّأَ بِسَاطِ مَلِكِكَ إِلَّا بِالذُّلِّ وَالْإِفْتِقَارِ وَالْحَشْيَةِ وَالتَّعْظِيمِ.

وَأَخْلِصْ حَرَكَاتِكَ مِنَ الرِّيَا وَسِرِّكَ مِنَ الْقِسَاوَةِ.

فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

الْمُصَلِّي مُنَاجٍ رَبَّهُ فَاسْتَحِ مِنَ الْمُطَّلَعِ عَلَى سِرِّكَ الْعَالَمِ بِنَجْوَاكَ وَمَا يَخْفَى ضَمِيرُكَ.

وَكُنْ بِحَيْثُ يَرَاكَ لِمَا أَرَادَ مِنْكَ وَدَعَاكَ إِلَيْهِ، وَكَانَ السَّلَفُ لَا يَزَالُونَ مِنْ وَقْتِ الْفَرَضِ إِلَى وَقْتِ الْفَرَضِ فِي إِصْلَاحِ الْفُرُضَيْنِ جَمِيعاً.

وَتَرَى أَهْلَ الزَّمَانِ يَشْتَغِلُونَ بِالْفَضَائِلِ دُونَ الْفَرَائِضِ كَيْفَ يَكُونُ جَسَدٌ بِلا رُوحٍ.

قال علي بن الحسين عليه السلام:

عَجِبْتُ لِطَالِبِ فَضِيلَةٍ تَارِكَ فَرِيضَةٍ وَلَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا لِحِرْمَانِ مَعْرِفَةِ الْأَمْرِ وَتَعْظِيمِهِ وَتَرْكِ رُؤْيَةِ مَنْنِهِ بِمَا أَهْلُهُمْ لِأَمْرِهِ وَاخْتَارَهُ لَهُمْ.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 278

[دَاوَمَ عَلَى تَخْلِصِ الْمُفْتَرِضَاتِ وَالسُّنَنِ فَإِنَّهُمَا الْأَصْلُ فَمَنْ أَصَابَهُمَا وَأَدَاهُمَا بِحَقِّهِمَا فَقَدْ أَصَابَ الْكُلَّ]

حقیقت عبادت

خط عبودیت و بندگی، نسبت به وجود مقدس حضرت حق تعالی برترین و والاترین نعمت و حقیقتی است که حضرت الله، محض محبت و عشق و عنایت و لطف نسبت به بنی آدم، برای انسان قرار داده است.

بدون شك، اگر انسان محبوب حق نبود و مورد لطف و عنایت حضرت دوست قرار نداشت، به عبادت و بندگی خدا دعوت نمی شد.

عبادت عبد نسبت به خداوند، هدف مقدس حضرت باری تعالی از خلقت انسان است و آن هم از باب نیاز و احتیاجی است که، انسان برای رشد و کمال و تأمین خیر دنیا و آخرت به آن دارد.

اسرار عبادت

در عبادت حق و بندگی نسبت به او حقایق و اسراری است که در قرآن مجید و روایات و گفتار پاکان و نیکان منعکس است و قسمتی از آن به قرار زیر است:

1- عبادت و بندگی هدف آفرینش انسان است.

2- عبادت و بندگی حق، بالاترین مقام برای آدمی است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 279

3- عبادت علت رشد و کمال و سعادت و سلامت انسان است.

4- عبادت علت ورود به بهشت و نجات از جهنم است.

5- عبادت بهترین عامل برای برپایی نظم و عدالت در زندگی مردم است.

6- عبادت و بندگی حق، مانع رشد ظلم و ظالم و علت درهم کوبیده شدن فساد و ستم است.

عبادت، هدف آفرینش

در زمینه این شش مرحله عالی، آیات و روایاتی وارد شده که توجه به قسمتی از آن آیات و روایات لازم است.

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] «1».

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدم.

در اینجا باید به این نکته بسیار مهم توجه کنید که عبادت به آن معنایی که منظور قرآن است از تحقق چند حقیقت محقق می‌گردد:

معرفت نسبت به معبود، اطاعت از اوامری که از جانب او متوجه انسان می‌گردد و اجتناب از آنچه که حضرت او بر انسان حرام نموده که در این قسمت، نفی و رجم کامل طاغوت‌های درونی و برونی لحاظ شده که بدون این سه واقعیت عبادت قابل تحقق نیست.

رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت با این گونه عبادت بدست می‌آید که عبادت غیر این عبادت نیست، بلکه حرکاتی است که در جهت ارضای نفس انجام می‌گیرد نه جلب رضای خدا.

(1) - ذاریات (51): 56.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 280

سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ؟

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدىً بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَلِيَكْلِفَهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسْتَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَمَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنَفَعَةٌ وَلَا لِيُدْفَعَ بِهِمْ مَضَرَّةٌ بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْفَعَهُمْ وَيُوصِلَهُمْ إِلَى نَعِيمٍ أَبَدٍ «1».

راوی می‌گوید: از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیدم: خداوند به چه منظور انسان را آفرید؟

فرمود: خدای تبارک و تعالی انسان را به بازیچه نیافرید و آنان را رها شده قرار نداد، آفرینش انسان برای نمایاندن قدرتش بود و برای این که آنان را به میدان تکلیف رهنمون شود تا مستوجب رضوان او گردند.

انسان را نیافرید تا از او جلب منفعت کند و به وسیله او دفع ضرر نماید، بلکه آنان را به کاخ با عظمت هستی آورد، تا منفعت به آنان برساند و به نعيم جاوید برساند.

فِي خُطْبَةٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ لِعِبَادَتِهِ وَأَقْدَرَهُمْ عَلَى طَاعَتِهِ «2».

خداوند انسان را برای عبادت آفرید و سپس آنان را برای اطاعت قدرت داد.

عبادت، بالاترین مقام آدمی

2- در طول تاریخ به وسیله افراد گوناگون و به توسط بسیاری از کتب علمی، برای انسان مقاماتی بیان شده و هر کسی یا هر دانشمندی فراخور مقام و حالش

(1) - علل الشرایع: 9 / 1، باب 9، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 313 / 5، باب 15، حدیث 2.

(2) - الکافی: 141 / 1، باب جوامع التوحید، حدیث 7؛ التوحید: 31، باب 2، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 264 / 4، باب 4، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 281

برای انسان شأنی بیان کرده، ولی وقتی به بهترین منبع و ارزنده‌ترین ذخیره یعنی قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم خداوند بزرگ که صاحب آفرینش و خالق عالم و آدم است، بهترین و والاترین مقام را برای انسان مقام بندگی و عبودیت او نسبت به حضرت حق می‌داند.

قرآن مجید، بهترین مقامی که برای انبیا و اولیا معرفی می‌کند مقام عالی بندگی است، چرا که هر کس به دایره بندگی قدم گذارد، از هر قید و بندی رسته و در فضای بهاری قرار گرفته که تمام استعدادهایش شکوفا خواهد شد.

بندگی حقیقی، از طرفی تمام درهای رحمت الهی را به روی انسان باز می‌کند و هشت در بهشت را برای انسان می‌گشاید و هر در شری، به خصوص هفت در جهنم را به روی انسان می‌بندد.

در مسیر بندگی، قلب انسان به تدریج آماده پذیرفتن نور می‌گردد و در کنار آن نور موفق به تماشای حقایق شده و به وصال جمال خواهد رسید.

بی‌تماشای جمال تو گلستان خوش نیست

ای که با درد تو اندیشه درمان خوش نیست

زان که بی‌صحبت تو روضه رضوان خوش نیست

بی‌تو ما را هوس گلشن و صحرا نبود

هر که عاشق نبود صورت بی جان باشد
 تو خود انصاف بده صورت بی جان خوش نیست

گر چه بسیار شنیدم که هجران خوش تر
 ما طلبکار وصالیم که هجران خوش نیست

خوشتتر اینست که انصاف و غرامت دادن
 هم چنان با من دلتنگ پریشان خوش نیست

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 282

ای دل ار طالب و صلی هوس از جان بگسل
 غم جان با طلب صحبت جانان خوش نیست

طالب وصل حرم را نتوان گفت عماد
 که بیابان خطرناک و مگیلان خوش نیست «1»

قرآن مجید در سوره یوسف: 12، مریم: 63، کهف: 65، فاطر: 32، صافات:

81، 111، 122، 132، 171، ص: 45، تحریم: 10، از انبیای الهی به عنوان عباد مخلصین، عباد مؤمنین، عباد مرسلین، عباد صالحین یاد می کند و این مقام، بالاترین مقامی است که خداوند مهربان از انبیای خود به عنوان این مقام یاد می کند.

قرآن مجید، به طور مکرر از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان عبد یاد می کند:

[سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ] «2».

منزه و پاک است آن [خدایی] که شیئی بنده اش [محمد صلی الله علیه و آله و سلم] را از مسجد الحرام به مسجد الأقصى که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد.

[الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ] «3».

همه ستایش‌ها ویژه خداست که این کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد.

[تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ] «4».

همیشه سودمند و با برکت است آن که فرقان را [که قرآن جداکننده حق از باطل است] به تدریج بر بنده‌اش نازل کرد.

(1) - عماد فقیه کرمانی.

(2) - اسراء (17): 1.

(3) - كهف (18): 1.

(4) - فرقان (25): 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 283

در تشهّد هر نماز واجب، تمام مکلفین، به دستور حضرت حق از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان عبد حق یاد می‌کنند، تا بدانند که مقام عبودیت، بالاترین مقام و بلکه ریشه تمام مقامات است.

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

عبادت، علت رشد و کمال

3- انسان مجموعه‌ای از قوا و استعدادهای الهی است، تاریخ حیات ثابت کرده که این قوا و استعدادها، جز در سایه عبادت مخلصانه قابل شکوفا شدن نیست.

عبادت مخلصانه عبارت است از: هماهنگ کردن تمام حرکات مادی و معنوی، اخلاقی و روانی، خانوادگی و اجتماعی با دستورهای حضرت حق.

با چنین حرکتی، انسان هم چون درختی که در شرایط لازم محاصره شده باشد، آن چنان در تمام جوانب حیات رشد می‌کند که منتهای این رشد پایان فراق و رسیدن به مقام قرب و اتصال است.

شما شرح حال انبیا و اولیا را در قرآن مجید ببینید، تمام کمالات و حالات عالی الهی که خداوند بزرگ برای پیامبرانش و اولیای گرانقدرش شمرده، همه و همه محصول هماهنگی حرکات آنان با دستورهای الهی است.

اولیا و انبیای الهی، هر کس را که به کمالات عالی و مدارج ربانی رساندند، از طریق فراهم آوردن زمینه بندگی بوده است.

تعالیم انبیا را در قرآن و ائمه طاهرين عليهم السلام را در روایات و اولیای الهی را در کتب اخلاق و عرفان ملاحظه کنید، تا به صدق این حقیقت واقف گردید.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 284

دستور العملی از مرحوم بهاری رحمه الله

عارف ربانی، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری که افراد معمولی را به مقامات بسیار عالی رسانید، فرامین الهی و حکمت انبیا و ائمه علیهم السلام و پاکان را به آنان تعلیم می داد، سپس آنان را تشویق به عمل هماهنگ کردن تمام اعمال و کردار و اخلاقشان با آن دستورها می نمود.

به یکی از شاگردان پرقیمتش که از آن جناب دستور العملی طلب کرده بود، چنین می نویسد:

آنچه به جناب آقا شیخ احمد لازم است که تأمل درستی نماید، ببیند بنده است یا آزاد، اگر دید آزاد است خودش می داند هر کاری بخواهد بکند و اگر دانست بنده است و مولا دارد، سر خود نیست، هر کاری بکند ولو دستی حرکت دهد از وی جهت آن سؤال خواهد شد، جواب درستی باید بگوید، پس بنابراین سعیش در تحصیل رضای مولایش باشد، اگر چه دیگران راضی بر آن کار نباشند ابداً و تحصیل رضای مولای حقیقی جل شأنه نیست مگر در تحصیل تقوا.

غرض اصلی از خلقت حاصل نخواهد شد، بجز این که معرفت و محبت میان عبد و مولا باشد و تحصیل تقوا به چند چیز است که چاره ندارد از آن ها:

یکی: پرهیز از معاصی است، باید معاصی را تفصیلاً یاد بگیرد، هر يك را در مقام خود ترك نماید، از جمله معاصی است ترك واجبات، پس باید واجبات خود را هم به مقدار وسع و ابتلای به آن ها، یاد گرفته عمل نماید و این واضح است که با معصیت کاری اسباب محبت و معرفت موجود نخواهد شد، اگر اسباب عداوت نباشد.

اگر شیخ احمد بگوید: من نمی توانم ترك معصیت بالمره کنم لابد واقع می شود.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 285

جواب این است که بعد المعصية می توان که توبه کنی، کسی که توبه کرد از گناه، مثل کسی است که گناه نکرده، پس مأیوس از این در خانه نباید شد، اگر چه هفتاد پیغمبر را سر بریده باشد، باز توبه اش ممکن است، قبول باشد.

مولای او قادر است که خصمای او را راضی کند، از معدن جود خودش جلت قدرته.

دوم این که: مهما ممکن، پرهیز از مکروهات هم داشته باشد، به مستحبات پردازد حتی المقدور، چیز مکروه به نظرش حقیر نیاید که بگوید: کل مکروه جائز، بسا می شود يك ترك مکروهی، پیش مولا از همه چیز مقرب تر خواهد بود، یا اتیان مستحب کوچکی و این به تأمل در عرفیات ظاهر خواهد شد.

سیم: ترك مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت، اگر چه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیا، اما چون در باطن میل ندارد بنده او مشغول به غیر او باشد، از امورات دنیویه و لذا خوبست بنده هم نظراً به میل مولی این مزخرفات را تماماً یا بعضاً ترك نماید، اگر چه حرام نباشد ارتکاب به آن ها، اقتدای بالنیین صلی الله علیهم و تأسیاً بالأئمة الطاهرين الطیبین صلوات الله علیهم أجمعین.

چهارم: ترك کند ما سوی الله را که در دل خود، غیر او را راه ندهد، چطور گفت خواجه:

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم

اگر جناب شیخ احمد بگوید: با این ابتلای به معاش و زن و بچه و رفیق و دوست چطور می شود آدم ترك ما سوی الله بکند و در قلبش غیر یاد او چیزی نباشد، این فرض بحسب متعارف بعید است و شدنی نیست؟

می گویم: آن مقدار که تو باید ترك کنی، آن هر کس است که تو را از یاد او جل

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 286

شأنه نگهدارد، با آن شخص باید به مقدار واجب و ضرورت، بیشتر محشور نباشی.

و اما هر کس که خدا را به یاد تو بیندازد، ترك مجالست او صحیح نیست، حضرت عیسی علی نبینا وآله علیهم السلام فرمودند:

معاشرت کنید با کسانی که رؤیت آن ها، خدا را به یاد شما می اندازد «1».

الحاصل: طالب خدا اگر صادق باشد، باید انس خود را، یواش یواش، از همه چیز ببرد و همواره در یاد او باشد، مگر اشخاصی را که در این جهت مطلوب بکارش بیاید و آن هم بمقدار لازمه آن کار، پس با آن ها بودن منافاتی با یاد خدا بودن ندارد و محبت این اشخاص هم از فروغ محبت الهی است، جل شأنه.

اگر شیخ احمد بگوید: این ها حق است، ولیکن من با این حال نمی توانم بجا بیاورم؛ زیرا که شیاطین انس و جن بدور ما احاطه کرده، متصل و سوسه می کنند، همیشه مانع اند و ما هم کناره بالمره نمی توانیم بکشیم.

امر معاش اختلال پیدا می کند، از عهده خودمان بر نمی آئیم، تا کار به کار کسی نداشته، مشغول خودمان باشیم، ما کجا و این حرف ها کجا، جواب می گوییم: اگر امورات آنی باشد همین طور است که می گویی، از اینهم بزرگ تر، مثل کوه بدواً بنظر آدم می آید، کوچک نیست.

لیکن اشکال در این است که تکلیف شاق نکرده اند، امورات تدریجی است، پس همین قدر که تدریجی شد، دیگر کار درست می شود، مردم به تدریج باز و شاهین و سایر مرغ های صیدی را رام کرده بدست گرفته اند.

(1) - الکافی: 39/1، باب مجالسة العلماء، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 331/14، باب 21، حدیث 71.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 287

پس ملخص کلام این که در هر مرتبه که هستی آن نیم رمق که داری آن قدر را که به سهولت می توانی به عمل آوری، اگر در آن مسامحه نکردی آن را بجا آوردی، هم چنین بر قوت تو می افزاید، بلکه زیاده؛ زیرا که فرمود:

تو يك وجب بيا، من يك ذراع و اگر نه مسامحه کردی آن مقدار قوت هم در معرض زوال است.

مثلاً شب را تا صبح خوابیدی، بنای بیداری داشتی نشد، حالا که اول صبح است، تا ملتفت شدی پاشو، بین الطلوعین را بیدار بودن این خودش هم فیض علیحده و توفیقی است از جانب حضرت الله جل جلاله، این را به مسامحه بر خودت تفویض مکن، به شیطان گوش مده که می گوید: حالا به وقت نماز صبح زیاد است، قدری بخواب، غرض او معلوم است.

و هم چنین در مجلسی نشست، خیلی لغو و بیهوده گفتم، دلت سیاه شد، اما می توانی نیم ساعت زودتر پاشوی به تدبیر و حیل، پس این نیم ساعت را از دست مده، پاشو برو و مگو چه فایده دارد، من از صبح به خرابی مشغولم، باز می توانی به این جزئی، خیلی کارها را پیش ببری انشاء الله تعالی.

پس بر شیخ احمد لازم آمد، عمل کردن به این ترتیب که می نویسم:

اولاً، هر کاری دارد، باید اوقات خود را ضایع نکند، بعضی از وقت او مهمل در برود، باید برای هر چیزی وقتی قرار دهد، اوقات او منقسم گردد. وقتی را باید وقت عبادت قرار دهد، هیچ کاری در آن وقت غیر عبادت نکند، وقتی را وقت کسب و تحصیل معاش خود قرار دهد، وقتی را رسیدگی به امور اهل و عیال خود، وقتی را برای خور و خواب خود قرار دهد، ترتیب این ها را بهم نزنند، تا همه اوقات او ضایع گردد.

مهما ممکن، اول شب را وقت خواب قرار دهد، بی خود نشیند آخر شب از او

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 288

فوت شود و متذکراً او را خواب ببرد، با طهارت بخوابد، ادعیه مأثوره را بخواند، خصوص تسبیح حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را و در سیری شکم هیچ وقت خود را جنب نکند و پیش از صبح بیدار شود، تا بیدار شد سجده شکر بجا آورد، اگر خودش هم بیدار نمی شود، اسباب بیداری فراهم بیاورد.

بعد از بیدار شدن، به اطراف آسمان نگاه کرده، به تأمل چند آیه مبارکه که اول آن ها:

[إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] و آخر آن [إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ] «1» را بخواند بعد تطهیر کرده، وضو گرفته، مسواک نموده و عطری استعمال کرده، سر سجاده خود بنشیند دعای: «الهي غَارَتِ النُّجُومُ سَمَائِكَ» را بخواند.

پس شروع به نماز شب نماید، به آن ترتیب که فقها رضوان الله علیهم نوشته اند:

مثل شیخ بهایی علیه الرحمه در «مفتاح الفلاح» و دیگران در «مصاییح» و غیرهما، به مقدار وقتش ملاحظه عمل و تفصیل و اختیار آن را بنماید.

الحاصل: تا اول آفتاب را وقت عبادت قرار دهد، هیچ شغلی بجا نیاورد غیر از عبادت، کارهای دیگر را به آن وقت نیندازد، همه را در اذکار و اوراد مشروعه مشغول باشد، اگر هنوز اهل فکر نشده باشد و اما اگر مرورش به ساحت فکر افتاده، هر رشته فکری که در دست داشته در خلال این اوقات اعمال نماید، اگر دید فکر جامد است، آن را ول کرده پی ذکر برود و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر در وی تأثیر دارد، آن را بر همه اوراد مقدم دارد، چه قرائت قرآن، چه مناجات، چه ذکر، چه نماز، چه سجده.

باری بعد از آن ترتیبات، امور خانه را دستور داده به مقدار ضرورت با اهل خانه

(1) - آل عمران (3): 190 - 194.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 289

محشور شده، به بازار برود و هر کس را که دید غیر از سلام چیزی نگوید، مشغول ذکر خودش باشد، تا وارد بازار شود، ذکر مخصوصی در ورود به بازار وارد شده آن را بخواند، بساط خود را پهن نماید، متذکراً به کار خود مشغول باشد.

ذکر کردن در بازار ثواب خیلی دارد، شخص ذاکر در بازار به منزله چراغی است در خانه ظلمانی، خود را بی خود در امور دنیوی مردم داخل نکند.

اگر منکری دید از کسی به طریق خوش اگر بتواند، آن را رفع کند و اما اگر دید تأثیر نخواهد کرد، یا با گفتن بدتر می کنند نباید دست بزند، کار نداشته باشد و اوقات مخصوصه نماز را مراعات نماید.

ومهما امکن، غالباً با طهارت باشد، بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه توحید و یازده مرتبه سوره توحید و صد مرتبه: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ» را ترك نکند و استغفارات خاصه بعد از نماز عصر را بخواند، با ده مرتبه سوره قدر، ومهما امکن، روزه را ترك نکند، خصوص سه روز از هر ماه را که پنج شنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه است، اگر مزاج او مساعد باشد و الا مراعات مزاج اولی است؛ زیرا که بدن مرکوب انسان است،

اگر صدمه خورد از پا می افتد و لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد، تا این که یاغی شود که او را دیگر اطاعت نکند:

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا «1».

بهترین کارها، طریق اعتدال به دور از افراط و تفریط است.

در همه چیز جاری است، افراط و تفریط هیچ کدام صحیح نیست، در هیچ مرتبه، این است که فرموده‌اند:

(1) - عوالی الآلی: 296 / 1، حدیث 199؛ بحار الأنوار: 168 / 74، باب 7، حدیث 187.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 290

عَلَيْكَ بِالْحَسَنَةِ بَيْنَ السَّيِّئَتَيْنِ «1».

بر تو باد به کاری نیک بین دو گناهی که از تو سرزده است.

و در هر وقت از شب که بتواند خوب است که يك سجده طولانی هم بجا بیاورد، به قدری که بدن خسته شود و ذکر مبارك آن را هم «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ». قرار دهد و مهما ممکن، هر چه می‌خواند باید با قلب حاضر باشد، حواسش جای دیگر نباشد و مداومت هم بکند که عمل ملکه و عادت او شود تا این که ترك نگردد.

فعلاً محل بیش از این گنجایش ندارد، این چند کلمه بر سبیل اختصار قلمی گردید و اگر مطالبی دیگر هم لازم شد، شاید بعداً نوشته شود إن شاء الله تعالى.

عبادت، علت ورود به بهشت

4- با توجه به کتب آسمانی و نبوت انبیا و امامت امامان و فطرت سلیم و عقل نافذ، ثواب و عقاب، سعادت و شقاوت، فلاح و گرفتاری و خلاصه در پایان کار بهشت و جهنم، دائر مدار بندگی و عدم بندگی انسان است.

بهشت به فرموده قرآن مجید، محصول و معلول هماهنگی اعمال انسان با قوانین حضرت حق و جهنم معلول و محصول تجاوز آدمی از مقررات پروردگار بزرگ عالم است.

در این زمینه به نمونه‌ای از معارف بلند آسمانی توجه کنید:

(1) - تفسیر العیاشی: 319 / 2، حدیث 179؛ بحار الأنوار: 216 / 68، باب 66، حدیث 19.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 291

[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] «1».

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، اهل بهشت‌اند و در آن جاودانه‌اند.

[وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا] «2».

و کسانی از مردان یا زنان که بخشی از کارهای شایسته را انجام دهند، در حالی که مؤمن باشند، پس اینان وارد بهشت می‌شوند، و به اندازه گودی پشت هسته خرما مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا] «3».

و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی آنان را در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، درآوریم، در آن جاودانه‌اند. وعده خدا حق است، و راستگوتر از خدا در گفتار کیست؟

[لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهُهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] «4».

برای کسانی که نیکی کردند، [بهترین] پاداش و افزون [بر آن] است و چهره

(1) - بقره (2): 82.

(2) - نساء (4): 124.

(3) - نساء (4): 122.

(4) - یونس (10): 26.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 292

آنان را سیاهی و خواری نمی پوشاند؛ آنان اهل بهشت اند [و] در آن جاودانه اند.

آری، رنج و مشقت و درد و بلای اهل ایمان و عمل صالح، خیلی زود به پایان می رسد و وعده حق نسبت به آنان تحقق پیدا می کند.

آخر این درد مرا نوبت درمان آید

آخر این تیره شب هجر به پایان آید

آخر این گردش ما نیز به پایان آید

چند گردهم چو فلک گرد جهان سرگردان

روز آخر نظرم بر رخ جانان آید

آخر این بخت من از خواب درآید سحری

که نه هر خار و خسی لایق بستان آید» 1

به عراق ار نرسد باز عراقی چه عجب

در بسیاری از آیات و روایات وارد شده که:

بهشت، مزد اهل عبادت و به خصوص اهل تقوا و پرهیزکاری است و بدون عبادت و اطاعت از حق و مراعات تقوا، توقع بهشت داشتن، عین بی انصافی و معلول عدم دقت و تدبر و تفکر در آیات الهی است.

[إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا] «2».

یقیناً خدا همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد.

(1) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

(2) - نساء (4): 140.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 293

[قَالَ اخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا لِمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ] «1».

خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، بی تردید جهنم را از همه شما لبریز خواهم کرد.

[لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ هُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ هُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ] «2».

برای آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند، بهترین سرانجام است و آنان که دعوت او را پاسخ نگفتند، اگر مالک دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند، بی تردید آن را برای رهایی خود از عذاب خواهند داد؛ آنان را حساب سختی است، و جایگاهشان دوزخ است، و دوزخ بد بستی است.

[قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا* ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا] «3».

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟* [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می‌پندارند، خوب عمل می‌کنند.* آنان کسانی هستند که آیات

(1) - اعراف (7): 18.

(2) - رعد (13): 18.

(3) - کهف (18): 103 - 106.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 294

پروردگارشان و دیدار [قیامت و محاسبه اعمال] را به وسیله او منکر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و بی‌اثر شده است، پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی‌کنیم.* این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند.

عبادت، عامل عدالت در زندگی

5- در زمینه این که عبادت و اطاعت از حق، برپاکننده نظم و انضباط و امنیت و عدالت و سلامت و رحمت در جامعه انسانی است، گمان نمی‌رود هیچ عاقل با انصافی تردید داشته باشد.

شما در درجه اول به قرآن مجید و در درجه بعد به ابواب عقاید، اخلاق، معاملات، سیاست کتب روایی و فقهی مراجعه کنید، تا به این حقیقت واقف گردید که اطاعت از دستورها و مقررات الهی گره‌گشای مشکلات، رشد دهنده جامعه به سوی کمالات، پدیدآورنده امنیت و حافظ سلامت در همه شؤون حیات است.

در اجرای اوامر حضرت حق و دوری از محرمات، ظاهر و باطن زندگی از منافع ابدی برخوردار خواهد شد.

عبادت، مانع رشد ظلم

6- بندگی و عبادت حق، ریشه فضایل و عامل پرورش قوای درون و بهترین و برترین نیرو برای حفظ حقوق حق و حفظ حقوق مردم است.

انسانی که در فضای بندگی واقعی قرار دارد، از ظلم و ستمگری پاك است؛ زیرا وقتی خدا - که منبع عدل و عدالت است - محور حیات انسان باشد، بنده هم از او

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 295

رنگ می‌پذیرد و حقوق حق‌داران را رعایت می‌کند.

البته این شش موردی که در محور عبادت صحیح توضیح داده شد، معلول معرفت انسان به حضرت حق و اوامر و شؤون اوست.

معرفت یا اصل همه فضایل

معرفت یا به فرموده قرآن مجید، بصیرت، واقعیتی است که هم چون چراغ پر نور، در شب تاریک زندگی فرا راه انسان است، تا انسان بتواند از برکت آن، حقایق و خطرات را درک کرده و با اراده‌ای متین و نیتی صادقانه به جلب منافع برخاسته و دفع خطر و ضرر کند.

انسان، اگر خدا و شؤن او و اوامر و نواهی را نشناسد، چگونه سالك راه کمال و مسافر دیار رشد و حقیقت گردد؟

صاحب «منهاج الطالبین و مسالك الصادقین» در این زمینه می‌گوید:

بدان که اول چیزی که بر همه بندگان واجب است، معرفت معبود و صانع همه عالم و عالمیان است و شناخت آلاء و نعماء و گزاردن شکر آن.

و رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که:

خدای عزوجل بود و هیچ چیز با او نبود «1».

پس باید که از این حدیث معلوم کند که همه عالم و هر چه در آن است از آسمان‌ها و زمین‌ها و دریاها و هر چه در فهم و وهم انسان آید، همه مخلوق و مصنوع است و حق سبحانه و تعالی خالق و صانع آن است و قادر است که هر چه آفریده است، همه را فانی و نیست کند و دیگر بار هر چه خواهد بیافریند، چنان که فرموده:

(1) - بحار الأنوار: 233 / 54، تفهیم و تتمیم.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 296

[إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ* وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ] «1».

و باید بداند که خدای عزوجل یکی است، نه چون هر یکی، بل ذات او قدیم و ازلی است و ابدی، یعنی همیشه بود و همیشه باشد و هر چه غیر اوست، اول نبود و آخر هم نباشد.

اول و مبدأ همه چیز از اوست و آخر همه چیز و رجوع آن به اوست، ظاهر همه چیز بدوست و باطن همه چیز خود اوست.

[هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] «2».

اگر نه تجلی وجود، وجود او بودی، هیچ چیز را به خود وجود نبودی و اگر نه فیض و عنایت و حفظ او بودی، هیچ چیز را وجود نماندی.

می برد عقل و می فرید دل

از جمالت نمی شکبید دل

حلقه در گوش عاشقان الست

عشقت ای دوست می کند پیوست

صید عشق تو شاهبازانند

عاشقان تو پاک بازانند

وز دو عالم غم تو حاصل من

ای غم تو مجاور دل من

سوزد از دل حجاب هر حدثان

هست عشق آتشی که شعله آن

او بماند جز او نماند هیچ

چون بسوزد هوای پیچا پیچ

عاشق و عشق و حسن یار یکی است «3»

عشق و اوصاف کردگار یکی است

او را نه شریک است و نه وزیر و نه یار و نه نظیر و نشاید که گویند: کجاست و نه بر

(1) - ابراهیم (14): 19 - 20. اگر بخواهد شما را از میان می برد، و خلقی جدید می آورد.* و این [کار] بر خدا دشوار و گران نیست.

(2) - حدید (57): 3. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست.

(3) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

کجاست و روا نبود که پرسند که چیست یا چون است، زنده‌ایست که هرگز نمیرد و دانایی است که هیچ بر وی پوشیده نباشد، قادری است که از هیچ چیز عاجز نیاید، هر چه هست و باشد همه به ارادت و مشیت اوست، هر چه نیست و نباشد همه به اختیار و منع اوست. متکلم است به کلام ازلی، هر چه خواهد با هر که خواهد.

[وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ] «1».

قرآن، کلام اوست، به کلام خلق نماند، بینایی است که هیچ چیز از نظر او غایب نشود، شنوایی است که هیچ چیز سمع او را از هیچ چیز مشغول نگرداند.

لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ «2».

[لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ] «3».

حاضری است که از هیچ کس و هیچ چیز غایب نشود و اگر کسی خواهد که از وی چیزی پنهان کند، یا بگریزد میسر نشود.

[وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ] «4».

نه کس او را زاد و نه کس از او زاده و نه کس او را همتاست.

[لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ] «5».

(1) - شوری (42): 51. مگر از راه وحی یا از پشت حجاب غیب.

(2) - المناقب: 247 / 2؛ بحار الأنوار: 132 / 39، باب 79، حدیث 4.

(3) - شوری (42): 11. هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

(4) - حدید (57): 4. و او با شماس هرجا که باشید.

(5) - اخلاص (112): 3- 4. نزاده، و زاییده نشده است،* و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 298

ذات و صفات او به کس نماند و هیچ کس هیچ نکند الا او بیند و داند.

[اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] «1».

عقل را به کنه معرفت او راه نیست و بازمانده و نادان است و عشق نیز در شناخت جمال و جلال او حیران است، هر که او وی را برگزید و خواست او را دانست و آن را که نخواست دائماً شیفته و سرگردان است و اگر چه این سرپرست که بس پنهان است، این رمز منظوم در اشاره معرفت او دلیل و بیان است.

عشقای مغربم که نشاتم پدید نیست

عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست

منگر بدان که تیر و کمانم پدید نیست «2»

زابرو و غمزه هر دو جهان صید کرده ام

درجات علم

باید که محقق بداند که این است، اعتقاد درست که بنده را علم توحید و یگانگی پروردگار خود حاصل شود و این علم را سه درجه است:

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین.

علم الیقین آن است که بنده را به قوت ایمان و طهارتی که دل وی را حاصل بود از شك و شبهت برهاند و به رؤیت آلاء و نعماء و آیات بینات و علاماتی که همه دلیل است بر وجود خدای عزوجل، برساند.

و اما عين اليقين و حق اليقين درجه انبيا و اولياست، هرگاه كه شخص در شرايط طريقت و ترك ما سوى الله درست آيد، راه آن بر وی بگشایند و ذوق آن بیابد و به تدریج به تحقیق آن رسد.

(1) - فصلت (54): 40. هر چه می‌خواهید انجام دهید، بی‌تردید او به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

(2) - فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 299

عارف معارف، جمالی اردستانی گوید:

تا که روان بگذری از آب و گل	تازه نگاری طلب ای جان و دل
هر چه بجز اوست سراسر بسوز	چشم از این نیک و بدی ها به دور
دوست غیور است مجو غیر دوست	ای در آزرده مگو شرح پوست
برده بکلی زدل آرام من	قامت دلجوی دل آرام من
ور بنوازی تو نوازی دلم	گر بگدازی تو گدازی دلم
زود بود زود که گردی خجل	پند من ار بشنوی ای جان دل

و باید که، چون بنده به قدر فهم و معرفت خود خالق و معبود خود را شناخت، همواره به عبادت و فرمانبرداری او مشغول باشد، در هر صورت و هر شغل که باشد و همه عمر تا به وقت مرگ در طلب مزید معرفت او سعی کند؛ زیرا که این کاری است که نهایت ندارد و حق تعالی فرموده است رسول صلی الله علیه و آله را:

[وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ] «1».

و مفسران، تفسیر «یقین» در این آیت به مرگ کرده‌اند، یعنی خدای خود را می‌پرست تا به وقت مرگ.

وَقَالَ اللَّهُ:

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] «2». أَي لِيَعْرِفُون «3».

و تفسیر پرستیدن اینجا به شناخت کرده‌اند.

پس باید که از این معانی، محقق بدانند که عبادت و طاعت حق تعالی بر همه خلایق واجب است و هیچ عبادتی فاضل‌تر و عالی‌تر از طلب معرفت او نیست.

(1) - حجر (15): 99. و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن.

(2) - ذاریات (51): 56. و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدم.

(3) - التفسیر الکبیر: 233 / 4 - 28؛ تفسیر روح البیان: 317 / 10.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 300

قال الله تعالى:

[أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ] «1».

و ذکر حقیقی آن بود که با معرفت باشد و به حقیقت، اگر شخص در وجود خود و هستی و نیستی آن فکر کند، او را در معرفت معبود به هیچ دلیل و آیت حاجت نبود، بل اگر در وجود يك مور یا هر ذره از ذرات عالم او را نیابد، نشان هدایت نیست؛ زیرا که: وَفِي كُلِّ شَيْءٍ آيَةٌ لِّدَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ

سر رشته ذره ذره حاصل در تو

ای گم شده دیوانه و عاقل در تو

گم شد دو جهان در دلم و دل در تو «2»

تا در دل من صبح کمال تو دمید

آیات صنع و قدرت او ظاهر و هویداست، لکن دیده‌ها بس ضعیف و دل‌ها به غایت شیدااست.

[فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ] «3».

نعمت‌های ظاهر، همه بر قدرت او و عجز ما دلالت است و نعمت‌های باطن، هر که بیند داند که بی‌نهایت است.

[وَأِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا] «4».

(1) - عنكبوت (29): 45. آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می‌دارد و همانا ذکر خدا بزرگ‌تر است، و خدا آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند.

(2) - عطار نیشابوری.

(3) - حج (22): 46. حقیقت این است که دیده‌ها کور نیست بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است!

(4) - ابراهیم (14): 34. و اگر نعمت‌های خدا را شماره کنید، هرگز نمی‌توانید آن‌ها را به‌شماره آورید.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 301

و اگر چه به حقیقت معرفت او هیچ کس را راه نیست، اما در وجود او و وجوب عبادت او هیچ کس را اشتباه نیست.

[وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ] «1».

و جز خواص اهل معرفت کسی را به رؤیت آیات و تصرفات او انتباه نیست.

[سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ] «2».

عجز و بی‌اختیاری خاص و عام در معارضه اختیارات او پوشیده و پنهان نیست و در معرض سطوت رد و قبول او، جز تسلیم و رضا، چاره و درمان نیست.

قال الله تعالى:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ* مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَعَزِيزٌ عَزِيزٌ] «3».

وز حیرت خود عجب فرو می مانم

سریست بزرگ و من در آن حیرانم

وندر طلبش هنوز سرگردانم

کو با من و من با وی و این می دانم

[فَإِنَّ خَيْرَ الْعِبَادَاتِ أَقْرَبُهَا بِالْأَمْنِ وَأَخْلَصُهَا مِنَ الْآفَاتِ وَأَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ فَإِنْ سَلِمَ لَكَ فَرَضُكَ وَسُتَّتْكَ فَأَنْتَ أَنْتَ]

عبادت برتر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

بهترین عبادات، عبادتی است که از خطرات شیاطین بیرونی و عوامل مادی بازدارنده و خطرات درونی در امان باشد و تداوم پیدا کند گر چه به صورت ظاهر اندک و کم بنماید.

اگر واجبات و مستحبات تو به طور کامل و سالم انجام گیرد بدون تردید در بندگی خود و عبادت نسبت به معبود صادقی.

(1) - زخرف (43): 87. و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنان را آفریده است؟ یقیناً می گویند: خدا.

(2) - فصلت (41): 53. به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.

(3) - حج (22): 73- 74. ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مثلی زده شده است؛ پس به آن گوش فرا دهید، یقیناً کسانی که به جای خدا می پرستید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند و اگر مگس، چیزی را از آنان برباید، نمی توانند آن را از او بازگیرند، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند.* خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، بی تردید خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 303

[وَاحْذَرُ أَنْ تَطَّأَ بِسَاطِ مَلِكِكَ إِلَّا بِالذُّلِّ وَالْإِفْتِقَارِ وَالْحَشْيَةِ وَالْتَّعْظِيمِ وَأَخْلِصْ حَرَكَاتِكَ مِنَ الرِّيَا وَسِرِّكَ مِنَ الْقِسَاوَةِ]

جداً از این که بدون احساس ذلت و احتیاج و خشیت و درک عظمت دوست پا در مقام بندگی و بساط سلطان واقعیات بگذاری پرهیز.

این مقام، جای نشان دادن ذلت، فقر، خشیت و تعظیم است که بدون این حالات، کسی را در این بساط راهی نیست و بدون این حقایق بندگی، به زیور کمال آراسته نمی شود.

تمام حرکات عبادی خود را از ریا خالص کن و دلت را که حریم حضرت مولاست از قساوت و چرک عصیان، با جذب و جلب رحمت او بشوی.

از تو در دل نیاز و در جان آز

ای شده چشم جان من بتو باز

تا نبینم جمال روی تو باز

شب اندوه من نگردد روز

بر درت سر بر آستان نیاز

تو زما فارغی و ما داریم

نیست انجام اگر بود آغاز

در دلم آرزوی عشق ترا

جز بکویت کجا کند پرواز»1

مرغ جانم زآشیانه تن

(1) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 304

[فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْمُصَلِّي مُنَاجٍ رَبَّهُ فَاسْتَحِ مِنَ الْمُطَّلَعِ عَلَى سِرِّكَ الْعَالَمِ بِنَجْوَاكَ وَمَا يَخْفِي صَمِيرَكَ وَكُنْ بِحَيْثُ يَرَاكَ لِمَا أَرَادَ مِنْكَ وَدَعَاكَ إِلَيْهِ]

مناسک صوریه و عبادات غالبیه

توجه داشته باش که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

شخص نمازگزار به وقت نماز، در حال مناجات و راز و نیاز با خداست، پس شرم و حیاکن از جناب او که بر باطن و ظاهر تو آگاه است و به همه حرکات و سکناات واقف، مواظب باش که به وقت مناجات زبانت از آلودگی‌ها پاک و دلت از غفلت و قساوت و ریا منزّه باشد.

و عبادت را به آن کمیت و کیفیتی که از تو خواسته‌اند بجا آر و تمام شرایط ظاهری و باطنی آن را رعایت کن تا به حقیقت عبادت برسی.

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می‌گوید:

باید دانست که مناسک صوریه و عبادات غالبیه نه فقط برای حصول ملکات کامله روحانیه و حقایق قلبیه است، بلکه آن یکی از ثمرات آن است.

لکن نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب، کلیه عبادات، سرایت دادن معارف الهیه است از باطن به ظاهر و از سرّ به علن و چنانچه نعمت رحمت رحمانیه، بلکه رحیمیه منبسط بر تمام نشئات قلبیه و قالبیه انسانیه است و هر یک از مراتب را

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 305

حظی است از نعم جامعه الهیه، هر یک را حظ و نصیبی است از ثنای حق و شکر نعمت رحمانی و رحیمی واجب مطلق و تا از نشئه صوریه دنیویه، نفس را حظی است و از حیات ملکی نصیبی است، بساط کثرت به کلی برچیده نشود و حظوظ طبیعت مرتفع نگردد و سالک الی الله چنانچه قلب را نباید به غیر حق مشغول کند، صدر و خیال و ملک طبیعت را نباید در غیر حق صرف کند، تا توحید و تقدیس را در تمام نشئات قدم راسخ باشد.

و اگر جذبه روحی را در ملك طبیعت نتیجه‌ای جز تعبد و تواضع برای حق حاصل شود، از انانیت نفس بقایایی مانده و سیر سالک در جوف بیت نفس است، نه سیر الی الله و غایت سیر اهل الله آن است که طبیعت و ملك بدن را منصیغ به صبغة الله کنند و یکی از مراتب و مواطن حدیث شریف که فرماید از لسان حق تعالی شأنه:

أَنَا اللَّهُ وَأَنَا الرَّحْمَنُ خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَشَقَقْتُ لَهَا إِسْمًا مِنْ إِسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَتْهُ وَمَنْ قَطَعَهَا قَطَعَتْهُ «1».

منم الله و منم رحمان، خویشاوندی و رحم را من آفریدم و برای او نامی از نام خودم جدا ساختم، پس هر آن کس که آن را وصل کند و با خویشاوند پیوندد، من نیز او را وصل می‌کنم و هر کس آن را ببرد من هم او را می‌بُرم.

شاید همین قطع طبیعت که ام الأرواح است از موطن اصلی باشد و وصلش ارتیاض آن و ارجاع آن به موطن عبودیت باشد و فی الحدیث:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اسْتَؤْصُوا بِعَمَّتِكُمُ النَّخْلَةَ خَيْرًا فَإِنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ

(1) - بحار الأنوار: 211 / 47، باب 6، حدیث 54.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 306

طینة آدم «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: درباره عمه خودتان، درخت خرما - سفارش نیک کنید که آن از طینت آدم آفریده شده است.

این حدیث شریف اشاره به همان رحمت است که مذکور شد.

بالجمله، اخراج مملکت ظاهر را از موطن عبودیت و سرّ خود نمودن آن از غایت جهل به مقامات اهل معرفت است و از تسویلات شیطان رجیم است که هر طایفه را به طریقی از حق تعالی بازدارد، چنانچه انکار مقامات و سد طریق معارف که قره العین اولیای خدا علیهم السلام است و تحدید نمودن شرایع الهیه را به ظاهر که حظ دنیا و ملك نفس و مقام حیوانیت آن است و غفلت از اسرار و آداب باطنیه عبادات که موجب تطهیر سرّ و تعمیر قلب و ترقی باطن است، از

غایت جهالت و غفلت است و هر يك از این دو طایفه از طریق سعادت و صراط مستقیم انسانیت دور و از مقامات اهل معارف مهجورند.

و عارف بالله و عالم به مقامات باید همه حقوق باطنیه و ظاهریه را مراعات کند و هر صاحب حقی را به حق و حظ خود برساند و از غلو و تقصیر و افراط و تفریط خود را تطهیر کند و ازاله قذارت انکار صورت شریعت که فی الحقیقه تحدید است و ازاله خبثات انکار باطن شریعت که تقیید است و هر دو از وسوس شیطانیه و اخبار آن لعین است بنماید، تا طریق سیر الی الله و وصول به مقامات معنویه برای او آسان شود.

(1) - المحاسن: 528/2، باب 110، حدیث 768؛ وسائل الشیعة: 145/25، باب 78، حدیث 31467؛ بحار الأنوار: 129/63، باب 3، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 307

[وَكَانَ السَّلَفُ لَا يَزَالُونَ مِنْ وَقْتِ الْفَرَضِ إِلَى وَقْتِ الْفَرَضِ فِي إِصْلَاحِ الْفَرَضَيْنِ جَمِيعاً وَتَرَى أَهْلَ الزَّمَانِ يَشْتَغِلُونَ بِالْفَضَائِلِ دُونَ الْفَرَائِضِ كَيْفَ يَكُونُ جَسَدٌ بِلا رُوحٍ]

در گذشته گروهی از بندگان خدا بودند که زمان بین دو واجب را خرج اصلاح دو واجب می کردند، به این معنی که نواقص و عیوب واجب قبل را اصلاح نموده و نسبت به واجب بعد به مراقبه و محاسبه بر می خاستند و خلاصه سعی داشتند برای ورود به واجب بعد، آراسته به شرایط الهیه و مقامات انسانیه گردند.

عده ای در این زمان خالی از آن حال عالی ملکوتی اند، بیشتر در پی علوم مادی اند و همتی برای کسب علوم معنوی باقی نگذاشته، با این که علوم الهی و معنوی نسبت به علوم دیگر به منزله روح برای جسد است.

از کمال بدبختی و پستی است که درهای رحمت الهیه از هر سو به روی انسان باز باشد، ولی آدمی از نسیم جانفزای آن رحمت، بهره مند نگردد.

وزدیده صاحب نظرايم نظری بخش

يارب دل غفلت زده ام را خبری بخش

بی زحمت دود دل و سوز جگری بخش

چون شمع مرا اشك روان و رخ روشن

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 308

بر دشمن بیگانه و خویشم ظفری بخش

در مصلحت دینی و دینم مددی کن

وین بی سر و پا را به کرم پای و سری بخش «1»

این خسته غم را به فرح مرهم دل ساز

(1) - عماد فقیه کرمانی.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 309

[قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: عَجِبْتُ لِطَالِبِ فَضِيلَةٍ تَارِكٍ فَرِيضَةٍ وَلَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا لِحِرْمَانِ مَعْرِفَةِ الْأَمْرِ وَتَعْظِيمِهِ وَتَرْكِ رُؤْيَا مَنْنِهِ بِمَا أَهْلَهُمْ لِأَمْرِهِ وَاخْتَارَهُ لَهُمْ]

وظایف انسان در واجبات

حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام می فرماید:

از انسانی که در مقام به دست آوردن فضیلت یعنی علوم مادی و ظاهری است، ولی از انجام واجبات الهیه روی گردان است تعجب می کنم، چنین انسانی از شناخت حقیقت امر الهی و بزرگداشت آن و وظیفه خود محروم است و به همین خاطر حقیقت را سبک و خوار شمرده و از آنچه حضرت دوست، او را برای آن ساخته که رسیدن به عالی ترین مقامات الهی و انسانی با عبادت و اطاعت است، غفلت نموده.

عارف با معرفت، جناب شیخ حسن مصطفوی در توضیح مختصرش نسبت به جملات بالا می گوید:

تشخیص وظیفه از امور بسیار مهم است، به طوری که سالکان کار کرده و متدینین روشن ضمیر و حتی آنان که دارای مکاشفه هستند، از تشخیص این امر مهم عاجز بوده و در این مرحله انحرافات و گمراهی‌هایی پیدا می‌کنند.

یکی وظیفه‌اش کسب و تأمین معاش خود و عائله است و از این جهت تسامح

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 310

می‌ورزد، دیگری وظیفه‌اش تحصیل علم به فرایض و آداب و سنن است، حقیر و سبک می‌شمارد.

یکی دیگر موظف است که نهایت اهتمام به واجبات و محرمات داشته باشد، ولی به امور غیر لازم و کارهای مستحبی می‌پردازد.

آن یکی نماز نمی‌خواند و دم از دینداری می‌زند، یا روزه نمی‌گیرد و از فواید روزه مذاکره می‌کند، یا اموال مردم را می‌خورد و دست و صورت آب می‌کشد.

یا به کتاب خدا و سنت عمل نکرده و به حرف خدا و پیغمبر گوش نمی‌دهد و خود را عالم به حقیقت تصور می‌کند، یا اهل علم و دانش را مسخره کرده و عقل و برهان را کوچک شمرد و به سخن هر مدعی دروغگو تسلیم می‌شود، یا مرتکب صدها خیانت و جنایت و بی‌انصافی و ربا خواری و ظلم و دروغ و حيله و تزویر و تهمت و غیبت و بدگویی می‌شود و در صف اول جماعت جا می‌گیرد و به طور اجمال اغلب مردم متدین در مقام تشخیص وظیفه دچار اشتباه و انحراف می‌گردند و بسا هست که به خاطر بجا آوردن امری مستحب، ترك تکلیف واجب می‌کنند، یعنی آن اندازه که به امور مستحبی و یا مرسوم و عرفی و متداول اهمیت می‌دهند، به وظایف و فرایض لازم خود اهتمام ندارند و می‌توان گفت: نود درصد از مرسومات میان مردم برخلاف شرع و عقل می‌باشد و این معنی با دقت کردن در رسوم متداول در مجالس جشن و عقد و تعزیت و دید و بازدید و مهمانی، خوب روشن می‌شود و مفهوم بدعت گاهی در بعضی از این امور صدق می‌کند و اگر کسی بخواهد تقوا داشته باشد و مراقب حرکات و اعمال خود باشد، می‌باید از این گونه مجالس و این رقم مصاحبت‌ها بپرهیزد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 311

عبادت واقعی

حرکاتی که به عنوان عبادت از انسان سر می‌زند، باید به مقتضای حال و ظرفیت عابد ارزیابی شود.

اولاً: هر حرکتی عبادت نیست و هر عبادتی، واقعی و کامل نیست، عبادت منافق، عبادت غیر مخلص، عبادت ریاکار، عبادت کسی که هدفش جلب جهات مادی است عبادت نیست، بلکه بازی با الفاظ و استهزاء به حق است.

در «تفسیر المیزان» «1» آمده است که:

خدای تعالی به یکی از سه وجه عبادت می شود:

1- خوف

2- رجاء

3- حب

و این هر سه در يك آیه جمع شده که می فرماید:

[و فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ] «2».

در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

با توجه به این آیه شریفه باید هر شخص با ایمانی نسبت به حقیقت دنیا توجه

(1) - ترجمه تفسیر المیزان: 289 / 19 ذیل آیه 20 سوره حدید.

(2) - حدید (57): 20.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 312

داشته باشد و بداند که دنیا متاع غرور و دام فریب است که چون سراب بیابان به نظر بیننده لب تشنه آب می آید و او را به سوی خود می کشاند، ولی وقتی نزدیک شد چیزی نمی بیند و اگر چنین تنبهی داشته باشد، دیگر هدف خود را از کارهایی که در زندگی انجام می دهد دنیا قرار نداده، می داند که در ورای این دنیا، جهان دیگری است که در آنجا به نتیجه

اعمال خود می‌رسد، حال یا آن نتیجه عذابی است شدید در ازای کارهای زشت و یا مغفرتی است از خدا در قبال کارهای نیک، پس بر اوست که از آن عذاب بهراسد و به آن مغفرت امیدوار باشد، ولی اگر عالی‌تر از این فکر کند هدف خود را خشنودی خود قرار نمی‌دهد و به خاطر نجات از عذاب و رسیدن به ثواب عمل نمی‌کند، بلکه هر چه انجام می‌دهد به خاطر خدا و خشنودی او انجام می‌دهد.

البته طبایع مردم در اختیار یکی از این سه راه مختلف است، بعضی از مردم که اتفاقاً اکثریت را هم دارا هستند، مسئله ترس از عذاب بر دل‌هاشان چیره گشته و از انحراف و عصیان و گناه بازمان می‌دارد، این‌ها هر چه بیشتر به تهدید و وعیدهای الهی برمی‌خورند، بیشتر می‌ترسند و در نتیجه به عبادت می‌پردازند.

و بعضی دیگر، حس طمع و امیدشان غلبه دارد، اینان هر چه به وعده‌های الهی و ثواب‌ها و در جایی که خداوند نوید داده برمی‌خورند، امیدشان بیشتر شده، به خاطر رسیدن به نعمت‌ها و کرامت‌ها و حسن عاقبتی که خداوند به مردم باایمان و عمل صالح وعده داده، بیشتر به تقوا و التزام به اعمال صالح می‌پردازند، باشد که بدین وسیله به مغفرت و بهشت خدایی نایل آیند.

ولی دسته سوم که همان طبقه علمای بالله باشند هدفشان عالی‌تر از آن دو دسته است.

ایشان خدا را نه از ترس عبادت می‌کنند و نه از طمع به ثواب، بلکه او را عبادت

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 313

می‌کنند برای این که اهل و سزاوار عبادت است.

چون خدا را دارای اسمای حسنی و صفات علیایی که لایق شأن اوست شناخته‌اند و در نتیجه فهمیده‌اند که خداوند عزیز، پروردگار و مالک سود ایشان و اراده و رضای ایشان و مالک هر چیز دیگری غیر ایشان است.

و اوست که به تنهایی تمام امور را تدبیر می‌کند، خدا را این چنین شناختند و خود را هم فقط بنده دیدند و چون بنده شأنی جز این ندارد که پروردگارش را بندگی نموده، رضای او را به رضای خود و خواست او را بر خواست خود مقدم بدارد، لذا اولاً به عبادت خدا می‌پردازد و ثانیاً از آنچه که می‌کند و آنچه که نمی‌کند جز روی خدا و توجه به او چیز دیگر در نظر نداشته طمع نمی‌دارد، نه التفاتی به عذاب دارد تا از ترس آن به وظیفه خود قیام نماید و نه توجهی به ثواب دارد تا امیدوار شود، گو این که از عذاب خدا ترسنده و به ثواب او امیدوار هست، ولیکن محرکش برای عبادت و اطاعت

خوف و رجا نیست و کلام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که عرض می کند: من تو را از ترس آتشت و به امید بهشت عبادت نمی کنم، بلکه بدان جهت عبادت می کنم که تو را اهل و سزاوار عبادت یافتم «1»، به این معنی اشاره دارد.

این دسته، از آنجایی که تمامی رغبت ها و امیال مختلف خود را متوجه یکسو کردند و آن هم رضای خداست و تنها غایت و نتیجه ای که در نظر گرفتند خداست، لذا محبت به خدا در دل هایشان جایگیر شده است.

آری، این دسته خدای تعالی را به همان نحوی شناختند که خود خدای تعالی خود را به داشتن آن اسما و صفات معرفی کرده و چون او خود را به بهترین اسما

(1) - عوالی الآلی: 11 / 2، حدیث 18؛ بحار الأنوار: 234 / 67، باب 54.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 314

و عالی ترین صفات معرفی و توصیف کرده و نیز از آنجایی که یکی از خصایص دل آدمی مجذوب شدن در برابر زیبایی ها و کمالات است، در نتیجه محبت خدایی که جمیل علی الاطلاق است در دل هایشان جایگزین می شود.

آری، از آیه شریفه:

[ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ] «1».

این است خدا پروردگار شما، جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیز است؛ پس تنها او را پرستید.

به ضمیمه آیه:

[الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ] «2».

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت.

استفاده می شود که خلقت دایر مدار حسن و این دو متلازم و متصادق با همدیگر.

آیات دیگری بر می آید که يك يك موجودات، آیه و دلیل بر وجود خدا و آنچه در آسمانها و زمین است، آیاتی است برای صاحبان عقل و خلاصه در عالم وجود چیزی که دلالت بر وجود او نکند و جمال و جلال او را حکایت ننماید، وجود ندارد.

پس اشیا از جهت انواع مختلفی که از خلقت و حسن دارند همه بر جمال لایتنهای او دلالت نموده، با زبان حال او را حمد و بر حسن فناناپذیر او ثنا می گویند و از جهت انواع مختلفی که از نقص و حاجت دارند، همه بر غنای مطلق او دلالت نموده، با زبان حال او را تسبیح و ساحت قدس و کبریایش را از هر عیب

(1) - انعام (6): 102.

(2) - سجده (32): 7.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 315

و احتیاجی تنزیه می کنند، هم چنان که فرمود:

[وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ] «1».

و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می گوید.

پس این دسته از مردم در معرفت اشیا، از راهی سلوک می کنند که پروردگارشان بدان راهنمایی کرده و نشانشان داده و آن راه این است که هر چیزی را آیه و علامت صفات جمال و جلال او می دانند و برای هیچ موجودی نفسیت و اصالت و استقلال نمی بینند و به این نظر به موجودات می نگرند که آینه هایی هستند که با حسن خود حسن ماورای خود را که حسنی لا یتناهی است جلوه گر می سازند و با فقر و حاجت خود، غنای مطلق را که محیط به آن هاست نشان می دهند و با ذلت و مسکنتی که دارند، عزت و کبریای ما فوق خود را حکایت می کنند.

و پر معلوم است که آن دسته از مردم که نظرشان به عالم هستی، چنین نظری باشد خیلی زود نفوسشان مجذوب ساحت عزت و عظمت الهی گشته و محبت به او آن چنان بر دل هاشان احاطه پیدا می کند که هر چیز دیگری و حتی خود آنان را از یادشان می برد و رسم و آثار هوا و هوس و امیال نفسانی را، به کلی از صفحه دل هاشان محو می کند و دل هاشان را به دل هایی سلیم مبدل می سازد که جز خدای عز اسمه، چیز دیگری در آن نباشد، هم چنان که فرموده:

[وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ] «2».

ولی آنان که ایمان آورده‌اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی‌تر است.

و لذا این طبقه، دو طریق اول را که یکی طریق خوف و دیگری طریق رجاء

(1) - اسرا (17): 44.

(2) - بقره (2): 165.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 316

است، خالی از شرك نمی‌دانند، چه آن کس که خدا را از ترس می‌پرستد، در حقیقت به منظور دفع عذاب از جان خود متوسل خدا می‌شود، پس او خودش را می‌خواهد نه خدا را و هم چنین، آن کس که خدا را به امید ثوابش عبادت می‌کند به منظور جلب ثواب و رستگاری به نعمت و کرامت متوسل خدا می‌شود، او هم خود را می‌خواهد نه خدا را، چه اگر راه دیگری غیر از توسل به خدا سراغ داشت، در جلب آن نفع و دفع آن ضرر، آن راه را می‌پیمود و با خدا و عبادت او هیچ سر و کاری نداشت.

در حدیث از امام صادق علیه السلام آمده:

هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ «1».

مگر دین غیر از محبت چیز دیگری هم هست؟

و این مقام نهفته‌ایست که جز پاکان با آن تماس ندارند و اگر اهل محبت را در این حدیث به عنوان پاکان خوانده، برای همین است که گفتیم: این طایفه از هوای نفس و لوث مادیت منزهند، پس جان کلام این شد که اخلاص در عبادت جز از راه محبت تمام و کامل نمی‌گردد.

توضیح این مسئله به این است که: عبادت خدا از ترس عذاب، آدمی را وادار می‌کند به زهد، یعنی: چشم‌پوشی از لذایذ دنیوی، برای رسیدن به نجات اخروی.

پس زاهد کارش این است که از محرمات و یا کارهایی که در معنای حرام است، یعنی ترك واجبات اجتناب کند.

آن کس هم که طمع ثواب دارد، طمعش او را وادار به کارهایی از قبیل عبادت و عمل صالح می کند تا به نعمت اخروی و بهشت برین نایلش سازد، پس کار عابد

(1) - الخصال: 21/1، حدیث 74؛ بحار الأنوار: 237/66، باب 36، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 317

هم این است که واجبات یا کارهایی که در معنای واجب است، یعنی ترك حرام را بجا آورد و خلاصه، خوف زاهد او را وادار به ترك و رجا عابد او را وادار به فعل می کند و این دو طریق هر يك صاحبش را به اخلاص برای دین وامی دارد، نه اخلاص برای خدا که صاحب دین است.

به خلاف طریقه سوم که طریقه محبت است که قلب را از هر تعلقی جز تعلق خدا پاك می کند، از زخارف دنیا و زینت های آن، از اولاد و همسران، از مال و جاه و حتی از خود و آرزوهای خود پاك می سازد و قلب را منحصرأ متعلق به خدا و هر چه که منسوب به خداست، از دین و آورنده دین و ولی در دین و هر چه که برگشتش به خدا باشد می سازد، آری، محبت به هر چیز، محبت به آثار آن نیز هست.

عراقی آن عارف شوریده چه نیکو می گوید:

در سرا پرده وجود و عدم

ای زده خیمه حدوث و قدم

هم تویی راز خویش را محرم

جز تو کس واقف وجود تو نیست

وز تو خالی نبوده ام يك دم

از تو غایب نبوده ام يك روز

بر دو عالم کشیده اند رقم

آن گروهی که از تو با خبرند

دو جهان کم زقطه ای شبنم

پیش دریای کبریای تو هست

بی وجودت جهان وجود نداشت
از جمال تو شد جهان خرم

چون تجلی است در همه کسوت
آشکارست در همه عالم

که به غیر از تو در جهان کس نیست
جز تو موجود جاودان کس نیست

آنان که به هستی، بدان گونه نگریستند و محصول نظر آنان عشق و محبت به صاحب هستی شد، از کارها آن کاری را دوست می دارند که خدا دوست دارد و آن

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 318

کاری را دشمن می دارند که خدا دشمن بدارد، به خاطر رضای خدا راضی و به خاطر خشم خدا خشمگین می شوند، این محبت نوری می شود که راه عمل را برای او روشن می سازد، چنان که فرمود:

[أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ] «1».

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند.

و روحی می شود که او را به خیرات وامی دارد، هم چنان که فرمود:

[وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ] «2».

و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته.

و همین است سرّ این که از چنین کسی جز جمیل و خیر سر نمی زند و هیچ مکروه و شری را مرتکب نمی گردد.

(2) - مجادله (58): 22.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 321

باب 26

در اندیشه و تفکر

قال الصادق عليه السلام:

إِخْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا هَلْ بَقِيَ عَلَى أَحَدٍ أَوْ هَلْ أَحَدٌ فِيهَا بَاقٍ مِنَ الشَّرِيفِ وَالْوَضِيعِ وَالْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَالْوَلِيِّ وَالْعَدُوِّ فَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَأْتِ مِنْهَا بِمَا مَضَى أَشْبَهُ مِنَ الْمَاءِ بِالْمَاءِ.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا، وَبِالْعَمَلِ دَلِيلًا، وَبِالتَّقْوَى زَادًا وَبِالْعِبَادَةِ شُغْلًا وَبِاللَّهِ مُوَسِّئًا وَبِالْقُرْآنِ تَبْيَانًا.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ، وَمَا نَجَا مِنْ نَجَا إِلَّا بِصِدْقِ الْإِلْتِحَاءِ.

وَقَالَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَجَدْتُ الدُّنْيَا كَبَيْتٍ لَهُ بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَخَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ.

هذا حال نبي الله فكيف حال من اطمأن فيها وركن إليها وضيّع عمره في عمارتها ومزق دينه في طلبها.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 322

وَالْفِكْرَةُ مِرَاةُ الْحَسَنَاتِ، وَكَفَّارَةُ السَّيِّئَاتِ، وَضِيَاءُ الْقَلْبِ، وَفُسْحَةٌ لِلْخُلُقِ، وَإِصَابَةٌ فِي إِصْلَاحِ الْمَعَادِ وَإِطْلَافٌ عَلَى الْعَوَاقِبِ وَاسْتِزَادَةٌ فِي الْعِلْمِ.

وَهِيَ خِصْلَةٌ لَا يُعْبَدُ اللَّهُ بِمِثْلِهَا.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

فِكْرُهُ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ وَلَا يَنَالُ مَنْزِلَةَ التَّفَكُّرِ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحِيدِ.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 323

[إِغْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا هَلْ بَقِيَ عَلَى أَحَدٍ أَوْ هَلْ أَخَذَ فِيهَا بَاقٍ مِنَ الشَّرِيفِ وَالْوَضِيعِ وَالْعَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَالْوَلِيِّ وَالْعَدُوِّ فَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَأْتِ مِنْهَا بِمَا مَضَى أَشْبَهُ مِنَ الْمَاءِ بِالْمَاءِ]

حقیقت عقل و قلب

در این فصل بسیار مهم و در این حدیث با عظمت سخن از اندیشه و تعقل و فهم و فکر است.

سخن از واقعی است که نسبت به تمام واقعیات و نسبت به خیر دنیا و آخرت انسان و سعادت و سلامت آدمی، در همه شؤون همانند روح برای جسم و چون ریشه برای درخت و به منزله بنیان و پی برای ساختمان است.

عقل و لب و فکر و قلب و مشتقات هر يك و آثار و نتایج این حقایق بلند ملکوتی، بارها در قرآن و روایات و آثار و معارف اسلامی آمده است.

دقت در آیات قرآن و اندیشه در مهم‌ترین آثار الهی، ما را به این معنی رهنمون می‌شود که فکر کردن و اندیشیدن کار مغز و یافتن و فهمیدن کار قلب است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 324

قرآن مجید فهم را از کفار سلب ولی تفکر را برایشان اثبات کرده، می‌فرماید:

[وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ] «1».

داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاندنش از خطر] بانگ می‌زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی‌کند] نمی‌شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی‌کنند.

و در مورد دیگر درباره کافری می فرماید:

[إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ] «2».

او [برای باطل کردن دعوت قرآن] اندیشید و [آن را] سنجید.

آری، آن کافر اندیشید ولی دنبال یافتن حقیقت آن اندیشه نرفت و به آنچه سنجیده بود، توجه نکرده و به درك آن خود را حاضر نگردانید.

در هر صورت دانستن، نتیجه فکر کردن و شناختن و فهمیدن، کار قلب است و این دو عضو بسیار مهم، گسترده ترین و برترین نقش را در دستگاه حیات انسان دارند.

در تمام مسائلی که در شرح جملات عالی روایت مطرح می شود، توجه به عقل و قلب و مغز و دل به طور یکسان است و هر دو در زمینه تمام حقایقی که بازگو می شود مورد نظر است؛ زیرا نظام مسئله فکر و نتیجه گیری از آن بدین صورت است: که حواس پنجگانه را باید وادار به رابطه گرفتن با حقایق مادی و معنوی

(1) - بقره (2): 171.

(2) - مدثر (74): 18.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 325

و ظاهری و باطنی و مکانی و زمانی کرد، سپس حواس یافته های خود را به مغز داده و مغز برای رساندن انسان به واقعیت ها، یافته ها را به قلب می دهد و این قلب است که برای درك نهایی، آخرین منزل و مرحله است.

مثلاً، انسان با چشم خویش خرابه های کاخ های ستمگران تاریخ را می بیند، مغز دیده را می گیرد، در این صورت واقعیت علمی در دنیای درون درست می شود، آن گاه قلب این علم را می فهمد، سپس انسان در نتیجه این فهم عبرت گرفته و خویش را از ستم و ستمکاری دور می کند.

دستگاه های بسیار عظیم و پیچیده ای چون:

دُرّاکه، حافظه، متفکره، متخیله، متصوره، ممیزه، مدبره، در ارتباط با مغز و قلب هستند که هر يك برای خود دنیای اسرارآمیزی هستند.

برای قدم گذاشتن در راه رشد و کمال انسان با تمام وجود، نیازمند به کار گرفتن تمام این استعدادهای خدایی است، با بکارگیری حواس و دستگاه‌های عظیم دماغی و قلبی، می‌توان به فضای با عظمت معنی و باطن و حقایق و اسرار ملکوتی قدم گذاشت و در آنجا با رسالت انبیا و امامت ائمه علیهم السلام و آیات آفاقی و انفسی و تشریعی آشنا شد و از طریق این آشنایی، به پاکی جان و دل و پاکی نفس و عمل رسید.

مغز را برای اندیشه در آنچه دستور اندیشه داده شده و قلب را برای فهم محصول مغز بکار بگیرید که تنها راه نجات و به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت همین است.

حکیم نکته سنج، نظامی در ترغیب به اندیشه و فهم می‌گوید:

ای ناظر نقش آفرینش

بردار خلل ز راه بینش

کین هفت حصار برکشیده

بر هزل نباشد آفریده

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 326

هر ذره که هست اگر غبار است

در پرده مملکت بکار است

در راه تو هر که با وجود است

مشغول پرستش و سجود است

تفکر و اندیشه در قرآن

بدون تردید می‌توان گفت: هیچ کتابی در دوره تاریخ حیات بشر به اندازه قرآن مجید، انسان را تشویق و امر به تفکر و اندیشه در تمام حقایق عالم، اعم از آفاقی و انفسی و شرعی نکرده است.

قرآن مجید، کتاب اندیشه، کتاب هدایت، کتاب خیر، کتاب سعادت، کتاب فضیلت و بالاترین سرمایه‌ایست که همانندش در تمام هستی پیدا نمی‌شود.

قرآن مجید، در بسیاری از آیات متفکران و اندیشه‌داران و آنان که در مقام فهم واقعیت‌ها و شکل‌گیری از آن واقعیات‌اند، به بهترین صورت تمجید کرده و آنان را که دنبال فهم واقعیت‌ها و اندیشه در حقایق نیستند سخت مورد نکوهش قرار داده است، اینک قسمتی از آیات کتاب حق:

[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ] «1».

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، [و از عمق قلب همراه با زبان می‌گویند:] پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاک؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

(1) - آل عمران (3): 191.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 327

[أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ] «1».

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده‌اند؟ [که] خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌هاست، جز به حقّ و راستی و برای مدتی معین نیافریده است.

[وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَهَارًا وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجْرَجًا يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] «2».

و اوست که زمین را گسترانید، و در آن کوههایی استوار و نهرهایی پدید آورد و در آن از همه محصولات و میوهها جفت دوتایی [که نر و ماده است] قرار داد، شب را به روز می پوشاند، [تا ادامه حیات برای همه نباتات و موجودات زنده ممکن باشد]؛ یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] ست.

[و سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ إِيَّائِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] «3».

و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می کنند.

[و مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ

(1) - روم (30): 8.

(2) - رعد (13): 3.

(3) - نحل (16): 12.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 328

مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِيَّائِي فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] «1».

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛ یقیناً در این [کار شگفت انگیز] نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

[خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أُنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ] «2».

شما را از يك تن آفرید، سپس همسرش را از او پدید آورد، و از چهارپایان [شتر و گاو و گوسفند و بز به اعتبار يك نر و يك ماده] هشت زوج آفرید، شما را در شکم های مادران آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی های سه گانه [شکم و رحم و مشیمه] به وجود آورد. این است خدا پروردگار شما که فرمانروایی [مطلق بر همه هستی] ویژه اوست، معبودی جز او نیست، پس چگونه شما را از حق باز می گردانند؟

[أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ] «3».

آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان [یعنی پیامبر اسلام] هیچ نوع جنونی نیست؛ او فقط بیم دهنده‌ای آشکار [نسبت به سرانجام شوم بدکاران] است.

[لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ

(1) - روم (30): 21.

(2) - زمر (39): 6.

(3) - اعراف (7): 184.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 329

الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] «1».

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می‌دیدیم. و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم تا بیندیشند.

[قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ] «2».

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که سرانجام گنهکاران چگونه بود؟

[لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ] «3».

به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.

تفکر و اندیشه در روایات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَجَافَ عَنِ اللَّيْلِ حَنْبَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ «4».

امام صادق علیه السلام می فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام بارها می فرمود: دلت را با اندیشه آگاه ساز، به هنگام شب برای عبادت بخلو از بستر بردار و خدا را راه تقوا پیشه گیر.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَرْوِي النَّاسُ أَنَّ تَفَكُّرَ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ فَلْتُ كَيْفَ يَتَفَكَّرُ؟ قَالَ: يَمُرُّ بِالْخَيْرِ أَوْ بِالذَّارِ فَيَقُولُ: أَتَيْنَ سَاكِنُوكَ أَتَيْنَ بَانُوكَ مَا لَكَ لَا

(1) - حشر (59): 21.

(2) - نمل (27): 69.

(3) - يوسف (12): 111.

(4) - الكافي: 54 / 2، باب التفكر، حديث 1؛ بحار الأنوار: 318 / 68، باب 80، حديث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 330

تَتَكَلَّمِينَ «1»؟

راوی بزرگوار حسین بن صیقل می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم این که مردم می گویند: یکساعت اندیشه از يك شب عبادت بهتر است، چگونه باید اندیشید؟ فرمود: به ویرانه یا خانه می گذرد، بگوید:

آنان که در تو ساکن بودند، آنان که تو را ساختند کجایند، چه شدند، چرا سخن نمی گویی!!

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین عبادت، ادامه تفکر و اندیشه درباره خدا و قدرت اوست.

عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ «3».

معمر بن خلاد می گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم فرمود: بندگی حق زیادی نماز و روزه نیست، همانا عبادت اندیشه در کار خداست.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ «4».

امام صادق علیه السلام می فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اندیشه و فکر، انسان را

(1) - الكافي: 54 / 2، باب التفكير، حديث 2؛ بحار الأنوار: 320 / 68، باب 80، حديث 2.

(2) - الكافي: 55 / 2، باب التفكير، حديث 3؛ وسائل الشيعة: 196 / 15، باب 5، حديث 20260.

(3) - الكافي: 55 / 2، باب التفكير، حديث 4؛ وسائل الشيعة: 196 / 15، باب 5، حديث 20261.

(4) - الكافي: 55 / 2، باب التفكير، حديث 5؛ بحار الأنوار: 322 / 68، باب 80، حديث 5.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 331

به نیکویی و عمل به آن می کشاند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، وَسَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيهَا مَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ وَسَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بِحُظٍّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَالِ فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَةَ عَوْنٌ لِمِثْلِكَ السَّاعَةِ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: لازم است خردمند را سه ساعت باشد:

ساعتی برای مناجات با حضرت پروردگار و ساعتی برای محاسبه نفس و ساعتی برای اندیشیدن در صنع حق و ساعتی برای لذت بردن از حلال که این ساعت کمکی برای ساعات دیگر است.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَيَّرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: فِي النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلَامِ، فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ، وَكُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَكُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَعْوٌ فَطَوْبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ اِعْتِبَارًا وَسُكُوتُهُ فِكْرَةً وَكَلَامُهُ ذِكْرًا وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَأَمِنَ النَّاسُ شَرَّهُ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: تمام خیر در سه خصلت است: نظر، سکوت، کلام.

هر نظری که در آن درسی برای زندگی نباشد اشتباه است و هر سکوتی که در آن اندیشیدن نباشد، غفلت و بی خبری است و هر کلامی که در آن یادآوری واقعی نباشد، لغو و بیهوده است.

خوش به حال کسی که نظرش پندگرفتن، سکوتش فکر و کلامش ذکر باشد، بر گناهش گریه کند و مردم از شرش در امان باشند.

(1) - بحار الأنوار: 323 / 68، باب 80، حدیث 7.

(2) - المحاسن: 5 / 1، باب 1، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 332 / 90، باب 19، حدیث 18.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 332

راه صحیح اندیشه

از آیات و روایاتی که ذکر شد، به این نتیجه می‌رسیم که خداوند بزرگ و اولیای دین برای راهنمایی انسان به سوی رشد و کمال و خیر و سعادت ابدی، از او می‌خواهند در واقعیت‌هایی چون:

آسمان، زمین، شب و روز، خلقت انسان، قرآن، حیات پاکان، زندگی ناپاکان و عاقبت آنان و هر واقعیتی که در زندگی انسان اثر تربیتی دارد اندیشه و تفکر کنند، تا از حرارت اندیشه به فهم و درک واقعیت‌ها رسیده و پس از آن هماهنگ با حقایق و واقعیت‌ها شده تا از این طریق به سعادت ابد و خیر جاوید برسند، تا از این راه خود را اصلاح کرده و سپس به اصلاح دیگران پردازند، تا از این مسیر به جهان‌های ناشناخته مادی و معنوی دست یابند.

کلام علامه مجلسی رحمه الله در اندیشه

علامه مجلسی رحمه الله، این بزرگ مرد علم حدیث، در توضیح آیات و روایات اندیشه می‌گوید:

تفکر وارد در معارف اسلامی، شامل همه اقسام اندیشه‌های صحیح است.

چون اندیشه در بزرگواری خدا که دعوت به ترس از مقام او و اطاعت از حضرتش می‌کند و چون تفکر در فنای دنیا و لذت‌های آن که این نحو اندیشه دعوت می‌کند به ترك فضول از آن و ترك دنیای غرور آفرین و چون تفکر در سرانجام مردمان نيك گذشته که دعوت می‌کند به شکل‌گیری از آنان و تفکر در عاقبت مجرمان که سبب است برای اجتناب از

اخلاق و کردار ناپسند آنان و اندیشه در عیوب نفس و آفات آن که سبب می‌شود برای توجه به اصلاح آن و چون تفکر در

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 333

اسرار عبادت و هدف‌های آن که سبب می‌شود، برای کوشش در تکمیل و رفع نقص و کاستی آن و فکر در درجات بلند آخرت که دعوت می‌کند به تحصیل آن و اندیشه در مسائل شریعت که دعوت می‌کند به فراگیری آن و عمل بر وفق آن مسائل و اندیشه و تفکر در حسن اخلاق که دعوت می‌کند برای تحصیل حسنات و آراسته شدن به آن.

کلام غزالی در اندیشه

غزالی می‌گوید:

اندیشه، موجب روشنایی دل و آزاد شدن از غفلت است و باید گفت: اندیشه، اصل و ریشه تمام نیکی‌هاست «1».

کلام شیخ طوسی در اندیشه

خواجه طوسی این محقق کم نظیر در توضیح مسئله اندیشه می‌گوید:

اندیشه، حرکت باطنی از مقدمات به سوی مقاصد و نتایج عالی است و با مسئله دقت و نظر، قریب المعنی است.

برای کسی حرکت از نقص به سوی کمال، جز از طریق اندیشه صحیح میسر نیست، مواد و مبادی اندیشه آفاق و انفس است به این که در اجزای عالم و ذرات آفرینش و احرام علوی از افلاک و کواکب و حرکات و اوضاع و مقادیر و اختلافات و مقارنات و مفارقات و تأثیرات و تغییرات آن‌ها اندیشه کند و نیز در احرام سفلی و ترتیب و تأثیر هر کدام بر یکدیگر و کیفیت و ترکیب و هم چنین معادن و حیوانات

(1) - بحار الأنوار: 319/68، باب 80، ذیل حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 334

و در اجزای انسان و اعضای او از استخوانها و عضلات و عصبات و عروق و آنچه در حقیقت از عدد بیرون است، تفکر کند و به تمام این حقایقی که از طریق فکر به دست می‌آورد، بر کمال صانع و عظمت و علم و قدرت و عدم ثبات غیر حضرت او استدلال کند و در حقیقت، خود را به میوه شیرین اندیشه که دست یافتن به معرفت و عشق و مقام قرب حضرت اوست برساند، لذت حیات واقعی را دریابد «1».

تفکر در سماوات

این جزوه که تنها برای مسائل تربیتی تنظیم شده و سعی دارد از مسائل پیچیده علمی بپرهیزد، گنجایش بازگو کردن يك میلیونیم از يك ذره از يك ورق با عظمت خلقت و آفرینش را ندارد.

ولی از آنجایی که علاقمند است، آیات و روایات باب تفکر را تا اندازه‌ای شرح دهد، ناچار است به گوشه‌ای محدود از حقایق موجود اشاره نماید.

سماوات، یعنی مجموعه آثاری که نسبت به ما بالای سر ما قرار دارد و این مجموعه، بنا به فرموده صاحب خلقت، هفت مرحله است که از آن تعبیر به آسمانهای هفتگانه می‌شود، هر کدامش توده‌هایی از میلیون‌ها سحابی و منظومه و کهکشان است و بنابر روایات و کتب پرقيمت علمی، آسمان اول نسبت به دوم چون ذره ای در برابر شیئی عظیم و دوم نسبت به سوم و به همین نسبت، تا ششم نسبت به هفتم.

عظمت و وسعت مسئله در حدی است که اگر نوشتارهای تمام کتب علمی را

(1) - بحار الأنوار: 319/68، باب 80، ذیل حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 335

در برابر آسمان اول بگذاریم، مانند این است که عدد بسیار کوچکی را در برابر يك عدد بی‌نهایت گذاشته‌ایم.

مقایسه خورشید و زمین

شما خورشید را از دید علمی بنگرید، این موجود پرمفعت و این منبع حرارت، کراهیست که برای بیان عظمت آن، بهترین راه آنست که با زمین مقایسه شود.

حجم خورشید، يك ميليون و سيصد و نود و يك هزار برابر حجم کره زمین است.

قطر خورشید، صد و نه برابر قطر کره زمین یعنی يك ميليون و سيصد و نود و يك هزار كيلومتر است.

وزن خورشید، سيصد و سی هزار برابر وزن زمین است، یعنی اگر کره خورشید را در يك کفه ترازو و سيصد و سی هزار کره زمین را در کفه دیگر قرار بدهند دو کفه با هم مساوی خواهد شد.

سرعت حرکت وضعی خورشید، در هر ثانیه 2 كيلومتر و در هر ساعت هفت هزار و دویست كيلومتر است.

امروز ثابت شده که دسته‌ای از کرات آسمانی که منظومه واحدی را تشکیل می‌دهند، متفقاً در فضا به جهت معینی حرکت می‌کنند.

منظومه شمسی نیز به طرف صورت فلکی «الجاثی علی ركبته» که نسبت به خورشید در شمال آسمان واقع گردیده است، حرکت می‌نماید، سرعت سیر این حرکت در هر ثانیه، نوزده كيلومتر و نیم می‌باشد.

در این مسافرت، ما ساکنان زمین نیز همراه خورشید هستیم و در مدت یکسال

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 336

615 میلیون كيلومتر از مکانی که امروز در فضای عالم اشغال کرده‌ایم، دور می‌شویم.

خورشید، یکی از اعضای کهکشان است که به فاصله 30 هزار سال نوری از مرکز آن واقع گردیده و با سرعت ساعتی 972 هزار كيلومتر به گرد مرکز کهکشان می‌چرخد.

اگر روزی این قرص آتشین سرد و خاموش شود و جمعیت چهار میلیاردی زمین بخواهند آن حرارتی را که از این مشعل جهان‌تاب به زمین می‌رسد، با افروختن زغال سنگ به وجود بیاورند، باید 61 هزار میلیارد تن زغال سنگ تهیه کنند، یعنی هر نفری در حدود 20333 تن زغال سنگ بیفروزند، تا به این منظور برسند «1».

این کره بزرگ همراه با نه سیاره که عبارت است از: عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون، منظومه شمسی را تشکیل می‌دهند و با همه عظمتی که دارند ولی در برابر نزدیک‌ترین کهکشان که راه شیری است فقط و فقط يك نقطه روشن است و حتی این مجموعه، گاهی با همه و سعت و عظمتش در برابر يك ستاره، آری، در برابر فقط يك ستاره چیز کوچکی است.

ستارگان آسمان

در کتب مهم علمی می خوانیم:

از ستاره‌هایی که به عنوان ستاره بزرگ اندازه‌گیری شده، ستاره بزرگ قرمز اپسیلون اوریگا می باشد که 2500 میلیون میل قطر دارد که تمام منظومه شمسی ما با مدارهایش یکجا در دل آن جا می گیرد «2».

(1) - انسان و جهان: 10- 13 به نقل از کتاب‌های نجوم بی‌تلسکوپ، ساختمان خورشید، از جهان‌های دور، تسخیر ستارگان.

(2) - مجله نور دانش: سال 43 شماره 3-: 104.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 337

تصور اندازه و مساحت عالم در مغز عملی غیر ممکن است؛ زیرا وسعت آن بی‌اندازه زیاد و عظمت آن دور از فهم و دسترس بشر است. سرجمس جانس می گوید:

تعداد ستارگان آسمان به اندازه تعداد شن‌های ساحل دریاها می باشد، ستارگانی که قابل دید بشرند، فقط قسمت کوچکی از عالم بی‌پایان به شمار می‌روند.

ستارگانی هست به قدری دور دست که از دسترس تلسکوپ‌های قوی «دوربین‌های نجومی» خارجند.

نزدیک‌ترین ستاره‌ها به نام پروکیسما (25 بلیون) 000، 000، 000، 25 میل از ما دور است (هر میل تقریباً 1600 متر است).

این فاصله اصلاً قابل تصور ما نیست، اگر يك طیاره بتواند این مسافت را به سرعت 1000 میل در ساعت طی نماید، مسافت آن قریب 3، 000، 000 سال طول می‌کشد.

مسافت عظیم عالم را در علم نجوم با واحدی به نام سال نوری اندازه می‌گیرند، سال نوری فاصله‌ایست که نور در مدت یکسال طی می‌نماید، می‌دانید که نور در هر ثانیه 300، 000 کیلومتر یا 186، 400 میل طی می‌نماید.

با ضرب کردن این تعداد در 60، تعداد آن در دقیقه و با ضرب آن در 60 مقدار آن در ساعت و با ضرب آن در 24 مقدار آن در روز و با ضرب آن در 365 مقدار آن در سال به دست می آید که تقریباً مساوی با 000، 000، 880، 5 میل می شود.

ستاره ای به نام سیریوس یا کلب مقدار 8/5 سال نوری از ما دور است یعنی در واقع 000، 000، 000، 50 میل با زمین فاصله دارد، این ستاره بسیار درخشان، نسبتاً به ما خیلی نزدیک است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 338

ریگل که يك ستاره درخشان در مجموعه اودیون است 500 سال نوری از ما دور است.

هنگامی که يك نفر منجم به وسیله دوربین نجومی خود، به يك ستاره بسیار دور می نگرد در واقع به زمان های سابق می نگرد؛ زیرا نوری که از ستاره ها آمده، میلیون ها سال پیش شروع به حرکت کرده است.

در يك شب درخشان می توانید، يك خط از نور رنگ پریده در وسط آسمان مشاهده کنید که سرتاسر کشیده شده است.

این کهکشان یا راه شیری است که از چندین میلیون ستاره مرکب شده که چون خیلی دور هستند بسیار کم رنگ به نظر می رسد.

این ستارگان رویهم رفته، مجموع متراکم يك خانواده عظیم ستاره ها را تشکیل می دهد که بسیاری از ستارگان مرئی منجمله، خورشید خود ما جزء این مجموعه هستند.

این کهکشان به شکل يك چرخ است و شعاع آن در حدود یکصد هزار سال نوری است، این چرخ در حال گردش است و هر 250 میلیون سال یکبار به دور خود می گردد.

منظومه شمسی ما تقریباً در قسمت خارجی و بیرونی چرخ قرار دارد و وقتی شما به کهکشان نگاه کنید، در واقع مرکز آن را می نگرید.

بسیاری کهکشان های دیگر وجود دارد که از کهکشان ما خیلی دورترند، این ها ابرهای عظیم از گاز و ستاره هستند که به وسیله نیروی جاذبه نزدیک یکدیگر قرار گرفته اند.

سال نوری کهکشان‌ها به طوری يك نواخت در فضا پراکنده‌اند، فاصله بین هر دو کهکشان مجاور 000، 000، 2 سال نوری است و افق جهان تا جایی که دیده می‌شود شامل تقریباً 000، 000، 100 کهکشان مجزاست.

این بود دورنمایی از جهان ستارگان و آنچه در اختیار چشم برهنه یا مسلح ماست و تمام این بساط، تازه گوشه‌ای کوچک از عالم بزرگ است که با قدرت دانش اندك ما و رصدخانه‌ها، در برابر ما قرار گرفته.

عناصر تشکیل دهنده کرات

در اینجا لازم بلکه واجب است سری هم به عناصر تشکیل دهنده این کرات و این نظام شگفت‌انگیز بزیم و لطایف و دقایق مواد سازنده جهان را از نزدیک مشاهده کنیم، تا روشن شود که عجایب اصل مواد از خود ساختمان سماوات کمتر نیست.

آنچه اجسام و مواد در عالم می‌بینیم فقط يك منظره خشن ظاهری است، ولی باطن آن در واقع خیلی لطیف‌تر است، یگانه حقیقتی که می‌توان گفت: این است که ظاهر عالم از سه نوع مواد تشکیل شده است: پرتون، نوترون، الکترون.

این مواد انواع و اقسام اجسام و اشیای مختلف را تشکیل می‌دهند و انواع چیزهای عالم از این مواد تشکیل می‌شود و در هر کجا صورت مختلفی دارند ولی باطن و ماهیت آن‌ها کاملاً یکی و بهم شبیه است.

پرتون‌ها عبارت‌اند از دانه‌های مواد، فرض کنیم که این دانه‌ها شبیه به گلوله‌های رنگین «مثلاً قرمز» هستند، جرم این‌ها را با دقت فوق العاده‌ای سنجیده‌اند.

این طور حدس می‌زنند که جرم يك پرتون معادل $1/66$ میلیونیم يك میلیاردیم يك میلیاردیم گرم است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 341

یعنی يك گرم را 000، 000، 1 قسمت کنند و آن يك قسمت را يك میلیارد قسمت نمایند و آن قسمت را يك میلیون قسمت نمایند معادل $1/66$ آن می‌باشد.

گفتن آن آسان است ولی تصورش امکان ندارد، پس برای درست کردن يك گرم پرتون بایستی 602000 میلیارد پرتون رویهم جمع نماییم.

برای این که بفهمیم این عدد واقعاً چیست و چه معنا دارد، فکر کنید که اگر يك فرد بشر تمام عمر خودش را صرف شمردن کند و این عمل را در تمام اوقات زندگانی حتی در ساعات خواب و خوراك ادامه دهد در سراسر عمر فقط می تواند از يك تا يك میلیارد بشمرد همین و همین.

اگر تمام سکنه کره زمین، تمام ایام و لیالی عمر خود را صرف شمارش کنند، فقط موفق به شمارش تا دو میلیارد خواهند شد.

پس اگر جمعیت زمین به همین اندازه که هست بماند، لازم است سیصد هزار نسل افراد بشر تمام اوقات شبانه روزی خود را صرف شمارش کنند، تا بتوانند تعداد پرتون های يك گرم پرتون را بشمارند، حالا دانستید دنیا چقدر عجیب است «1».

کیست شایان آفرین را آفرین شایان کیست

آفرینش مظهر الطاف بی پایان کیست

جمله مشتقند مصدر ذات جاویدان کیست

خلقت اشیا چه در ماضی چه مستقبل چه حال

تابش خورشید و ماه از نیر تابان کیست

جنبش ذرات با سیر و تکامل از کجاست

(1) - نور دانش: سال 43 شماره 4-: 155.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 342

این کواکب مشعل کاخ بلند ایوان کیست

روشنی بخشند در تاریکی شب اختران

یار من با این سکون در گردش از فرمان کیست

آسمان را این چنین بر پا که دارد بی ستون

در فضای بی کران قائم به اطمینان کیست

اینهمه اقمار و انجم این شمس و این کرات

اینهمه اشکال و صورت این همه نقش و نگار از کدامین نقش بند است از نگارستان کیست

تفکر در زمین

قرآن مجید در بسیاری از آیاتش، زمین را آیتی از آیات حق و دلیل توحید و نشانه قدرت و علامت عنایت و محبت و لطف حضرت حق می‌داند.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا] «1».

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستی گسترده.

[وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا] «2».

و اوست که زمین را گسترانید، و در آن کوههایی استوار و نهرهایی پدید آورد.

[وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا] «3».

و خدا از آسمان آبی نازل کرد، و زمین را به وسیله آن پس از مردگی‌اش زنده ساخت.

(1) - بقره (2): 22.

(2) - رعد (13): 3.

(3) - نحل (16): 65.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا] «1».

همان کسی که زمین را برای شما بستری گسترده قرار داد، و برای شما در آن [به خاطر آسان شدن رفت و آمدتان] راههایی پدید آورد.

[إِنَّ اللَّهَ يُخَسِّلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا] «2».

یقیناً خدا آسمانها و زمین را از این که از جای خود منحرف شوند [و فرو ریزند] نگه می دارد.

[اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا] «3».

خداست که زمین را برای شما جایگاه امن و آسایش آفرید.

[وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا] «4».

و خدا زمین را برای شما فرش گسترده قرار داد.

[أَلَمْ يَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا] «5».

آیا زمین را فراهم آورنده [انسانها] قرار ندادیم؟

زمین با هزاران عوامل آسایش و رفاه، یکی از نشانههای بارز حکمت و قدرت خداوندی است، به همین جهت، قرآن مجید انسان را به اندیشه در عجایب و اسرار آن دعوت می کند.

سطح زمین دارای وسعت زیادی است، تا انسانها بر حسب امکانات علمی

(1) - طه (20): 53.

(2) - فاطر (35): 41.

(3) - مؤمن (40): 64.

(4) - نوح (71): 19.

در فصل زمستان، سکوت و خواب عمیقی زمین را فرا می گیرد و به يك استراحت نسبتاً طولانی می پردازد، ضمناً به جهت مساعدت و سردی هوا، باران و برف فراوان از آسمان فرو می ریزد، در نتیجه زمین کهنسال برای زندگی جدیدی آماده می شود.

علت پیدایش این فصول، حرکت انتقالی زمین است که در 365 روز و 5 ساعت و 48 دقیقه و 40 ثانیه، در يك مدار بزرگی که طول آن 930 میلیون کیلومتر است، يك مرتبه به دور خورشید می گردد و در نتیجه آن، سال پدید می آید.

سرعت حرکت انتقالی زمین در هر ثانیه 29 کیلومتر و نیم و در هر دقیقه 1770 کیلومتر است «1».

زمین منبع تمام نعمت های مورد نیاز انسان است، چیزی در زندگی بشر لازم نیست، مگر این که وجود مقدس حضرت حق در روی زمین، یا در دریاها یا در دل زمین قرار نداده باشد.

به قول صاحب کتاب علم و زندگی «2»:

«اگر لحظه ای درباره آنچه از فلز ساخته می شود بیندیشیم فوراً، هواپیما، کشتی، قطار، پل های فلزی، انواع و اقسام ماشین ها، بخاری، میخ، پیچ و مهره و پول و هزاران چیز دیگر در نظر مجسم می شود، آیا می توانید تصور کنید که بدون این وسایل، زندگی ما با حالا چه فرقی داشت؟!»

(1) - انسان و جهان: 23.

(2) - علم و زندگی: 139.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 346

شکل زمین و حکمت آن

شکل زمین، کمیت و کیفیت زمین، پستی و بلندی زمین، موجودات زمین همه و همه در راه حیات انسان درکارند.

اگر سطح کره زمین، صاف و هموار می بود، پست و بلندی نداشت، تپه و ماهوری در آن نبود، کوهسار و دره‌هایی در آن یافت نمی شد، آب‌های باران روی زمین می ماندند و به دریا نمی رفتند و در آنجا انبار نمی شدند، چرا؟ زیرا در زمین سراسیمی نبود، تا آن‌ها به سوئی روند، جوی شوند، رود گردند، به دریا بریزند.

در اثر ماندن آن بر روی زمین، خاکستان‌های زمین به باتلاقی تبدیل می گردید، دیگر جایی برای کشت یافت نمی شد، مراتع سرسبز، چمن زارهای خرم نبود، چرندگان، چراگاهی نمی یافتند، در نتیجه بشر، از غذای نباتی و حیوانی محروم می شد و بشری در اثر گرسنگی باقی نمی ماند.

آب‌های باران در سنگستان‌ها که می ماندند می گندیدند، تولید حشرات سمی می کردند، بوی گند جهان را فرا می گرفت، حشرات زنده‌ای را باقی نمی گذاردند، نه نباتی می ماند، نه حیوانی، نه انسانی.

او جهان و جهانیان را به هم بستگی داده، سطح زمین را دندانه‌ای قرار داده، کوه‌ها، دره‌ها، دشت‌ها، پستی‌ها، بلندی‌ها، برای زمین درست کرده، تا خطری از سوی آب باران، برای زندگان نباشد، تا آن‌ها به راحتی زیست کنند، تا آن‌ها به مانند، تا نابود نشوند؛ آیا مهربانی، لطف، دانش، قدرت، از این بالاتر می شود؟

هفتاد و دو صدم از کره زمین را آب فراگرفته است، آنجا که دریاها و اقیانوس‌ها را تشکیل می دهد.

بیست و هشت صدم از کره زمین خاک و خشکی است که قاره‌های ششگانه

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 347

زمین، از آن تشکیل می شوند.

آب دریاها و اقیانوس‌ها، مادر باران‌ها و برف‌های زمین می باشند، چون در اثر تبخیر آن‌ها، باران و برف پدید می آید و این درست به مقدار احتیاج زندگان زمینی می باشد.

اگر وضع کره زمین برخلاف این بود چه می شد؟

اگر بیست و هشت صدم سطح آن، آب بود و هفتاد و دو صدمش خاک بود، باران و برف يك سوم می شدند.

اگر آب و خاک در زمین به نسبت 50-50 بودند باران و برف از نصف مقدار موجود کمتر بودند، سطح زمین تبدیل به بیابانی خشك و صحرایی سوزان می گشت، نه گیاهی در آن می روید و نه مرغزاری خرم در آن یافت می شد، نه باغی

و نه بوستانی دیده می‌شد، نه محصولی بود و نه مزروعی، نه بیشه‌ای بود نه جنگلی که انسان‌ها و جانورها از آن‌ها تغذیه کنند.

تشنگی و گرسنگی همگان را فرا می‌گرفت و همه نابود می‌شدند و جاننداری در روی زمین باقی نمی‌ماند.

آیا بهتر از این نشانه‌ای برای او می‌خواهی که در میان هزاران نسبت میان آب و خاک، نسبتی را آورده که دهنده حیات است؟

آیا بهتر از این گواهی برای دانایی او، توانایی او، مهربانی او، می‌خواهی؟ اگر انصاف در تو حکومت کند.

آری، اندیشه و تفکر در نعمت، انسان را با يك دنیا محبت با صاحب نعمت آشنا می‌کند و از طریق این آشنایی انسان را با مسؤولیت‌ها روبرو کرده و در رأس تمام مسؤولیت‌ها، مسؤولیت اطاعت از حضرت او را بر دوش وجود آدمی می‌گذارد و از این طریق انسان را، پروانه‌وار به دور شمع وجودش به حرکت می‌آورد.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 348

به قول عاشقی سرمست، چون فیض شوریده حال:

محبت خاتم دل را نگین است

دلم پیوسته با مهرش قرین است

دلم دیوانه عقل آفرین است

سرم دیوانه گنج الهی

نه پنداری وجود من همین است

دو عالم در سر من جای دارد

اگر چه آشیان من زمین است

گاهی پرواز بالم آسمانست

دل من معنی عرش برین است

سر من کرسی سلطان عشق است

درون این صدف دُرّ ثمن است

فضای سینه‌ام منزلگه دوست

کلامم آن دم آیات مبین است

چو با حق در سخن آیم کلیمم

جاذبه زمین

مردم می گویند: باران و برف می آید، ولی حقیقت حال چنین نیست، باران و برف نمی آید، نیروی جاذبه زمین است که بارانها را به سوی خود می کشد و برفها را از بالا به سوی خود سرازیر می کند.

اگر زمین، بارانها و برفها را نمی توانست جذب کند، آنها در فضا می ماندند و همان جا پخش می شدند، آیا در این صورت جاننداری در زمین یافت می شد، آیا اگر جاننداری یافت می شد، می توانست زیست کند؟

چه کسی به زمین نیروی جاذبه داده است، او... نیروی جاذبه زمین نشانه عقل او، حکمت او، دانش او، توانایی او، مهربانی او به بشر می باشد.

طوفان، از عجایب زمین

زمین دارای دریاهاست، در دریاها عجایبی وجود دارد، یکی از عجایب طوفانهاست.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 349

طوفانهایی که در دریاها و اقیانوسها پدید می آید گوناگون است.

طوفانهای سرد که از مناطق سردسیر و دشتهای قطبی می آیند.

طوفانهای گرمی که از مناطق استوایی می آیند.

طوفانهای سطحی که در روی آب قرار دارند.

طوفانهای عمیقی که تا زیر آبهای دریا نفوذ می کنند.

کشتیها از طوفانها می گریزند و شهرستانهای ساحلی از دست طوفان داد دارند، ولی طوفانها آنقدر برای بشر سودمند می باشند که اندازه ندارد.

مقصود از این سود، شکستن شدت گرما در نقاط گرمسیر و شدت سرما در نقاط سردسیر که از کارهای طوفان می باشد، نیست.

مقصود این است که سود طوفان همگانی است و آن ها به تمام افراد بشر در جمیع نقاط جهان، حق حیات دارند.

اگر طوفان ها نمی بودند، هیچ فردی در روی کره زمین نمی توانست زندگی کند، اگر طوفان ها نبودند آب های دریاها حرکتی نداشتند و همگی راکد بودند، در اثر رکود دائم، آب ها می گندیدند و جهان را گند و تعفن پر می کرد، جو مسموم می شد، دریا مسموم می شد، گازهای مرگ آور فضا را می گرفت، زمینیان همگی می مردند، دریایان همه می مردند.

طوفان، آب دریاها را در حرکت دائم قرار می دهد، در اثر حرکت دائم، حرارت آب دریا و شوری آن پیوسته در تغییر می باشد، در نتیجه آب دریا، از یکنواخت بودن خارج شده، از خطر گندیدن دور می شود.

دهنده حیات با چنین پدیده ای، زندگی موجودات زنده را از خطر نابودی محفوظ نگاه داشته است.

آیا این طوفان هایی که ضامن حیات زندگان هستند، نشانه حکمت و دانش

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 350

و قدرت آفریننده حیات نمی باشد؟ آری.

آیا این دقت های علمی که پس از هزاران سال کشف شده، در خور فهم ماده ابتدایی، ماده فاقد شعور و علم می باشد؟ هرگز.

آیا این قدرت پهناور طوفان ها، این اثر حیات بخش آن ها، از کجا آمده و که به آن ها داده است؟ او... «1».

گیاهان، از عجایب زمین

از عجایب بسیار مهم زمین گیاهان هستند، گیاهان در تداوم حیات ارزنده ترین نقش را به عهده دارند و دارای انواع گوناگونی هستند و گوناگون بودن انواع آنان، نشانه بارز صاحب و کارگردان آفرینش است.

اگر ماشینی به طور خودکار به کار خود ادامه دهد و مغز متفکری در آن تصرف نکند، محصول آن کارخانه یکجور خواهد بود و بس.

اتومبیلی اگر به راه افتد و راننده ای نداشته باشد جز به يك سو نخواهد رفت، مگر نشیب و فراز زمین، سیر او را تغییر دهد.

از گوناگون بودن محصولات کارخانه، تشخیص می‌دهیم که مغزی متفکر، آن را اداره می‌کند.

از اختلاف سیر اتومبیل و پیچیدنش به این سو و آن سو، تندی و کندی آن، تشخیص می‌دهیم که اتومبیل تحت فرمان راننده‌ای عاقل قرار دارد.

اکنون به کارخانه خلقت و محصولات آن نظری می‌افکنیم و نمونه‌ای بسیار کوچک را که بیشتر با انسان ارتباط دارد در نظر می‌آوریم.

(1) - نشانه‌هایی از او: 42.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 351

به گیاهان می‌نگریم که برگ‌های سبزی دارند، ولی برگ‌های آن‌ها هیچ کدام به يك شکل نیستند، برگ هر گیاهی شکل مخصوصی دارد.

سبزی برگ‌ها يك جور نیستند، اگر برگ این درخت را نزدیک آن درخت بگذاریم، می‌بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند، عدد انواع میوه‌جات در عالم مشکل است به شمار آید، اقسام گل‌ها در جهان آن قدر بسیار است که به طور عادی در حساب نمی‌آید.

از يك میوه چندین نوع موجود است، می‌گویند در هند سیصد قسم انبه می‌باشد.

یکی از مهندسین کشاورزی می‌گفت: در باغ کشاورزی پاریس، بیش از پنج هزار قسم انگور موجود است و آن‌ها را با شماره معرفی می‌کنند مثلاً می‌گویند: انگور شماره 1752.

آیا کسی می‌تواند انواع يك سیب را بشمارد؟

هر میوه‌ای که روی آن انگشت بگذارید نیز چنین است.

آیا این تنوع محصولات و گوناگون بودن فرآورده‌های کارخانه خلقت، نشانه آن نیست که اراده‌ای متفکر، این کارخانه عظیم و پهناور را اداره می‌کند و هزاران سال است که این روش برقرار است، نه خستگی بر آن عارض شده و نه اشتباهی در کار آن رخ داده است، این اراده از آن کیست؟ از آن او... «1».

گیاهان در همه جای زمین، از سطح خاک و اقیانوس‌ها گرفته، تا مرتفع‌ترین نقاط هوا یافت می‌شوند.

بعضی از گیاهان به حدی کوچک‌اند که فقط با میکروسکوپ دیده می‌شوند،

(1) - نشانه‌هایی از او: 38.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 352

بعضی دیگر مانند درختان مشهور جنگلی کالیفرنیا «سرخ دار» به قدری بزرگند که از میان تنه عظیم آن‌ها جاده عبور داده‌اند.

انواع مختلفی از گیاهان در روی زمین وجود دارند، تا کنون بیش از سیصد هزار قسم گیاه، توسط گیاه‌شناسان مطالعه و نامگذاری شده است که می‌توانیم آن‌ها را به دسته‌هایی تقسیم کرده و هر دسته را جداگانه مورد مطالعه قرار دهیم.

انواع گیاهان

سلسله گیاهان را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند:

1- سبزینه دار و بی سبزینه یا جلبک‌ها و قارچ‌ها.

2- خزها.

3- سرخس‌ها.

4- مولدین دانه.

و هر يك به جای خود نقش عمده‌ای در تداوم حیات در روی زمین به عهده دارند، مثلاً جلبک‌های کوچک غذای جانوران کوچکی هستند که طعمه ماهی‌ها واقع می‌شوند، ماهی‌های کوچک به نوبه خود طعمه ماهی‌های بزرگ می‌باشند، اگر در دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و اقیانوس‌ها، جلبکی وجود نداشت ماهی‌های خوراکی به زودی از میان می‌رفتند، تمام جانوران دریایی از کوچک‌ترین آن‌ها گرفته تا بزرگ‌ترینشان، مستقیماً یا غیر مستقیم، به غذاهایی که گیاهان آبی می‌سازند، بستگی دارند.

قارچ‌ها شامل باکتری‌ها، کپک‌ها، مخمرها و قارچ‌های چتری است، بعضی از قارچ‌ها از بهترین دوستان انسانند.

هزارها نوع قارچ وجود دارد، تقریباً در همه جا یعنی در خاک و آب و روی

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 353

اغذیه و داخل و خارج بدن موجودات زنده یافت می‌شوند، بعضی از قارچ‌ها به صورت گرد و خاک، زنده در هوا معلقند.

بسیاری از باکتری‌ها برای انسان پر ارزشند، برای بعضی صنایع و در تهیه برخی غذاها و در کشاورزی به آن‌ها احتیاج است.

باکتری‌ها در بعضی صنایع و تهیه کتان لازم‌اند، در چرم‌سازی پوست‌ها را در محلولی از پوست درخت بلوط قرار می‌دهند، در این جا باکتری‌ها به نرم شدن پوست کمک می‌کنند.

برای تهیه کتان، ساقه بزرگ را می‌برند و آن را در چاه‌های مرطوبی حفظ می‌کنند، باکتری‌ها ماده‌ای را که سبب اتصال رشته‌های کتان می‌باشند می‌پوسانند، الیاف کتان با این عمل از هم جدا می‌شوند و از آن کتان تهیه می‌شود.

باکتری‌ها برای تهیه بعضی اغذیه لازم می‌باشند، بعضی باکتری‌ها الکل را به سرکه تبدیل می‌کنند.

قند محتوی در شیره میوه‌جات، تحت اثر مخمرها به الکل مبدل می‌گردد، سپس الکل تحت اثر باکتری‌ها به سرکه تغییر می‌یابد.

بعضی باکتری‌های دیگر، لاکتوز شیر را به اسید لاکتیک، تبدیل می‌کنند، این فعل و انفعال شیر را بریدن شیر می‌گویند.

اسید لاکتیک برای تهیه پنیر ترش مانند پنیر سویس لازم است، باکتری‌های مولد اسید لاکتیک برای تهیه کلم شور نیز مفیدند.

باکتری‌ها به کشاورزی نیز کمک می‌کنند، رشد گیاهان باعث جذب مقادیر مهمی از عناصر خاک می‌شود.

اگر ازت و بعضی عناصر دیگر لازم دوباره به خاک نمی‌رسیدند، گیاهان قادر به رشد نبودند.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 354

باکتری‌ها به تهیه مجدد این عناصر کمک می‌کنند، وقتی گیاهان و جانوران می‌میرند، باکتری‌ها به اجساد آن‌ها اثر کرده، مواد درهم بدن آن‌ها را به صورت مواد ساده تجزیه می‌کنند، این مواد ساده می‌توانند مورد استفاده گیاهان دیگر قرار گیرند.

مسئله کپک‌ها نیز مانند باکتری‌ها از عجایب دستگاه حضرت حق است.

در بعضی غذاها وجود کپک لازم است، مثلاً مزه و رنگ پنیر «راکفور» مربوط به کپک‌هایی است که روی آن زندگی می‌کنند.

یکی از کپک‌های پست، داروی شگفت‌آور «پنی سیلین» را به وجود می‌آورد که از رشد میکروب بعضی امراض در بدن انسان جلوگیری می‌کند.

کپک‌ها مانند باکتری‌ها، روی بقایای گیاهان و جانوران زندگی کرده، آن‌ها را تجزیه می‌نمایند و با این عمل زمین را حاصلخیز می‌کنند.

مخمرها، قارچ‌های کوچک تک سلولی‌اند و غذای خود را از قندی که به صورت محلول است می‌گیرند، با انجام این عمل، قند را به انیدرید کربنیک و الکل تبدیل می‌کنند.

این پدیده به تخمیر موسوم است، مخمرها در تهیه نان بکار می‌روند، وقتی مخمر و قند در خمیر نان با هم مجاور شدند، الکل و انیدرید کربنیک متصاعد می‌شوند و سبب برآمدن نان و متخلخل شدن آن می‌گردند، وقتی نان می‌پزد الکلش تبخیر شده و وارد هوا می‌شود.

خزه‌ها، از جلبک‌ها و قارچ‌ها که فاقد ریشه‌اند و ساقه و برگ ندارند، کامل‌ترند، خزه‌ها دارای برگ‌های ساده و اندام‌هایی ریشه مانند و ساقه مانند می‌باشند.

اندازه آن‌ها هیچ وقت از چند سانتی متر تجاوز نمی‌کند؛ زیرا آن‌ها بافت چوبی را که برای نمو طولی لازم است، فاقد می‌باشند.

خزه‌ها، در اماکن مختلف و دارای رطوبت کافی، به حد وفور می‌رویند و در نواحی قطبی و کوهستان‌های مرتفع یافت می‌شوند، بسیاری از آن‌ها در آب‌های شیرین و اطراف مرداب‌های مشجر نمو می‌کنند، در اماکن باتلاقی، در جنگل‌هایی که نور آفتاب کم است می‌رویند، خزه‌ها به خرد شدن سنگ‌ها کمک می‌کنند و وقتی می‌میزند، بقایای فاسد شده آنان زمین را حاصلخیز می‌سازد.

گیاهان گلدار، گیاهانی هستند که ما به آن‌ها بیشتر آشنایی داریم و مهم‌ترین گیاهان هستند؛ زیرا که آن‌ها را برای غذا و مواد بافتنی و مسکن تهیه می‌کنند.

گیاهان گلدار، بیش از احتیاج خود غذا تهیه می‌کنند و از این نظر مقداری اندوخته در خود نگه می‌دارند، اغلب همین اندوخته‌هاست که مورد استفاده انسان واقع می‌گردد.

گیاهان، مواد اضافی را در کجا ذخیره می‌کنند؟ ممکن است در يك یا چند اندام اندوخته کنند، مانند ریشه‌ها، ساقه‌ها، برگ‌ها، میوه‌ها، یا دانه‌ها.

بعضی گیاهان نظیر کاهو و اسفناج و کلم، غذای اضافی را در برگ‌هایشان ذخیره می‌نمایند؛ هویج و چغندر، غذای اضافی را در ریشه‌هایشان اندوخته می‌نمایند؛ گل کلم و مارچوبه در ساقه‌هایشان ذخیره می‌نمایند.

گیاهان گلدار، عموماً در میوه‌ها و دانه‌ها اندوخته می‌کنند، معروف‌ترین گیاهان گلدار درختان میوه هستند:

سیب، هلو، گیلان، گوجه، گلابی، غلات نظیر: گندم، چاودا، ذرت، برنج، جو، دانه دار می‌باشند.

الیاف بعضی گیاهان به کار ساختن پارچه می‌آید، البسه گوناگونی که اکنون بر تن دارید از يك یا چند ماده از مواد زیر ساخته شده‌اند:

پنبه، کتان، ابریشم مصنوعی، پشم، ابریشم، چرم؛ پشم و ابریشم و چرم از

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 356

فرآورده‌های حیوانی هستند، ولی به خاطر بیاورید که جانوران به گیاهان زنده‌اند.

فرآورده‌های حیوانی قسمتی از گیاهان است که توسط حیوانات خورده شده‌اند.

پنبه، از بزرگ‌ترین محصولات صنعتی جهان است و از گیاهان مهم مولد الیاف است، موارد استعمال بسیار دارد که قسمت اعظم آن بافتن پارچه‌های گوناگون است.

کتان از بزرگ‌تیه می‌شود، الیاف بزرگ که سخت و محکم می‌باشند به کار ساختن لباس و طناب می‌آید، پارچه‌های کتانی، فرش، نخ قند، طناب‌ها و تور ماهیگیری و عالی‌ترین کاغذهای تحریر از کتان ساخته می‌شوند.

الیاف گیاهی بیشتر از سلولز ساخته شده‌اند، سلولز برای تهیه ابریشم مصنوعی به کار می‌رود، امروزه الیاف مصنوعی نظیر نایلون که از زغال و آب و هوا ساخته می‌شود، به سرعت جای الیاف طبیعی، گیاهی و حیوانی را می‌گیرد.

لاستیک طبیعی، از عصاره شیری رنگ (لاتکس) درخت کائوچو گرفته می‌شود.

این درختان اکنون تقریباً در تمام کشورهای گرمسیر کاشته می‌شوند، بیشتر لاستیک خام برای ساختن لاستیک روی و تویی چرخ‌های اتومبیل به کار می‌رود.

از موارد استعمال دیگر، تهیه پوتین‌ها و کفش‌های لاستیکی و لباس‌های نفوذناپذیر و روکش سیم‌های الکتریکی، لوله‌های لاستیکی و لوازم طبی و چسب است.

هزارها اشیای دیگر، از جمله داروها، قند، توتون، کاکائو، قهوه، چای، بعضی عطرها، سقز و ادویه از گیاهان به دست می‌آیند، احتمال دارد شما بتوانید چیزهایی دیگر نیز به خاطر بیاورید.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 357

از جمله منابع بسیار مهم زمین جنگل است، محصولات جنگل زیاد و متنوع است.

غیر از غذا و لباس، چوب یکی از موادی است که مورد استعمال بسیار در جهان دارد.

در آمریکا به تنهایی میلیونها متر مکعب الوار در سال مصرف می‌گردد، جنگل‌ها گرما و آب و هوا را تنظیم می‌کنند و ذخایر آب را حفظ می‌نمایند.

ریشه گیاهان ممکن است از سرعت جریان آب باران، جلوگیری به عمل آورده و مقدار زیادی خاک حاصلخیز را از شسته شدن محافظت نمایند.

در هر صورت به فرموده قرآن مجید، نسبت به زمین و تمام جریانات طبیعی آن، اعم از دریاها، خشکی‌ها، گیاهان و سایر نعمت‌هایی که در آن و در کوه‌های آن و در اعماق خاک است اندیشه کنید، باشد که از این اندیشه به معرفت و از معرفت به محبت و از محبت به عمل و از عمل به رضایت دوست و از رضایت حضرت الله به بهشت جاودان برسید.

فَرِّ جوانی گرفت طفلِ رضیعِ بهار	لب زلّٰن باز شست شکوفه نو بهار
باز درختان شدند بارور و باردار	سِرِّ نَهان هر چه داشت کرد عیان روزگار

چنانچه امروز گشت سِرِّ خدا آشکار

طبیعت لعل ساز لعل تراشیده باز	لعل تراشیده را پهلوی هم چیده باز
پهلوی هم چیده را به نقره پیچیده باز	به نقره پیچیده را به حُقه پوشیده باز

بحقه پوشیده را به نام نامید نار

درخت نارنج بود باکره و کامله	زنفخ باد بهار به باغ شد حامله
طفل سمینی بزاد بی مدد قابله	طفل سمینش بدن پُر بود از آبله

به چهر گلگونش ماند آبله آبدار

بر زیر شاخ بین سیبکِ سیمین زغن	نیمرخ سرخ دوست نیم رخ زرد من
--------------------------------	------------------------------

عاشق و معشوق بین رفته به يك پیرهن

نی غلطم عاشقی است کشته خونین کفن

به جرم دلدادگی زدند او را به دار

درخت امروء بین حکمتی انگیخته

صراحی ساخته شکر در او ریخته

مشك و گل زعفران به هم برآمیخته

برابر آفتاب به شاخ آویخته

کز پی شش مه شود دواى بیمار زار

مهندس طبع ساخت زهندوانه گره

علوم جغرافیا درج در او یکسره

جزیره و بحر و بر چشمه و کوه و دره

بعرض چون بایدش زدن خط دایره

بزن خط استوا به خط نصف النهار

روی دل آرای به از چه سبب زرد شد

چهر مصفای او از چه پر از گرد شد

چنین شود هر کسی زدلبرش فرد شد

گمان برم هم چو من جفت غم و درد شد

چنانچه من گشته‌ام زهجر زار و نزار «1»

تفکر در شب و روز

از مسائل بسیار مهم زمین که قرآن مجید اندیشه در آن را تأکید دارد، مسئله شب و روز است.

گوی را به سر نخی ببندید و سر دیگر نخ را به دست خود بگیرید و به دور خود بچرخید، گوی هم با دور شما خواهد چرخید.

ولی پیوسته نیم رخ توپ به سوی شما می‌باشد و نیمرخ دیگر به سوی مخالف شما خواهد بود.

هر چیزی که تحت تأثیر جاذبه‌ای قرار گیرد و به گرد جاذب خود بگردد، حالش چنین خواهد بود.

زمین ما در جاذبه خورشید قرار دارد و به گرد خورشید می‌گردد، پس بایستی همیشه نیمه‌ای از آن به سوی خورشید باشد و نیمه دیگرش به سوی مخالف خورشید.

اگر وضع زمین چنین بود می‌دانید چه می‌شد؟ نیمی از زمین که رو به خورشید بود دوزخی گدازان و جهنمی فروزان بود و نیمه دیگر آن، شب تاریکی، سرد و سوزان بود، در نتیجه زمین قابل زیست نبوده، نه گیاهی در آن می‌رویید و نه جاننداری در آن یافت می‌شد.

ولی دانش او و قدرت او و حکمت او، از این وضع جلوگیری کرده و برای زمین حرکتی قرار داده که با سرعت 30 کیلومتر در ثانیه به گرد خود بگردد و جاذبه

(1) - صفیر یا نعیم اصفهانی.

خورشید از آن جلوگیری نباشد، تا همه نقاط زمین از سود نور خورشید بهره‌مند شوند و از زیانش دور باشند و شب و روز خوبی داشته باشند «1».

نور و حرارت در عالم آفرینش دارای موقعیت بسیار مهمی است، به طوری که اگر احتیاجات موجود زنده را در نظر بگیریم، باید نور و حرارت را جزء نیازمندی‌های درجه اول قرار بدهیم.

پروردگار عالم، نور و گرما را به طور رایگان ولی با نظام مخصوصی در اختیار موجودات زنده قرار داده است که با توجه به همین نظام دقیق و عادلانه دری از خداشناسی به روی ما باز می‌گردد.

می‌دانیم، اگر خورشید بر يك نقطه از زمین به طور مداوم می‌تابید، اشعه سوزان آن موجودات زنده آن نقطه را، اعم از گیاه و حیوان می‌سوزاند و از بین می‌برد و اگر همیشه بر همان نقطه ظلمت حکومت می‌کرد، سرما و یخبندان عجیبی به وجود می‌آمد و در نتیجه شرایط حیات محقق نمی‌گشت، روی همین اصل، نور و ظلمت و شب و روز با نظام معینی در کلیه نقاط روی زمین مقرر گردیده است.

قرآن، مسئله با اهمیت شب و روز را از دلایل توحید قلمداد می‌کند و می‌فرماید:

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءٌ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ* قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ لَيْلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ لَا تُبْصِرُونَ* وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ

(1) - نشانه‌هایی از او: 84.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 361

فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] «1».

بگو: به من خبر دهید، اگر خدا شب را بر شما تا روز قیامت پاینده و جاوید کند، کدام معبودی است جز خدا که برای شما روشنایی بیاورد؟ پس آیا [دعوت او را] نمی‌شنوید؟* بگو: به من خبر دهید اگر خدا روز را بر شما تا روز قیامت پاینده و جاوید کند، کدام معبودی است جز خدا که شبی را برای شما بیاورد تا در آن بیارامید؟ پس آیا [آثار قدرت او را]

نمی بینید؟* و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد، تا در شب بیارامید و [در روز] رزق و روزی بجوید، باشد که سپاس گزاری کنید.

در مسئله خلقت انسان و عجایب این موجود اسرارآمیز، هزاران کتاب نوشته شده، مطالعه قسمتی از این کتب، به اندیشه و تفکر در واقعیت‌های این موجود کمک می‌کند، در جلد سوم عرفان به گوشه‌ای از برنامه‌های خلقت انسان اشاره رفت و در این جلد به توضیح بیشتر نیازمند نیست.

تفکر در قرآن

از جمله مسائلی که قرآن مجید، انسان را به اندیشه در آن دعوت می‌کند اندیشه در خود قرآن عظیم است، شما با مطالعه يك تفسیر زنده و جامع، یا با اتصال به اهل قرآن به قرآن راه پیدا کرده و از این طریق به باز کردن درهای رحمت حق به سوی خود موفق خواهید شد.

قرآن مجید، از تمام مردم دعوت می‌کند در عاقبت نیکان و ناپاکان امم گذشته با

(1) - قصص (28): 71 - 73.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 362

چشم دل بنگرند و در داستان آنان اندیشه کنند، به صورتی که واقعیت‌های حیات پاکان را در خود تحقق داده و از پلیدی پلیدان بپرهیزند، در این زمینه صحیح‌ترین و سودمندترین داستان‌ها، داستان‌هایی است که قرآن مجید نقل می‌کند و انسان خردمند و متفکر می‌تواند با مطالعه دقیق آن داستان‌ها، در دریایی از معارف قرار گرفته و از این رهگذر به بهره‌های عالی دنیایی و آخرتی برسد.

من در این زمینه شما را به تفاسیر قرآن و کتبی که در توضیح حیات انبیا و امم به عنوان قصص یا داستان‌های قرآن نوشته شده، راهنمایی می‌کنم و از شرح مفصل این حقیقت چشم می‌پوشم.

در اینجا به ترجمه جملات اول حدیث باب تفکر اشاره کرده و دنباله حدیث را ادامه می‌دهم:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

به آنچه از دنیا و آنچه از نعمت و مصیبت و حادثه و تلخی‌ها و خوشی‌ها گذشته، به نظر عبرت بنگر، بین آیا از برای کسی از آنچه مربوط به دنیا بوده، چیزی باقی مانده؟

و آیا کسی را از بزرگ و کوچک، غنی و فقیر، دوست و دشمن، شاه و گدا می‌یابی که شربت مرگ را نچشیده باشد؟

ای عزیز! آینده را نیز همانند گذشته بدان، آنچه برگزیده بر همگان رفت، بر آینده و آیندگان هم خواهد رفت، چنانچه آب به آب شبیه است، در این گذرگاه فقط، خوشا به حال کسی که به هر چیز و به هر کس به دیده عبرت بنگرد و از این رهگذر به تصفیه وجود خویش از رذایل و آراستن درون و برون خویش به حسنات، اقدام نماید.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 363

[قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا، وَبِالْعَقْلِ دَلِيلًا، وَبِالتَّقْوَى زَادًا وَبِالْعِبَادَةِ شُغْلًا وَبِاللَّهِ مُوَسِّئًا وَبِالْقُرْآنِ تَبَيَّنًا]

اندیشه در مرگ

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جهت تحریک اندیشه مردم برای یافتن حقایق و دوری گرفتن از رذایل می‌فرماید:

برای شما یاد مرگ و دیدن مردن دیگران موعظه‌ای کافی است، به دلالت عقل نسبت به واقعیت‌های، وزادی چون تقوا و شغلی چون عبادت و مونس‌ی چون حضرت الله و بیانی هم چون قرآن مجید، برای بدست آوردن خیر دنیا و آخرت اکتفا کنید.

مسئله حتمیت مرگ و انتقال از این جهان به سرای آخرت، برای هیچ کس قابل تردید نیست.

دیدن مرگ اشخاص با دیده بصیرت و یاد کردن از مرگ خویش ولی با قدرت تفکر از بهترین عوامل بیدار کننده و وسایل رشد و کمال است.

من شخصی را می‌شناختم که به انواع معاصی آلوده بود، امر به معروف و نهی از منکر در او اثر نداشت، از دین بی‌خبر و نسبت به هر گناهی، اهل عمل بود.

سال‌ها او را ندیدم، تا در ماه رمضان، دیدم انسانی با وقار و با تربیت در حالی که از احوالات الهی بهره‌مند بود و از ایمان و عمل صالح وجودی سرشار

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 364

داشت به نزد آمد و پرسید: مرا می شناسی؟ گفتم: نه، گفت: من همانم که مدتی از عمر گرانمایه را در باطل سپری کردم.

گفتم: وسیله بیداریت چه بود؟ گفت: دوستی داشتم از دنیا رفت تا نزدیک قبر، جنازه او را مشایعت کردم، به فکر افتادم که بالای سر قبر بایستم و آنچه با مرده معامله می شود، ببینم.

دیدم بند کفنش را گشودند، به زیر صورتش خاک ریختند بالای سرش لحد چیدند و قبر را با گل و خاک پوشاندند، آنوقت به مشایعت کنندگان گفتند: به خانه هایتان برگردید.

ناگهان از این مناظر عجیب و غریب تکان شدیدی خورده به خود آمدم و با خود گفتم: برخورد به تمام این واقعیت ها برای تو هم خواهد بود، آن وقت در جواب حضرت حق که عمری به تو احسان داشت و تو در مقابل احسانش، عمری اسائه ادب داشتی، چه خواهی گفت؟

از همان زمان به توفیق الهی تمام معاصی و خطاها را ترك گفتم و اکنون از برکت آن روز، به ادامه زندگی هماهنگ با قواعد الهی مشغولم.

به خواست خدا در باب هشتاد و سوم که درباره مرگ تنظیم شده مسائل مفصلی خواهد آمد، در اینجا فقط به واقعیت هایی اشاره خواهد رفت که زمینه تفکر و سپس بیداری را برای ما فراهم آورد.

کلامی از عالم ربانی در مرگ

در این جهت به کتاب های متعددی مراجعه کردم و مقالاتی از نصایح حکما و عرفا و به خصوص انبیا و امامان دیدم، صاحب کتاب «مجمع المعارف و مخزن العوارف»، عالم ربانی مرحوم محمد شفیع بن محمد صالح در يك قسمت از

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 365

کتابش در باب توجه به مرگ به مسائلی اشاره می کند که آن مسائل محصولی از آیات و روایات و گفتار حکیمان و عارفان است و من قسمتی از آن را برای شما بازگو می کنم.

به چشم بصیرت نظر کن و از خواب غفلت بیدار شو و به گوش هوش بشنو، ای غافل از سبب هستی و ایجاد خود و بی خبر از عاقبت حال و عقبات مآل و معاد خود.

تفکر در کار خود کن و بدان که پروردگار حکیم، تو را از کتم عدم به معرکه وجود آورده و متوجه ساخت به انواع نعمت های سابعه و منت های بی منت های بالغه، تو را بنواخت و اعلام کرد تو را به حکمت های واضحه و مطلب های عظیمه راجحه که در خور بزرگواری صاحب مطلب تواند بود.

به آفرینش تو برافراخت، پس اسباب هدایت و آلات تحصیل معرفت از عقل و حواس و اعصاب بالتمام به تو داد، در آداب کسب سعادت ابدی و نور محبت خود.

قرآن و حکمت رسول به سوی تو فرستاد و فرمود:

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] «1».

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدم.

در جای دیگر می فرماید:

[لِيُنْزِلُكُمْ أَكْثَرَ خَيْرٍ مِّنَ السَّمَاءِ] * «2».

تا شما را بیازماید که کدام يك نیکوکارترید؟

(1) - ذاریات (51): 56.

(2) - هود (11): 7؛ ملك (67): 2.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 366

و فرمود:

[يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ أَلَمْ يَخْسِبْكَ اللَّهُ طِينًا مِّنْ تَرْتِيقٍ] «1».

آیا انسان گمان می کند بیهوده و مهمل [و بدون تکلیف و مسؤولیت] رها می شود؟!

پس به آیات بسیار به وسیله پیغمبر مختار پیغام داد و خبر داد که تو را برای دنیا و لُهو و لعب نیافریدم.

بلکه برای امر عظیمی و مطلب مهمی، چند روزی به جهت امتحان و تکلیف تو را به دنیا فرستادم تا به تحصیل معرفت و عمل به طاعت من، خود را قابل درگاه عزت و لایق درگاه رحمت و عنایت من ساخته، از عقبات جهالت و ضلالت، به وعده گاه سعادت و کرامت من برسانی.

و پس از تذکر، اذعان این معنی - که لازمه ایمان است - لازم است که تأخیر در تدارک به غیر سفاهت و شقاوت چه جهت دارد؟

آیا گمان داری که تا کار سازی خود را هر وقتی که باشد، نکنی نخواهی مرد و حال آن که زیر زمین پر است از حسرت و ناله امثال تو که به اراده تدارک به طول امل، در عبادات سستی و تأخیر در عمل کردند و از حسرت و ندامت بی فایده، آرزوی رجوع به دنیا می کنند، چنانچه در احادیث و روایات وارد شده.

یا گمان می کنی که توشه این سفر محنت اثر، برای بعضی بدون سعی خود، مهیا می تواند شد و حال آن که حق تعالی می فرماید:

[لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى] «2».

(1) - قیامت (75): 36.

(2) - نجم (53): 39.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 367

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست.

و جای دیگر می فرماید:

[وَمَا يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ] «1».

و جز آنچه که همواره انجام می دادید، پاداش داده نمی شوید.

از این گونه مضامین در کتاب الهی فراوان است و از خداوند بزرگ راستگوتر کیست! و کدام خبر صحیح تر و مستندتر و قوی تر و محکم تر از قرآن به تو رسیده که با این اعمال، خاطر جمع کرده ای؟

آیا به این مغرور شدی که به محض اسم بی مسمای شیعه و محب اهل بیت علیهم السلام بودن که علی الرسم برخود گذاشتی، نجات خواهی یافت از آتش جهنمی که مهیا نشده، مگر از برای امثال تو از گنه کاران.

با این اوضاعی که داری و تخلفاتی که از تو سر می زند، از شداید مرگ و عقوبات قبر و عقبات قیامت که فکر آن روز و ذکر آن هول جهان سوز، شفیع قیامت و مسند رسالت را پیر کرد و آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان واقعی ایشان، شب و روز از هول و عاقبت کار و عقوبت پروردگار محزون و متفکر و بی هوش و بسیار مضطرب و مدهوش شدند، نجات داری؟

تضرع امام علی علیه السلام درباره مرگ

حدیث ابو درداء را درباره حضرت امیرالمؤمنین بخوان که بر آن معانی شاهد است و ببین که ضرار می گوید:

(1) - صفات (37): 39.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 368

به خدا قسم که امیرالمؤمنین را دیدم که در محراب ایستاده، نزد پروردگار خود تضرع و استغاثه می کرد، مانند کسی که او را مار گزیده باشد و می گریست، مانند کسی که مصیبت عظیمی به او رسیده باشد و گویا در گوش من است که مکرر می فرمود:

آه، آه، از کمی توشه و طول سفر و وحشت و تنهایی؛ آه، آه از عظمت شدت احوالی که ناچار باید وارد آن ها شد
«1».

احوال ائمه و انبیا علیهم السلام در سایر کتب والسنه اخبار مشهور است و خلاصه آن ها در «مفتاح الجنان» مذکور است، پس تو خود را نزد خدا عزیزتر و گرامی تر می دانی؟

شیعه واقعی

از خدا بترس و بر خود رحم کن و جزم بدان که اگر به راستی از شیعیان بودی عمل می کردی و فرامین اولیای خدا را به کار می بستی و از کردار دشمنان اجتناب می نمودی، امروز اسم دوستی ایشان، تو را از اصرار بر افعال شیعه و شرکت با دشمنان ایشان در اعمال فضیحه باز نداشت، پس در حفظ از چنان فرع اکبر و هول گیسو دار محشر و رفاقت و شراکت عاصیان ایشان در روز جزا که لازمه هر عمل خطایی است، چگونه خاطر جمع می توان شد؟

از این جهت حضرت امام باقر علیه السلام بنا به نقل «اصول کافی» در باب تقوا می فرماید:

(1) - نهج البلاغة: حکمت 77؛ المناقب: 103 / 2؛ بحار الأنوار: 128 / 70، باب 122، حدیث 133.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 369

ای جابر! آیا همین بس است که تشیع را بر خود ببندد و دعوی محبت ما اهل بیت علیهم السلام بنماید؟

والله شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا کند و پرهیزکار باشد؛ ای جابر! شیعیان ما شناخته نشوند، مگر به تواضع و بسیاری یاد خدا و نماز و روزه و رعایت حال همسایگان و فقرا و قرض الحسنه دادن و راستی در گفتار و تلاوت قرآن و زبان بستن از غیر نیکی مردم، از این خیالها و تصورات از راه حق دور مرو.. «1».

به این مضمون احادیث بسیار است و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمودند:

هر که ما را دوست دارد، می باید به اعمال ما عمل نماید و استعانت به ورع جوید که بهترین معیشتهاست در امر دنیا و آخرت «2».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

شیعه ما نیست کسی که در زبان با موافق ما باشد ولیکن در عمل مخالفت ما کند «3».

هر که امید چیزی دارد برای تحصیل آن سعی می کند و هر که از چیزی بترسد از آن فرار می کند.

حقیقت امید واقعی و غیر واقعی را در وضع زارع ببینید، وقتی امید به محصول دارد سعی می کند، زمین آماده می کند، شخم و دانه می افشاند و به انتظار نتیجه می نشیند؛ این امید منطقی و در جای خود صحیح است و در غیر این حال، امید

(1) - الکافی: 2/ 74، باب الطاعة والتقوى، حدیث 3؛ الأملی، صدوق: 625، المجلس الحادی والتسعون، حدیث 3؛ روضة الواعظین: 2/ 294.

(2) - الخصال: 2/ 614، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 68/ 174، باب 64، حدیث 8.

(3) - بحار الأنوار: 65/ 164، باب 19، حدیث 13؛ مشکاة الانوار: 70.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 370

يك حالت سفیهانه و ابلهانه است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

شیعه جعفر نیست، مگر کسی که شکم و شهوت خود را با قدرت عفت از حرام حفظ کند و کوشش او در عبادت شدید باشد و برای خدای خود کار کند و امید به ثواب و خوف از عقاب او داشته باشد، چون چنین افرادی را ببینید، بدانید که از شیعیان من است «1».

نه از بحر بی داد و محنت کشی است

جهان از پی شادی و دلخوشی است

نه کز بحر غم کرده اند این سرای

جهان غم نیارزد به شادی گرای

تو باید که باشی درم گو مباش

زهر درم تند و بدخو مباش

همه سخت گیری بود سخت میر

مشو در حساب جهان سخت گیر

که آسان زید مرد آسان گذار «2»

به آسان گذاری دمی می شمار

از حضرت رضا علیه السلام روایت شده:

اگر در مقام تمیز شیعه برآییم، نیاییم ایشان را مگر وصف کنندگان به زبان و اگر امتحان کنیم، نیاییم مگر مرتد و اگر خلاصه و زیده کنیم ایشان را از هزار، یکی خالص نباشد، تا آن که فرمود: بر مسندها تکیه می کنند و می گویند: ما شیعه علی هستیم و نیست شیعه علی، مگر کسی که فعل او قولش را تصدیق کند «3».

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مروی است که: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: فلانی به خانه همسایه نگاه می کند و از دیدن نامحرم مضایقه ندارد، آن حضرت خشمناک شده فرمود: بیاورید او را، کسی گفت: یا رسول الله! او از شیعه

(1) - الکافی: 2/ 233، باب المؤمن وعلاماته، حدیث 9؛ الخصال: 1/ 295، حدیث 63؛ وسائل الشیعة: 15/ 251، باب 22، حدیث 20425.

(2) - نظامی.

(3) - الکافی: 8/ 228، حدیث یأجوج و مأجوج، حدیث 290؛ مجموعة ورام: 2/ 152.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 371

شماست و اعتقاد به نبوت شما و ولایت علی دارد و از دشمنان شما بیزاری می جوید. فرمود: مگو آن شیعه ماست، پس به تحقیق دروغ می گوید، آگاه باش! شیعه ما کسی است که ما را در اعمال ما متابعت کند و آنچه ذکر کردی از اعمال ما نیست «1».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید:

شفاعت من در روز قیامت يك حقیقت است، پس هرکه بدان ایمان نداشته باشد مشمول آن واقع نمی شود «2».

از ملاحظه کلام خدا و حجت‌های قوی او فریب نفس و شیطان را مخور و فرصت غنیمت دانسته، به زودی از خواب غفلت بیدار شو و جمعی که ولایت ایشان را بر خود بسته‌ای و آرزوی شفاعت آنان را داری، با خود دشمن مکن، وای بر کسی که شفعای او خصمای او باشند، آن هم در روزی مثل روز قیامت و آن هم به خاطر دریدن پرده محارم حق و خیانت به شریعت و حبس حقوق مال، پس چه عظیم است حسرت و عقوبت آن بدبخت و غافلی که سرمایه عمر را برای کسب سعادت به او دادند و او آن سرمایه الهیه را صرف اسباب خسارت و شقاوت ساخت، تا حدی که سستی و کاهلی از امر آخرت بر او غالب شد، در حالی که در این مدت کوتاه عمر و فرصت اندک می‌توانست به درجات صالحان برسد و خویش را از عذاب سرمدی رهایی بخشد، تا کثافات سیئات و ناپاکی‌های نفس و نجاسات باطنی که به هزار مرتبه بدتر از نجاسات ظاهری است، به آب توبه و اشک ندامت پاک نسازی، قابل نعیم و لایق هم‌نشینی پاکان و نیکان نگردی، چنان که حضرت

(1) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: 307، حدیث 150؛ بحار الأنوار: 154/65، باب 19، حدیث 11.

(2) - کنز العمال: 171/14.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 372

باقر علیه السلام فرمود:

داخل بهشت نمی‌شود مگر پاکان «1».

نصایحی از تورات

در سوره‌ای از سوره‌های تورات حقیقی مذکور است:

ای مردم! تا چند در مسئله توبه تأخیر می‌کنید؟ و تا کی نیت تدارك مافات را روز به روز تأخیر می‌اندازید؟ آیا شما را امانی از مرگ رسیده، یا براتی از آتش جهنم تحصیل شده، یا جزم به دخول بهشت دارید؟!

نعمت شما را غافل کرده و طول امل شما را به خدا مغرور نموده، ای بندگان! دنیا را نیافریدم، مگر برای آن که روزی مرا صرف کرده و در آن تخم عمل صالح بکارید.

پس شما عکس خواسته مرا عمل کردید، کتابم را زیر پا گذاشته و دنیا را بالای سر خود قرار دادید.

خانه‌ها برافراشتید و به آن انس گرفتید، ولی خانه‌های مرا که مساجدند، پست کرده و از آن وحشت نمودید، شما را نمی‌توان بنده و عبد حق گفت، بلکه آزاد هستید، آری، آزاد هستید، آسمان‌ها و زمین‌ها به يك اسم از اسمای من در فضای عالم بدون ستون استقامت کرد، ولی دل‌های شما به هزار موعظه کتاب من مستقیم نشد، چنان که سنگ آب نمی‌شود، موعظه هم در دل‌های سخت شما اثر نمی‌کند!!

ای فرزند آدم! پیش از آن که اجل به تو برسد برای مرگ آماده شو، من اگر به دنیا

(1) - الکافی: 270 / 2، حدیث 7؛ بحار الانوار: 217 / 70، باب 137.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 373

ارزش می‌دادم، هرآینه آن را در اختیار انبیا قرار می‌دادم، به تحقیق که بعضی از بندگان من هستند که می‌میرند و همان لحظه پشیمان شده، درخواست برگشت می‌کنند، تا به تدارك عمل صالح برخیزند، ولی به آنان گفته می‌شود: ای احمق! تو از همان‌جایی که آرزوی برگشت به آن را داری، می‌آیی!!

ای پسر آدم! محبت دنیا را از دل بیرون کن که من محبت خود را با دنیا، در يك دل مانند آب و آتش جمع نمی‌کنم، در جمع روزی و مال که مقسوم و مرزوق، است حرص مدار که روزی تو را دیگری نخواهد خورد.

ای فرزند آدم! حرقی نمی‌زنی و نگاهی نمی‌کنی و قدمی بر نمی‌داری، مگر آن که دو ملك با تو هستند و خوب و بد تو را می‌نویسند، عافیت و سلامت چند روزه شما را فریب ندهد که مدت عمر بسیار محدود و ناچیز است و عدد نفس‌های شما، محدود و محصور!!

نصیحت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر

ای صاحبان عقل! از خدای بترسید، شاید نجات یابید، آنچه برای آنجا لازم است و دوست دارید پیش بفرستید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر فرموده:

با طول امل، در کارهای الهی تأخیر مکن که بگویی بعد از این خواهم بود و خواهم کرد، چه بسیارند منتظر فردا که به فردا نرسند.

ای ابوذر! اگر سرعت آمدن اجل را به نزد خود بینی، البته آرزوهای غلط را به سختی دشمن داشته و از فریب آن در امان مانی.

ابوذر پرسید: یا رسول الله! زیرک‌ترین مؤمن کیست؟ فرمود: آن که بیش از همه

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 374

یاد مرگ کند و تهیه بهتر بردارد «1» و در برابر او، آدم احق است که مشغول شهوات حیوانی است و آرزوی رسیدن عنایت خدا را هم دارد.

ای عزیز! بیا و برخود رحم کن و همین دم میلی و رقت قلبی، بهم رسان و به تدارك آخرت خود مبادرت نما، توبه و انابه آر و از جمیع معاصی که بدون ترك آن، نجات محال است دست بردار و حقوق از دست رفته را قضا و حقوق مردم را ادا کن، عزم را جزم نما که از این پس تتمه عمر را صرف جلب رضایت او کنی و از نافرمانی حضرت دوست پرهیزی و یقین بدان که با چنین حرکتی به سوی حق سعید و محبوب شوی، گرچه از شقی‌ترین مردم بودی.

مواظب و مراقب باش که تأخیر در عوض کردن خود نکنی و توبه و انابه را به فردا موکول ننمایی که ناگاه وقتت به سر آید و هنگامه فرصت بگذرد و يك مرتبه قهرمان اجل به تازیانه قهر در گورت افکند و وقتی از خواب غفلت برخیزی و از مستی هشیار شوی که در سكرات موت باشی و فزع عظیم بر تو غالب آمده باشد و از معاینه آثار شقاوت که برای مصلحت تکالیف مخفی بود، جزع الیم بر تو ظاهر و از غفلت مشوش و پریشان و از هر هول مطلع و وحشت صد هزار عقوبت که پی در پی می‌آید مضطرب و حیران، دوستان لباس ماتم در بر و اطفال خاك یتیمی بر سر و در آن وقت همه در فکرنده جیفه بدنت را با قرار دادن در خانه گور همراهی کنند!!

آری ای عزیزان! به فرموده رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به انسان:

كُفِيَ بِالْمَوْتِ وَاعِظًا.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 375

به دنبال جمله بالا رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

عقل، برای دلالت تو به راه خیر کافی و تقوا، به عنوان زاد و عبادت، به عنوان شغل و خداوند مهربان، به عنوان مونس و قرآن، به عنوان مبین حقایق برای تو بس است.

چون به این حقایق آراسته شوی، بنده واقعی حق گشته، در صراط او قرار گرفته و پایان کارت رضایت مولا و قرار گرفتن در بهشت است.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ] «1».

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند.* پاداششان نزد پروردگارشان بهشت‌های پاینده‌ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن‌ها جاودانه‌اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

سعدی، در شرح حال عاشقان حق می‌سراید:

عجب داری از سالکان طریق	که باشند در بحر معنی غریق
خود از ناله عشق باشند مست	زکونین بر یاد او شسته دست
به سودای جانان زجان منفعل	به ذکر حبیب از جهان مشغول
بیاد حق از خلق بگریخته	چنان مست ساقی که می ریخته
نشاید به دارو دوا کردشان	که کس مطلع نیست بر دردشان
گروهی عمل دار و عزلت نشین	قدم‌های خاکی دم آتشین
سحر گر بگریند چندان که آب	فرو شوید از دیده‌شان کحل خواب

[وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ، وَمَا نَجَا إِلَّا بِصِدْقِ الْإِلْتِحَاءِ]

بلا، نتیجه اتصال به دنیا

و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که از نور هدایت، خود را محروم کرده و دست از دامن اولیای کشیده، از تمام هویت حیات جز شکم و شهوت ندانسته، چهار چشمی نگران مادیت شده و دو دستی به دنیا چسبیده، باید بداند که در پایان کارش از اتصال به دنیا، جز بلا و فتنه که آن هم مورث عذاب و حسرت است، چیزی برایش نخواهد ماند، نجات از آن همه بلا و فتنه که به دنبال عذاب ابدی است، برای کسی است که صادقانه و با نیتی خالص و با حالی خوش از همه شرور و وساوس شیاطین درونی و برونی، عملاً به حضرت مولا پناه برد.

دنیا، سرایی دو در است، انسان از دری وارد می شود و با سرعت از دری دیگر خارج می گردد، حیف است که انسان این دو روزه را به خاطر شکم و شهوت با آخرت ابد با آن همه نعیم مقیمش معامله کند!

همانگی الفبای زندگی با فرهنگ حق

به گفته خبری تیزهوش، الف تا یای زندگی خود را این چنین با فرهنگ عالی حق هماننگ نماید که انسان های واقعی و عباد حقیقی الله کسانی هستند که:

(1) - بینه (98): 7 - 8.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 377

الف: [أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ] «1» را به خاطر سپرند.

ب: بهره و نصیبی از آیه [وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ] «2» ببرند.

پ: پرهیزکار و متقی باشند.

ت: تسکین درد دردمندان دهند.

ث: ثمر زندگی را نیکوکاری دانند.

ج: جاهلان را با سلامت نفس و زبان خوش جواب دهند: [إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] «3».

ح: حکم به حق و عدالت دهند.

خ: خارستانی را به گلستانی مبدل سازند.

د: دوا و غذایی به بیماران مستمند دهند.

ذ: ذخیره‌ای از دین و دانش فراهم آورند.

ر: رستگاری را در راستی دانند.

ز: زبان را در راه خیر و صلاح جامعه کشانند.

ژ: ژنده‌پوشی را پوشش نو دهند.

س: سخی الطبع و کریم النفس باشند.

ش: شمع فروزانی، فرا راه خلق گردند.

ص: صادق الوعد و خوش قول باشند.

ض: ضمیری پاک و قلبی تابناک داشته باشند.

ط: طلب روزی از طریق مشروع کنند.

(1) - قصص (28): 77.

(2) - اسراء (17): 70.

(3) - فرقان (25): 63.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 378

ظ: ظرفیت الهی خود را بالا برند.

ع: عبرت‌ها از دنیای عبرت‌انگیز گیرند.

غ: غور و تأمل در نتیجه تصمیمات خود کنند و در عاقبت هر کاری تیزبین باشند.

ف: فرزندان شایسته‌ای پرورش دهند.

ق: قرآن را با قلبی پاک بخوانند و به آن عمل کنند.

ك: كظم غیظ از رفتار نابخردان نمایند.

گ: گاه و بیگاه به كمك خلق خدا بشتابند.

ل: لطفی در مقام و ادبی در مقال داشته باشند.

م: مرد حق شده و از مردان الهی تحلیل کنند.

ن: نوامیس خود را حفظ نمایند.

و: ولای خانواده عصمت و طهارت را در دل ثابت و در عمل آشکار نمایند.

ه: همت را متوجه والاترین مقاصد الهی و انسانی کنند.

ی: یقین به درو کردن کشته‌های خود، در قیامت داشته باشند «1».

(1) - نور دانش: سال 47، 140.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 379

[وَقَالَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَدْتُ الدُّنْيَا كَبَيْتٍ لَهُ بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَخَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ هَذَا حَالُ نَبِيِّ اللَّهِ فَكَيْفَ حَالُ مَنْ اطْمَأَنَّ فِيهَا وَرَكَّنَ إِلَيْهَا وَضَيَّعَ عُمرَهُ فِي عِمَارَتِهَا وَمَزَّقَ دِينَهُ فِي طَلَبِهَا]

دنیا در نظر نوح علیه السلام

از حضرت شیخ الانبیا وجود مقدس نوح مرویست که می فرمود: دنیا در نظر من، همانند خانه‌ای دو در است که از یکی داخل شدم و از دیگری بیرون روم، این است حال کسی که گفته اند: نزدیک به دو هزار سال و کسری طول عمر داشته، وقتی نظر چنین بیداری به دنیا چنین باشد، وای به حال کسی که با عمری بسیار کم، دل به دنیا بسته باشد، آن چنان دلبستگی که انگار، جز دنیا جایی نیست و گویا يك در برای دنیا، جز در ورود نبوده و برای این منزل در خروجی نهاده نشده!!

هرگاه پیامبری با چنان مناعت شأن و علو مکان، حالش این باشد، یعنی خود را مسافری بداند که طول سفرش از دری تا دری است، چون باشد حال آن انسانی که اطمینان خاطر به دنیای گذشتنی بسته و عمر در پی تحصیل آن، آن هم از راه نامشروع ضایع کرده و دین خود را که در رأس تمام ارزش هاست، در طلب آن از بین برده باشد.

اگر از دنیا برای تحقق شرف و آزادگی و کمال و آبادی آخرت استفاده کنید، در

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 380

حقیقت در صراط مستقیم هستید و اگر از دنیا فقط به خاطر شکم بهره ببرید و برای جمع مال آن بکوشید، خویش را به خسارت ابدی مبتلا کرده اید.

دنیا از دیدگاه امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در تشریح لذیذترین امور دنیای زودگذر و از دست رفتنی می فرماید:

دنیا شش چیز است:

خوردنی، آشامیدنی، بوییدنی، پوشیدنی، برنشستنی، به نکاح خواستنی.

شیرین‌ترین خوردنی‌ها، عسل است و آن از دهن زنبور است، شریف‌ترین آشامیدنی، آب است و خاص و عام نسبت به آن برابرند و شریف‌ترین پوشیدنی‌ها، ابریشم است و آن بافته یک کرم است و شریف‌ترین بوی‌ها، مشک است و آن از خون آهو است و شریف‌ترین بر نشستی، اسب است و عظیم‌ترین لذت، شهوت است که اتصال دو مرکز قذارت به یکدیگر است «1».

این است محصول ظاهر دنیا که کثیری از مردم نسبت به آن گریبان پاره کرده و خودکشی می‌کنند و برای به دست آوردن آن خویش را به هزار گناه و معصیت و رذیلت اخلاقی آلوده می‌نمایند!!
همای شیرازی گوید:

جهان و کار او باشد فسانه	منه دل بر فسانه کودکانه
فسانه ننگری کار جهان را	که حکمت‌هاست اندر این فسانه
از این زندان درآی مرغ قدسی	که هست شاخ طوبی آشیانه

(1) - مجموعه ورام: 1/ 140؛ بحار الأنوار: 61/ 240، باب 10.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 381

اگر خواهی سلیمان‌ت دهد بار	رهای جو دلا زین دیو خانه
تو سیمرغی به قاف وحدت ای دل	چرا ماندی اسیر آب و دانه
در این عالم که بیت العنکبوتست	روا نبود کند سیمرغ لانه

تو باز دست سلطان جهانی

چرا با کرکسانی هم ترانه

هما جز گلستان مهر حیدر

نگیرد مرغ جانم آشیانه

بجو در دوستی آل حیدر

بگشت عدن و عیش جاودانه

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 382

[وَالْفِكْرَةُ مِرْأَةُ الْحَسَنَاتِ، وَكَفَّارَةُ السَّيِّئَاتِ، وَضِيَاءٌ لِلْقَلْبِ، وَفُسْحَةٌ لِلْخُلُقِ، وَإِصَابَةٌ فِي إِصْلَاحِ الْمَعَادِ وَإِطْلَافٌ عَلَى الْعَوَاقِبِ وَاسْتِزَادَةٌ فِي الْعِلْمِ]

آثار اندیشه و تفکر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اندیشه و فکر در آنچه باید اندیشه کرد، مانند اندیشه و نظر در دنیا و فناء آن و در خلق دنیا و اوضاع آنان، اندیشه در مسائل عالی الهی و آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آسمانها و زمین است، در حقیقت آینه نشان دهنده حسنات و ریشه و مایه کفاره بدیها و روشنی قلب و گشایش مشکلات نفسانی و سبب اصلاح معاد و علت آگاهی نسبت به عواقب و زیاد شدن علم و دانش انسان است.

آینه حسنات و کفاره سیئات

اندیشه در آنچه بر جهان و مردم جهان از نیک و بد گذشته به حقیقت آینه نشان دهنده حسنات است.

چه این که وقتی انسان در وضع حقیقی جهان، به اندیشه می نشیند به این حقیقت می رسد که:

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 383

[رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا] «1».

پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی.

پس وقتی نور فکر، بطالت و عبثیت را از خانه هستی دفع کرد، حق بودن جزء به جزء جهان آفرینش در دنیای با عظمت اندیشه ثابت می‌شود، در این صورت، انسان اندیشمند، ذره‌ای از ذرات این سفره پوشیده به حق را به باطل مصرف نخواهد کرد.

آری، انسان منصف چون به حق برسد، حق را به حق متصل کند و از حق به راه حق و برای حق مصرف کند.

عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ «2».

علی با حق است و حق با علی و بر محور او می‌گردد.

و چون انسان در احوالات امم و به خصوص گذشتگان اندیشه کرد، خوبی‌ها و حسنات محسنین از امم را در خود تجلی داده و بدی‌ها و سیئات بدکاران را که علت سقوط آنان در دنیا و آخرت شده، از خویش دفع خواهد کرد.

در حقیقت اندیشه در هر حقیقتی، آیینه نشان دهنده حسنه یا حسناتی است که آدمی را برای آراسته شدن به آن حسنه یا حسنات جلب خواهد کرد.

فضیل عیاض و آشتی با حق

داستان اندیشه فضیل عیاض در يك آیه قرآن مشهور است، کتب رجالی

(1) - آل عمران (3): 191.

(2) - فصول المختارة: 211؛ اعلام الوری: 159، باب 2؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: 297 / 2؛ بحار الأنوار: 29 / 38، باب 57.

و عرفانی آن داستان را بازگو کرده‌اند که این دزد پر قدرت، بر اثر اندیشه در یکی از آیات سوره حدید، آراسته به حسنات و پاک از سیئات و آلودگی‌ها شد.

فضیل که به خاطر قدرت زیاد و شغل کاروان زنی، جوی از ترس و وحشت برای دولت عباسی فراهم آورده بود و امنیت جاده‌های تجارتي و مسافرتی را بهم ریخته بود، عاشق زنی صاحب جمال گشت، قسمتی از اموال به دست آورده را، برای او می‌فرستاد و گاهی برای کام‌جویی از او به نزدیک خانه او می‌رفت، ولی زمینه دسترسی به آن زن برایش میسر نمی‌گشت.

تصمیمش برای رسیدن به وصال معشوقه سخت‌گیر قطعی شد، خانواده زن، در ترس و وحشت بودند، ولی از ضعف اراده و عدم توانایی، چاره‌ای جز تسلیم در برابر آن قدرت شیطانی، در خود نمی‌دیدند.

کاروانی به وقت شب از نزدیکی‌های محل زندگی فضیل، در بیابان مرو یا باورد عبور می‌کرد، یکی از کاروانیان با صدای خوش ولی آمیخته با حزن این آیه را قرائت می‌نمود:

[أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ] «1».

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده، نرم و فروتن شود؟

آیه شریفه چون تیری بود که بر جان فضیل نشست، گویی آیه کریمه به او گفت:

ای فضیل! تا کی تو راه مردم زنی؟ گاه آن آمد که ما راه تو زنی، فضیل لحظه‌ای در آیه و در کار خود و در کار مردم و عاقبت برنامه اندیشید، بیدار شد، خجل و گریان روی به ویرانه نهاد، کاروانی در آنجا اطراق داشت، عده‌ای می‌گفتند:

(1) - حدید (57): 16.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 385

برویم، یکی می‌گفت: نتوان رفت که فضیل بر سر راه است!!

فضیل چون این مسئله بشنید، فریاد زد: بشارت باد شما را که آن دزد خطرناک و آن منبع شرّ با خدا آشتی کرد، دیگر بیم راه نیست.

پس از آشتی با حق همه روزه، روزه گرفت و به تدریج رضایت صاحبان مال را جلب کرد و عاقبت از عارفان و عاشقان و ناصحان شد و گروهی از نفس الهی او به مدار تربیت قرار گرفتند!!

خائمان سوز شود آتش آهی گاهی	نالهای می شکند پشت سپاهی گاهی
گر مقدر بشود سلك سلاطین پوید	سالك بی خبر خفته به راهی گاهی
قصه یوسف و آن قوم چه خوش پندی بود	به عزیزی رسد افتاده به چاهی گاهی
روشنی بخش از آنم که بسوزم چون شمع	روسپیدی بود از بخت سیاهی گاهی
هستیم سوختی از يك نظر ای اختر عشق	آتش افروز شود برق نگاهی گاهی
عجی نیست اگر مونس یار است چو من	بنشیند بر گل هرزه گیاهی گاهی
دارم امید که با گریه دلت نرم کنم	بهر طوفان زده سنگیست پناهی گاهی»1«

اندیشه در عاقبت کار

در کتاب «اسرار معراج» «1» این حدیث بسیار مهم و جالب و حیرت آور را می خوانیم:

در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در شهر مدینه، شخصی بود بسیار ظاهر الصلاح، به طوری که کسی در حق او در هیچ موردی، گمان سوء و ظن خلاف نداشت.

شاید بسیاری از مردم در برخورد با او از وی طلب دعا می کردند، ولی او بدون توجه به ظاهر آراسته خویش، در بعضی از شبها به خانه مردم مدینه، دستبرد می زد!!

شی برای دزدی از دیوار خانه ای بالا رفت، اثاث زیادی در آن خانه بود و در میان خانه به غیر از يك زن جوان تنها کسی نبود، عجیب خوشحال شد که امشب علاوه بر به چنگ آوردن مال فراوان، در رختخواب عیش و عشرت هم شرکت خواهم کرد.

همان طور که در دل تاریکی بر سر دیوار، منظره فریبده اثاث خانه و چهره دلربای زن را می‌نگریست، به فکر فرو رفت: دزدی تا کی، ننگ تا چه مدت، برای چه باید زحمات انبیا و اولیا را از یاد برد، عاقبت این همه گناه و فساد چه خواهد شد، مگر برای من مرگ و برزخ و قیامت و محاکمات الهیه نیست، در پیشگاه حق و در دادگاه عدل، جواب این همه ظلم و جنایت را چگونه باید داد؟!!

آری، با ادامه این اعمال به روزی خواهم رسید که برای من راه گریز و فرار از

(1) - اسرار معراج: 28.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 387

چنگال عدالت نخواهد بود، آن روز پس از اتمام حجت حق، مبتلا به غضب خداوندی می‌شوم و از پس آن به زندان آتش خواهم افتاد و در آن صورت انتقام آلودگی‌هایم را پس خواهم داد!!

پس از اندکی تأمل و فکر، از دزدی و تجاوز به آن زن، سخت پشیمان شد و با دست تھی به خانه بازگشت.

به وقت صبح خود را به لباس آراستگان و صلحا آراست و به مسجد به محضر مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و در حضور آن جناب نشست!

ناگهان دید، زن صاحب خانه‌ای که شب گذشته برای دزدی اثاث آن، در نظر گرفته بود به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد، عرضه داشت: ای رسول خدا! زن بی‌شوهری هستم همراه با ثروتی زیاد، پس از چند ازدواج دیگر قصد شوهر کردن نداشتم، اما دیشب به نظرم رسید که دزدی به خانه‌ام راه پیدا کرده، گر چه چیزی نبرده، ولی مرا وحشت زده کرده، از این پس می‌ترسم در تنهایی ادامه زندگی دهم، اگر صلاح می‌دانید برای من همسری انتخاب کنید.

حضرت اشاره به آن مرد - یعنی به دزد شب گذشته - کردند و فرمودند: اگر میل داری، تو را به آن شخص تزویج کنم، زن به چهره مرد خیره شد، او را پسندید و نسبت به او اظهار میل و رغبت کرد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عقد آن زن را برای آن مرد بست، سپس هر دو به منزل آمدند، دزد در کمال نشاط و شادی داستان خود را برای آن زن تعریف کرد و به او گفت: اگر شب گذشته ثروت را می‌بردم و دامن عفت را آلوده می‌کردم، علاوه بر این که يك شب بیشتر در کنار تو نبودم، آتش غضب همیشگی حق را، برای خود برمی‌افروختم، ولی

در عاقبت کار فکر کردم و بر هجوم هوای نفس صبر و استقامت ورزیدم و در نتیجه برای همیشه به ثروت حلال و زوجه صالحه و عاقبت خوش

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 388

و سعادت ابد رسیدم!!

به قول لسان الغیب:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد	زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
آنهمه ناز و تنعم که خزان می فرمود	عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
صبح امید که بد معتکف پرده غیب	گو برون آی که کار شب تار آخر شد
آن پریشانی شبهای دراز و غم دل	همه در سایه گیسوی نگار آخر شد
باورم نیست زید عهدی ایام هنوز	قصه غصه که در دولت یار آخر شد

اقسام اندیشه

بزرگان عالم، فکر و اندیشه را مبدأ به دست آوردن سعادت دانسته و در این زمینه جملاتی بسیار زیبا به شرح زیر دارند:

«التَّفَكُّرُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ:

فِكْرُهُ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا التَّوْحِيدُ وَالْيَقِينُ وَفِكْرُهُ فِي نِعْمَةِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الشُّكْرُ وَالْمَحَبَّةُ؛ وَفِكْرُهُ فِي وَعْدِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الرُّهْبَةُ؛ وَفِكْرُهُ فِي وَعْدِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الرُّعْبَةُ؛ وَفِكْرُهُ فِي تَقْصِيرِ النَّفْسِ عَنِ الطَّاعَةِ مَعَ إِحْسَانِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْحَيَاءُ» «1».

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 389

اندیشه بر پنج جهت است:

- 1- اندیشه در آیات و نشانه‌های آفاقی و انفسی حق که نتیجه آن رسیدن به توحید و یقین است.
- 2- اندیشه در نعمت‌های ظاهری و باطنی الهی که ثمره آن شکر و عشق به حضرت مولا است.
- 3- اندیشه در آیات عذاب که میوه آن ترس از گناه و خوف از مقام حق است.
- 4- اندیشه در وعده‌های الهی نسبت به نیکوکاران که عاقبت آن رغبت و شوق به اعمال صالحه است.
- 5- اندیشه در تقصیر خویش از طاعت حق، با آن همه احسان الهی به عبد که نتیجه آن شرم و حیا از خداست.

اندیشه در آفرینش آسمان و زمین

عطاء می‌گوید:

همراه عبید بن عمیر به نزد عایشه رفتیم، در حالی که بین ما و او پرده‌ای افکنده بود... ابن عمیر به عایشه گفت: عجیب‌ترین چیزی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدی برای ما بگو، عایشه گریه کرد و گفت: تمام زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله عجیب بود، شبی نزد من آمد، کنارش قرار گرفتم، فرمود: رهایم کن تا مولا من را عبادت کنم، برخاست به طرف آب رفت، وضو گرفت، سپس به نماز ایستاد، نماز می‌خواند و گریه می‌کرد، در حدی که محاسن مبارکش از آب چشم تر شد. آن گاه به سجده رفت و از اشک دیده، زمین را تر کرد، سپس به پهلوی قرار گرفت، تا بلال آمد و او را به نماز صبح خبر کرد، بلال به حضرت عرضه داشت، گریه شما از چیست؟ در حالی که گذشته و آینده‌ات را، خدای مهربان غرق در غفران قرار داده.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 390

فرمود: بلال! وای بر تو، چرا گریه نکنم در حالی که در امشب این آیه نازل شده:

[إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ] «1».

یقیناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است.

سپس فرمود: وای بر کسی که این آیه را بخواند و به راه اندیشه در آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز قرار نگیرد
«2».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أُعْطُوا أَعْيُنُكُمْ حَظَّهَا مِنَ الْعِبَادَةِ قَالُوا: وَمَا حَظُّهَا مِنَ الْعِبَادَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ وَالتَّفَكُّرُ فِيهِ وَالْإِعْتِبَارُ عِنْدَ عَجَائِهِ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نصیب و بهره عبادت را به چشم خود ببخشید، عرضه داشتند: بهره چشم از عبادت چیست؟ فرمود: نظر کردن به قرآن و اندیشه در آیات آن و پند گرفتن از عجایش.

اندیشه، روشنی دل

قلب، این مهم‌ترین عضو آدمی که خانه انعکاس حقایق و مشرق انوار الهیه و جایگاه معرفت و عشق است، گاهی در سيطرة جواذب مادی و هواهای نفسانی و غرایز سرکش حیوانی، به تاریکی خطرناک حرص و بخل، حسد و کینه، شرک و نفاق، عجب و ریا و... آلوده گردد و صاحبش را از پی این آلودگی، به خزی دنیا

(1) - آل عمران (3): 190.

(2) - محجة البيضاء: 194 / 8، کتاب التفکر.

(3) - مجموعة ورام: 1 / 250؛ محجة البيضاء: 195 / 8، کتاب التفکر.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 391

و عذاب آخرت دراندازد، طبیبان الهی اندیشه در امور و فکر در عاقبت و توجه به احوال نیکان و بدان را، سبب زایل شدن این تاریکی می‌دانند، چنان که تاریخ حیات ثابت کرده، هر تاریک دلی با نور اندیشه، روشن دل گشت.

بهاءالدین ولد، از پی راهنمایی گمراهان و تحقق روشنی در فضای قلب تاریک دلان، در مقاله‌ای می‌گوید:

گفتم: ای الله! چنان که نظر مرا بدین اسباب جهان گشاده کردی، تا چست شدم در نگاه داشتن احوال خود، هم چنان نظرم را گشاده به اسباب آخرت کن، تا احتراز کنم از این جهان.

هم چنان که در حسن صور خوبان این جهانی، چشم دادی تا این ها را می بینم، هم چنان چشم دلم را به جمال خوبان آن جهانی، گشاده کن تا منجذب به خدمت، چشمه های علم هر دو جهانی را، از عرصه های عدم، تو گشاده می کنی.

ای الله! انبیا را بر سر کدام چشمه سار، در عرصه عدم فرو آورده ای، یا رب! مرا از آن چشمه، آب بده، گفتم: ثنا باید گفتن الله را، تا مرا این عطا به ارزانی دارد، فاتحه را آغاز کردم:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ].

همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

گفتم: ای الله و ای پروردگار! تربیت هر دو جهانی را تو توانی کردن، تربیت چه باشد که علم آن جهانی را به من تو کرامت کن.

[الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ].

رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

ای رحمان! شیر مهربانی این جهان را تو گشاده کرده ای، تا دل نمی دهد که از سر

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 392

این شیر مهر برخیزند، ای رحیم! هم چنان شیر مهربانی آن جهانی را در سینه ام تو روان کن، تا عاشق آن جای باشم.

[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِنَّكَ نَعْبُدُ].

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است [پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم.

ای مالک یوم دین! آرزویم همواره عبادت توست.

[وَإِنَّكَ نَسْتَعِينُ].

وتنها از تو کمک می‌خواهیم.

استعانت از تو می‌طلبم که بگشایی در نظرم را به روح آن جهانی و به تو عاشق ضروری باشم نه عاشق به تکلیف.

[اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ].

ما را به راه راست راهنمایی کن.

راه چشمه‌ای نما، از چشمه سارهایی که در عدم است که راست به ملک آن جهانی می‌رساند.

[صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ].

راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطا کردی.

آن چشمه سار دانش که انبیا علیهم السلام در آن چشمه رفته‌اند و از آن نوشیده‌اند، مرا نیز هم از آن چشمه کرامت کن.

شما «بعضی از مردم» صواب را نمی‌دانید، چو شما خود را آکنده‌اید، صواب

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 393

کجا راه یابد در شما، چشم را به خواب آکنده‌اید و سر را به سودای فاسد آکنده‌اید و شکم را به نان آکنده‌اید و دل را به حرص آکنده‌اید و تن را به کاهلی آکنده‌اید، ای بیچارگان! همه‌تان در زنگار عصیان مانده‌اید، چنان که مرغان در دام مانند.

اکنون جهد کنید تا هر يك گره از پای یکدیگر بگشایید و رهایی یابید «1».

آتشی باید در این آلودگی انداختن

تا به کی ای دل به اسباب جهان پرداختن

خویش را از اصل خود تا چند دور انداختن

تن بینداز و روان شو سوی دارالملک جان

عشق و سوز و درد جو آتش بزن در گفتگو	تا به کی خودکامی و خودبینی و خودساختن
چیست دانی شرط عاشق زیر تیغ عشق دوست	رخ چو گل افروختن گردن چو سرو افراختن
کار مردان است جان دادن بدشت کربلا	زورق همت به طوفان بلا انداختن
از حسین آموز رسم عاشقی گر عاشقی	چیست رسم عاشقان سر دادن و جان باختن
چیست دانی رسم درویشی هماگر رهروی	مشکلات راه را بر خویش آسان ساختن

(1) - معارف بهاء الدین ولد: 76.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 394

اندیشه موجب فسحت خلق

در قطعه‌ای از روایت خواندید که:

اندیشه باعث فسحت خُلق است، نفس چون بر اثر جواذب مادی و شهوانی اسیر شود، منبع رذایل و آلودگی‌ها گردد.

در اسارت نفس در بند هوا، حرص، حسد، بخل، کینه، سوء ظن و انواع رذایل بر انسان غلبه کند و هریک از این امور فاسده، برای لغزاندن قدم به چاه بدبختی و گودال سقوط و تنور جهنم کافی است.

انسان، وقتی - با بهره‌گیری از قرآن و معارف الهی - در خسارت‌هایی که از ناحیه رذایل اخلاقی - چه در دنیا و چه در آخرت - به انسان می‌رسد، اندیشه کند و به این معنی واقف گردد که رذایل، موجب تنگی دل و تاریکی جان و ضیق صدر و محدودیت نفس است، بدون شك به علاج اقدام می‌کند و راه فضای با عظمت و جهان بی‌کران اخلاق ملکوتی را به روی نفس باز نماید.

این گونه اندیشه پاک و با معنی، بهترین علت برای اصلاح وضع معاد و اطلاع بر عواقب کار و اضافه نمودن معرفت در کانون جان است.

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 395

[وَهِيَ خِصْلَةٌ لَا يُعْبَدُ اللَّهُ بِمِثْلِهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِكْرُهُ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ وَلَا يَنَالُ مَنْزِلَةَ التَّفَكُّرِ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحِيدِ]

تفکر بهترین عبادت

امام صادق علیه السلام در پایان روایت باب اندیشه می فرماید:

فکر و اندیشه و تفکر و دوراندیشی حقیقی است که در تمام دوره خلقت، به مانند آن خداوند بزرگ عبادت نشده که فکر، اصل بندگی و ریشه عبادت و نور هر واقعیت و جان هر حقیقی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یکساعت اندیشه در وضع ظاهر و باطن خود، در دنیا و احوالات و انقلاب های آن در آسمان و زمین، در موجودات و قرآن و معارف الهیه از یکسال عبادت بهتر است و این منزلت بزرگ و مقام با عظمت برای کسی حاصل نمی شود، مگر این که حضرت حق او را به نور معرفت و توحید برگزیده باشد.

در لحظه پایان این جلد، این فقیر دل شکسته و مسکین بال و پر بسته، پس از ادای شکر حق از اتمام این نوشتار، دست گدایی به سوی آن بی نیاز برآورد و به محضر مقدس حضرت حق عرضه داشت:

چشم به لطف و کرم دوخته

ای همه عالم ز غمت سوخته

در گرو رحمت و اکرام تو

جمله رهین تو و انعام تو

عرفان اسلامی، ج 7، ص: 396

نام تو هر درد شفا می دهد	یاد تو بر قلب صفا می دهد
آن که تو را یافت دلش شاد شد	یافت نجات از غم و آزاد شد
مهر تو را هر که خرید ای حبیب	جنت عشق تماش آمد نصیب
آن که به درگاه تو آرد نیاز	می شود او در دو جهان سرفراز
آن که تو را خواند و زاری کند	لطف تماش یکسره یاری کند
مرهم دل های پریشان تویی	محور جان گرمی ایمان تویی
راحت جان های بلا دیده ای	مرهم هر زخم جفا دیده ای
ای غم تو داغ دل زار من	لطف تو ای نور جهان یار من
گر چه خطاکار و دل آلوده ام	از گنه و جرم نیالوده ام
لیک به غفران تو رو کرده ام	خود گل احسان تو بو کرده ام
روی سپیدم زکرامات کن	بنده خود غرق عنایات کن
دیده مسکین به رخت باز کن	جان و دلش محرم هر راز کن

الهی! دلم را به نور معرفت روشن کن، جانم را به آتش عشقت برافروز، دستم را بگیر، از مهالکم برهان و توفیق ادامه خدمت در راهت را از گدای پیشگاهت دریغ مدار، آمین یا رب العالمین.

